

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن

مظلوم
همیشه‌ی تاریخ

﴿ جلد سوم ﴾

چشم‌انداز کتاب سوم

بخش هفتم: اسلام و نظام‌مند بودن امور جنسی

فصل یکم: گرایش به آزادی جنسی / مرگ عشق و فروپاشی ارزش‌ها، طرح و

ره‌یافت دین

فصل دوم: آمیزش‌های خارج از نکاح

بخش هشتم: مردسالاری دینی (!)

فصل یکم: پیش‌زمینه‌های مردسالاری / رسوب افکار جاهلی در بخشی از جامعه

فصل دوم: مردسالاری در بوته‌ی نقد و تحلیل

فصل سوم: بی‌مهری به زن / اقتدار مرد و شگردهای زن، معرکه‌ی عشق و دل‌بری

فصل چهارم: شریعت و روابط متقابل زن و مرد / رابطه‌ی ایمان و محبت به همسر،

اسلام؛ دین عشق، زن و جهاد

بخش نهم: کاستی‌های خلقت زن (!)

فصل یکم: آفرینش زن / اشتراک در کام‌گیری و کام‌دهی، پنهان‌کاری زن در

خواسته‌های جنسی

فصل دوم: ویژگی‌های جنسی زن و مرد

فصل سوم: دردها و رنج‌های زنانه / طبیعت بهترین حامی زن

بخش هفتم:

اسلام و نظام‌مند بودن امور جنسی

فصل یکم: گرایش به آزادی جنسی	۱۳
آزادی جنسی؛ ندای طبع انسان	۱۳
آزادی جنسی در بوته‌ی نقد	۱۵
نقد نخست: زیاده‌خواهی و ناسیرایی جنسی	۱۵
نقد دوم: مرگ عشق	۱۷
حکایت عشق	۱۸
افول عشق در جهان امروز!	۱۹
مثالت کام‌یابی	۲۱
نقد سوم: آزادی و اسارت!	۲۳
نقد چهارم: محدودیت توان و زمان	۲۳

- ۲۴ نقد پنجم: فروپاشی ارزش‌ها
- ۲۶ نقد ششم: عدم شناخت راه کارهای دینی
- ۲۷ طرح و ره‌یافت دین
- ۲۸ فصل دوم: آمیزش‌های خارج از نکاح
- ۳۱ الف: استمنا و خود ارضایی
- ۳۵ ب: آمیزش با حیوانات
- ۳۷ ج: مساحقه؛ هم‌جنس‌بازی زنان
- ۴۹ د: هم‌جنس‌بازی
- ۵۲ هم‌جنس‌بازی؛ چهره‌ی رکیکی از انسان
- ۵۵ انواع هم‌جنس‌گرایی
- ۵۹ پیش‌رو و پس
- ۶۱ بوسه‌ی حرام
- ۶۲ بیچه‌بازی
- ۶۳ عافیت طلبان بی‌درد
- ۶۳ گوناگونی زنا
- ۶۸ اقسام هم‌جنس‌بازی
- ۷۲ ه: زنا
- ۸۳ آثار شوم زنا
- ۱۰۱ و: لواط؛ هم‌جنس‌آمیزی مردان
- ۱۰۳ فرشتگان عذاب
- ۱۱۰ پرهیز از پسران جوان
- ۱۱۱ مردان رحم‌دار!
- ۱۱۲ لواط و مرد خدا ترس

بخش هشتم: مرد سالاری دینی (!)

۱۱۸	فصل یکم: پیش‌زمینه‌های مردسالاری
۱۱۸	حاکمیت مرد و تابعیت زن
۱۲۰	بررسی پیش‌زمینه‌ها:
۱۲۰	الف) نقش منفی زنان
۱۲۰	ب) رسوب و افکار جاهلی
۱۲۲	ج) تفاوت زن و مرد
۱۲۳	تفاوت عقلانیت با اعلمیت
۱۲۴	د) اساس یک جامعه‌ی سالم
۱۲۵	ه) نگاه دین به زن و مرد
۱۲۷	فصل دوم: مردسالاری در بوته‌ی نقد و تحلیل
۱۲۷	قسمت نخست: دلایل عقلی
۱۲۷	نخستین دلیل: حاکمیت عقل بر احساس
۱۲۸	دومین دلیل: وحدت مدیریت و ثبات زندگی
۱۳۰	سومین دلیل: اطاعت زن؛ حمایت مرد
۱۳۱	حسن زن و مشکلات خارجی
۱۳۳	چرا زن، زن است؟
۱۳۷	قسمت دوم: دلایل نقلی
۱۳۷	مدیریت و تبعیت
۱۳۷	نخستین دلیل: قرآن حکیم
۱۳۸	عدالت و تفاوت در آفرینش
۱۴۱	دومین دلیل: روایات معصومین <small>علیهم‌السلام</small>

۱۴۹	حدود اطاعت زن
۱۵۰	اقسام اطاعت
۱۵۰	الف: وجوب اطاعت
۱۵۰	ب: زندگی شخصی زن
۱۵۱	ج: شوهر بی صلاحیت
۱۵۱	د: حرمت اطاعت
۱۵۳	همتایی در ازدواج
۱۵۵	پدر و مادر و آینده‌ی فرزند
۱۵۸	فصل سوم: بی‌مه‌ری‌ها به زن
۱۵۸	بی‌مه‌ری و کتک زدن همسر
۱۶۲	تفاوت زن و مرد
۱۶۴	پاسخ اشکال
۱۶۴	الف: کانون عشق و محبت
۱۶۴	ب: مرد بهترین سگان‌دار
۱۶۵	ج: عالی‌ترین روش تربیت
۱۶۷	چرا زن نتواند؟!
۱۶۸	تنبیه مرد و حفظ شخصیت او
۱۶۹	مرد مجرم و تأدیب او
۱۷۱	اقتدار مرد و شگردهای زن
۱۷۲	معرکه‌ی عشق و دل‌بری
۱۷۳	تدبیر زنان و حيله‌ی شیطان
۱۷۷	تنبیه زن و حفظ شخصیت او
۱۸۲	فصل چهارم: شریعت و روابط متقابل زن و مرد

۱۸۲	بهترین مردان
۱۸۳	دو واقعیت متفاوت
۱۸۶	رابطه‌ی مستقیم ایمان و محبت به همسر
۱۸۸	یک دوست داشتن گناه است؟
۱۹۰	دو محبت به زن و قرب ولایی
۱۹۲	محبت و حریم حرمت زن
۱۹۲	به زن «اف» نگوئید!
۱۹۳	سعادت زن در رضایت مرد
۱۹۶	دوستت دارم!
۱۹۷	حق همسر بر همسر
۲۰۰	شکیبایی در برابر بدی‌ها
۲۰۱	آزار زنان
۲۰۴	عشق زن در اطاعت از مرد
۲۰۵	اسلام؛ دین محبت و عشق
۲۰۶	پاداش بزرگ در انتظار زن
۲۰۸	گشایش و آسایش برای زن
۲۱۴	هم‌یاری شوهر در کارهای منزل
۲۱۷	زن و جهاد
۲۱۹	فرزندپروری و عنایتی شگرف

بخش نهم: کاستی‌های خلقت زن

۲۲۳	فصل یکم: آفرینش زن
-----	-------	--------------------

- ۲۲۳ ستم آفرینش به زن (!)
- ۲۲۴ شگفتی‌های آفرینش
- ۲۲۴ اول: آفرینش موجودات
- ۲۲۵ دوّم: نظام احسن خلقت
- ۲۲۷ سوّم: آفرینش انسان
- ۲۳۰ الف) عصمت فعلی آفرینش
- ۲۳۰ اثبات عصمت هستی
- ۲۳۲ ب) اشتراک در کام‌گیری و کام‌دهی
- ۲۳۳ ج) پنهان‌کاری زن در خواسته‌های جنسی
- ۲۳۴ د) اثرپذیری طبیعت از رفتار آدمی
- ۲۳۷ فصل دوّم: ویژگی‌های جنسی زن و مرد
- ۲۳۷ الف: عشق و لذّت
- ۲۳۸ ب: میل جنسی و تفاوت زن و مرد
- ۲۳۹ ج: زمینه‌های تحریک شهوت
- ۲۴۰ د: طول مدّت مقاربت
- ۲۴۱ ه: کام‌یابی
- ۲۴۱ و: هماهنگی در زناشویی
- ۲۴۴ فصل سوّم: دردها و رنج‌های زنانه
- ۲۴۴ پرسش‌های روشن‌فکر مآبانه
- ۲۴۶ پاسخ‌ها
- ۲۴۶ پاسخ نخست: درد و مشکلات زنانه
- ۲۴۷ پاسخ دوّم: دردهای طبیعی و غیرطبیعی
- ۲۴۸ پاسخ سوّم: ختنه، ازالهی بکارت و درد

۲۵۰	پاسخ چهارم: درد؛ زمینه‌ی نشاط دختر
۲۵۲	پرده‌ی بکارت؛ عطیه‌ی الهی
۲۵۴	پاسخ پنجم: درد و مشکلات زایمان
۲۵۴	تولید مثل
۲۵۵	نشانه‌های خداوند حکیم
۲۵۷	جهاز تناسلی مرد
۲۵۹	جهاز تناسلی زن
۲۶۰	درد و پرده‌ی بکارت
۲۶۲	دوران حاملگی تا زایمان
۲۶۳	تولّد
۲۶۴	پاسخ به اشکال درد زایمان
۲۶۵	عوامل طبیعی کاهش درد زایمان
۲۶۶	پاسخ ششم: قاعدگی و درد
۲۶۸	دستورات دل‌پذیر شریعت
۲۶۸	پاسخ هفتم: مشکلات زن در خون‌های دستگاه تناسلی
۲۶۹	الف: خون نفاس
۲۶۹	ب: خون حیض
۲۷۱	یهود: زن حائض نجس است (!)
۲۷۳	ج: خون استحاضه
۲۷۵	غسل یا آب‌بازی؟
۲۷۷	غسل و موهای بلند زن
۲۷۸	جنابت و محدودیت
۲۸۰	غسل جنابت و آرامش نفس

۲۸۴ نمادی کلی
۲۸۴ طبیعت؛ بهترین حامی زن
۲۸۷ گنج امید و نشاط
۲۸۸ زن؛ تک بیت خلقت حق
۲۹۱ منابع

بخش هفتم

اسلام و

نظام مند

بودن امور جنسی

فصل یکم: گرایش به آزادی جنسی

آزادی جنسی؛ ندای طبع انسان

در ادامه‌ی مباحث مربوط به زن، پرسشی اساسی و کلی پیش می‌آید که هر چند پاسخ آن از نظر اندیشه‌ی دینی، احکام الهی و فرهنگ ایمانی روشن است و اهل دیانت هیچ بحثی نسبت به آن ندارند، ولی به جهت تبیین اصولی و دورنمای ذهنیت افراد عادی و یا غیر مذهبی بسیار قابل توجه بوده و پاسخ‌گویی به آن ضروری است.

پرسش مورد نظر که در دنیای تکنولوژی پیش‌رفته‌ی امروز، رنگ و نوایی تازه و نمودی برجسته‌تر دارد، این است که: «از نظر عقلی و علوم انسانی و یا فلسفه‌ی کامیابی و لذت‌گرایی چه اشکالی دارد که بشر در زمینه‌ی کامیابی از تمام امکانات موجود و راه‌های ممکن بهره‌مند گردد و همه‌ی زمینه‌های شناخته شده، از قبیل: هم‌جنس‌بازی، مساحقه، زنا، لواط و... را همان‌طور که در طول عمر بشر مورد استفاده قرار گرفته است، امروزه نیز به طور آزاد و متعارف مورد بهره‌برداری قرار گیرد و نسبت به تمام راه‌های کامیابی، آزادی عمل داشته باشد و آدمی بتواند با انواع شیوه‌ها و تنوع راه‌ها، اشباع و کامیاب گردد تا جایی که علاوه بر امور طبیعی، از آموزه‌های علمی، و سائل صنعتی و ساخته‌های بشری نیز به‌طور کامل استفاده‌ی شود؟»

باید دانست صرف منع و تحریم دین و شریعت و موعظه‌های اخلاقی نمی‌تواند مانع جدی بشر برای استفاده از این مواهب طبیعی و مصنوعی باشد؛ چنان‌که از آغاز تا امروز، بشر با وجود بسیاری از پیش‌فرض‌های مذهبی و پشتوانه‌های سنتی نه تنها به این امور پشت نکرده، بلکه روز به روز در بهره‌گیری از آن و پیش‌برد کمی و کیفی‌اش

کوشا و موفق بوده است. اندیش‌مندان بشری، سردمداران مردمی و جوامع انسانی باید به چنین مرتبه‌ای از آگاهی برسند که باید دست بشر را در تمام این زمینه‌ها - که مطابق فطرت و طبع اولی و عادی اوست - بازگذاشت و او را با کمال آزادی و اختیار در این راه تشویق نمود و هر چه بیش‌تر آگاه ساخت تا به همه‌ی محدودیت‌های جبری و غیر طبیعی که بی‌جهت مانع کام‌روایی او شده‌اند، خاتمه داده و حسرت‌ها، عقده‌ها، حرمان‌ها، شکست‌ها و عواقب ناگوار و مرگ‌بار آن را پایان بخشید و آزادی‌های فرهنگی، قانونی و عملی را برای تمام انسان‌ها در جای‌جای دنیا فراهم ساخت و جزو حقوق اولی بشر به حساب آورد.

آزادی جنسی در بوته‌ی نقد

نقد نخست: زیاده‌خواهی و ناسیرایی جنسی

در پاسخ این اشکال، در مرحله‌ی نخست باید گفت: لذت‌جویی و جست و جوی کام و آرامش از ره‌گذر آزادی‌های جنسی بی‌حد و مرز، به فرجام مورد توقع خود هم منتهی نمی‌شود و کسانی که در پی کام و لذت دست به این کارها و شیوه‌ها می‌زنند، هرگز به مقصود نمی‌رسند؛ چرا که نفس آزاد بودن در گزینش شیوه‌ها و ابداع و اختیار در امور جنسی، نه تنها کام‌تشنه‌ی فرد را به اشباع و آرامش نمی‌رساند، بلکه او را تشنه‌تر، هیجانی‌تر و سرگردان‌تر می‌نماید و هم‌چون عنکبوت، در تارهای تنیده‌ی خود نابود می‌گرداند؛ چنان‌که موقعیت کنونی دنیای غرب و مشکلات عمده‌ی روحی - روانی آن‌ها حکایت از این واقعیت دارد.

اگر هوس‌های جنسی آدمی مهار نگردد، نفس لجام‌گسیخته به هیچ وجه اشباع‌پذیر نیست؛ به طوری که انسان به هر مرحله‌ای دست یابد، مرحله‌ی بالاتر را خواهان است و این امر سبب اعتیاد جنسی، سادیسم، خشونت و پناه بردن به راه‌های شگفت و غیر عقلایی است که در جهان امروز به چشم می‌خورد؛ از این‌روست که عقل و فطرت می‌یابد که به‌طور قهری این خواسته‌ها باید در جایی متوقف شود. امروزه به خوبی مشهود است که راه‌های موجود هم با تنوع بی‌شمار خواسته‌ی بشر را جواب نداده و تنها ره‌آورد فلسفه‌ی آزادی جنسی، بی‌بند و باری، حرمان و بیماری‌های روانی و جسمانی بوده است.

از این رو فطرت سالم و آگاه آدمی و عقل تیزبین بشری، خود حکم می‌کند که دست کم در مسائل شهوانی و آمال جنسی، چون دیگر خواسته‌های نفسانی، حد و مرز قائل

شود و اگر هر فردی حریم خود را بشناسد، به همان اندازه خرسند می‌شود. این جاست که فطرت، شریعت و فلسفه‌ی اخلاق، به‌بازشناسی و تعیین چهارچوب‌ها و حدّ و مرزها اقدام می‌کنند.

از زاویه‌ی دیگر باید گفت: سرانجام این نوع‌گرایی‌های آزاد و بی‌مهار در بعضی موارد، خطرناک و زیان‌بار و در برخی مواضع بیهوده یا کم‌فایده است و در شماری دیگر به بی‌هویتی و انهدام اصالت انسان و نابودی شیرازه‌ی بشری منتهی می‌شود. در مواردی چون آمیزش و اختلاط با حیوانات، این روش‌ها، هم‌راه با زیان‌ها و آسیب‌های شناخته شده و ناشناخته است و علاوه بر این، آدمی را به بیهودگی، سرخوردگی، ناکامی و حتّی دل‌زدگی از امور جنسی می‌رساند؛ زیرا حیوان هر نوع بهره‌ی جنسی که برای انسان داشته باشد، باز هم نمی‌تواند او را به معنی واقعی کام‌یاب سازد؛ چرا که انسان در کام‌یابی به دنبال مخاطب است و حیوان نمی‌تواند مخاطب انسان باشد و از نظر احساس، عواطف، هیجان‌های جنسی، تبادلات روحی و جسمی و روابط گفتاری - که همه و همه از اصول یک کام‌یابی موفّق است - آدمی را ارضا و مجاب کند.

در ارتباط جنسی با محارم نیز این رابطه‌ی ویران‌گر، انسان را دچار ناهنجاری‌های شدید روانی نموده، یأس و نومیدی، بی‌اعتمادی به همه چیز و همه کس، عدم هویت، احساس بی‌شخصیتی و ناکامی از زندگی و ناامیدی از خود و دیگران را به بار می‌آورد و در نهایت، انتحار و خودکشی را به عنوان تنها راه چاره پیش پای انسان می‌گذارد. از جهت روابط اجتماعی و ارتباط حلقه‌های قومی و خویشاوندی هم این نوع تمایلات موجب فروپاشی نظام قومی و زنجیره‌ی خویشاوندی و از بین رفتن مرز بیگانگان می‌شود و در نهایت، اصالت‌ها و تشخّص‌های انسانی را از میان بر می‌دارد و به نابودی هویت جمعی انسان ختم می‌شود که استعمار نوین در پی آن است.

برای پیش‌گیری از این نابسامانی‌ها و دیگر عوارض ناگوار از این دست باید راه اخلاق و شریعت را - که همان طریق اعتدال و خرسندی فطرت است - پیمود: از محدودیت‌های بی‌مورد و شبه ریاضت دوری جست و به ورطه‌ی افسارگسیختگی و دست‌یازیدن به هر چیز و هر کس و ناکس نیفتاد.

راه فطرت چیست؟ لذت، شهوت، کام‌یابی، تمایلات شهوانی و ارضا و اشباع جنسی در حدود مشخص انسانی، آری؛ شهوت پرستی و طغیان جنسی، هرگز! زیرا آزادی در اعمال روش‌های دل‌خواه گذشته از آن که ممکن نیست، به هیچ وجه موافق طبع سالم انسانی نیست و آنچه مورد نظر مدعیان این نظریه است، ریشه در فطرت و طبیعت بکر آدمی ندارد، بلکه نتیجه‌ی آموزش‌های غرض‌آلود، ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی، حرمان‌ها و افراط و تفریط‌هایی است که در هر زمان به شکلی نمود دارد، در حالی که طبع و فطرت امری زمان‌پذیر نیست و موقعیت ثابت خود را داراست.

بنابراین چنین افکاری نتیجه‌ای جز تخریب شخصیت افراد، نابودی هویت انسان، تزلزل جامعه و مرگ معنویت و اخلاق با شکل‌های گوناگون، به دنبال نخواهد داشت و به طور جدی بشر باید از آن دوری جوید. میلیون‌ها انسان در بند ایدز و بیماری‌های روحی و روانی، بی‌شماری انسان‌گریزان از خانواده و معضل‌های گریبان‌گیر دیگر، ارمغان چنین فلسفه‌ای است.

نقد دوم: مرگ عشق

اشکال دیگر این فلسفه این است که اندیشه‌ی «کام‌گیری بی‌مرز»، عشق را به کلی از نهاد انسان برکنده و به کام مرگ و حرمان و دیار فراموشی می‌فرستد؛ چرا که شهوت، کام‌یابی و لذتی نفسانی است که به طور طبیعی، بی‌غیر حاصل نخواهد شد، ولی عشق، حقیقتی صافی‌تر از آن است. شهوت، رسوبات نزولی و تحریکات مادی عشق است و

پی‌گیری آن فضای مطهر عشق را اشغال می‌کند و رهایی در وادی کام‌جویی جنسی، مرگ عشق را به دنبال خواهد داشت. برای صیانت از حریم «عشق» و پاسداری از زیبایی‌های زندگی - چون: واژه‌های همسر، مادر، پدر، عاشق و معشوق بودن - باید اصول اولی و صحیح فطرت و طبیعت را باور داشت.

این فلسفه، نه تنها عشق و سرمستی را در نهاد آدمی می‌خشکاند، بلکه سبب تشویش و ناآرامی و خشونت فراوان می‌گردد که از مشکلات اساسی در جوامع باز و بی‌بندوبار امروزی است.

حکایت عشق

لذت، قرب و وصول، اساس کام‌یابی را تشکیل می‌دهند و آرامش و صفا حکایتی از عشق است. لذت و کام‌یابی، حالات نفسانی‌اند که خوشایند طبع آدمی می‌باشند و این دو، در ظرف آرامش و وصال نمودی از عشقند.

عشق، حقیقتی است که کام‌یابی و لذت، مَعبر آن است. لذت بری گرچه مسیر عبور عشق است، ولی هنگامی که با نزول و افول یا کدورت و کاستی همراه شود، شهوت نام گیرد.

شهوت، بروز حالتی نفسانی است که در ظرف رفع نیاز به آدمی دست می‌دهد و خود، برد کوتاهی از عشق است. در شهوت، زمینیه‌ی غیر، وجود دارد، اگرچه می‌شود شهوت در ظرف ظهور عشق بدون غیر هم تحقق یابد که در این صورت، در عرصه‌ی این شهوت، «نیاز»، چون «غیریت»، رنگ می‌بازد. با آن‌که لذت، کام‌یابی، مستی و آرامش، همراه عشق، پابرجاست، نیاز در ظرف عادی، لذت و کام‌یابی را محدود، مقطعی و ناپایدار می‌سازد.

لذت و کام‌یابی هنگامی عشق نام می‌گیرد که از نهاد آدمی برخیزد و به بار دل نشیند

و وصول و آرامش از آن، پرتو بیفشاند. هنگامی که وجود انسان به مرتبه‌ای از فعلیت و کمال می‌رسد، عشق در چهره‌ای نمود پیدا می‌کند که دیگر ملازمه‌ای با نیاز و غیر ندارد. عشق، حقیقتی پایدار، همیشگی و رو به تزاید است که هر چه انسان به کمال و فعلیت بیش‌تری دست یابد، در او پررنگ‌تر و افزون‌تر می‌گردد تا جایی که عاشق می‌تواند به تنهایی و بی‌غیر، عشق را در درون خود بیابد و از وجود آن سرمست و شادمان باشد، هرچند در ظرف عشق او، معشوق ناسوتی نباشد و این است حقیقت شادی، شادابی و لذت صاحبان کمال و معرفت.

افول عشق در جهان امروز!

امروزه آن‌چه از کام‌یابی در میان عموم مردم و جوامع آزاد به چشم می‌خورد، تنها هوس و شهوت است که بی‌جا نام کام و لذت به خود گرفته و بر اثر کدورت‌ها و آلودگی‌ها، وقوف چندانی به عشق - که اوج کمال و زیبایی است - ندارند. اگرچه امروزه راه‌های لذت‌یابی متعدّد و متنوّع شده‌است، ولی به همان اندازه، عشق رنگ باخته و این امر سبب‌گردیده که چنین افرادی بعد از هر ارتباط جنسی از یک‌دیگر جدا شوند، بی‌آن که دل به یک‌دیگر بسته باشند؛ چنان‌که گویی یک‌دیگر رانمی‌شناخته‌اند. همین که دو طرف، نیاز مقطعی و هوس نفسانی خود را برطرف کردند، راه خود را گرفته و می‌روند و باز هم مدّتی دیگر برای رفع نیازی نوپدید و کامی تازه، در کنار دیگری قرار می‌گیرند. البته ممکن است این مراوده‌ها، انس و عادت‌ی هم برای افراد ایجاد کند، ولی روشن است که چنین انسی جدا از عشق و تنها ظهوری از هوس است که شهوت نام می‌گیرد. باری، با آن که تمام این چهره‌ها، بروزی از عشقند، ولی باید گفت: عشق در این هنگام به ظرف نازل و ناسوت کشیده شده و افول یافته است.

در شهوت و هوس‌های جنسی - نفسانی بعد از فروریزی نسبت به نیاز جنسی،

زمینه‌ی کام‌یابی نیز فرو می‌ریزد؛ در حالی که آهنگ عشق همیشه باقی است. آری، شهوت و هوس با تماس جنسی و ریزش افول می‌یابد، ولی عشق با تماس جنسی، التذاذ و حتی ریزش بالندگی و شکوفایی بیش‌تری می‌یابد. در این صورت، در درون دایره‌ی کام‌یابی فروریزی صورت نمی‌گیرد و اوج و عروج ممتد عشق، بی‌افول خواهد بود.

زن و مرد جامعه‌ی باز و هر منطقه‌ی هوس آلودی تا زمانی که به هم دیگر نیاز داشته باشند، در کنار هم قرار گرفته و خوشامد‌های نفسانی را خواهند داشت، ولی همین که نیاز جنسی آن‌ها، بعد از آمیزش فرو ریخت، دیگر گویی آشنایی هم فرو می‌ریزد و رابطه‌ای در میان نیست. اینان از هم جدا می‌شوند، در حالی که احساس کمبود و بی‌هویتی در آن‌ها باقی است و سردرگمی، آن‌ها را می‌آزارد؛ زیرا دل، صورت نفس به خود گرفته و عشق در چهره‌ی شهوتی آلوده ظاهر گشته و وصول، حال هوس را یافته است.

این گونه افراد در چاره‌جویی برای رفع کمبودهای خود به طول دادن زمان لذت پرداخته و با فراورده‌های ساختگی، نیاز جسمی را در خود بازسازی می‌کنند که باز هم راه به جایی نمی‌برند و در نهایت، این داستان سبب پیدایش عقده، افسردگی و ناآرامی شده و یاسادیسیم، خشونت، خودآزاری، غیر آزاری و دیگر بیماری‌های روحی - روانی را به ارمغان می‌آورد و این است موقعیت لذت‌یابی و کام‌دهی توسعه‌یافته‌ی اهل هوس؛ توسعه‌ای که ره‌آورد آن آمار فراوان بیماران روحی - روانی و مصرف بی‌رویه‌ی قرص‌ها، داروها و تعداد بی‌شمار دیوانگان جنسی می‌باشد.

نفسانیت، شهوت و هوس، کوتاه‌ترین برد کام‌یابی و لذت است که در ظرف حیوانی نیز یافت می‌شود و تمام حیوانات از آن بهره‌مندند و انسان نباید به آن اکتفا کند؛ اگرچه صاحبان کمال و معرفت این امر را نیز به چهره‌ای برتر و باکامی بیش‌تر داریند و همین

امر علت کمال کام‌یابی و وصال حقیقی عشق آنان است که افراد هوس‌باز، کوچک‌تر از آنند که پا بر این سکو گذارند.

پس باید گفت: حقیقت کام‌یابی هنگامی در انسان صورت‌نشاط و ثبات به خود می‌گیرد که لذت، چهره‌ی صافی عشق را داشته باشد و فرق برد بلند عشق و برد کوتاه آن - که هوس است - در راستای قامت هستی، با آدمی هنگامی هم‌راه می‌شود که روشن گردد صرف هوس‌بازی کام‌یابی نیست؛ به ویژه هوسی که یک طرفه شده و طرف دیگر تنها نظاره‌گر اتمام آن است. او ناچار است هم‌چون نعشی بی‌جان در دستان بی‌روح طرف مقابل قرار گیرد، درد و سوز و بطالت را تحمل کند تا هوس و شهوت در فرد یا افرادی به اوج و سپس فرود برسد و او در نهایت نفس راحتی کشد؛ به همین علت، این افراد بی‌چاره، از داروهای مسکن و مواد بی‌حسی استفاده می‌کنند تا در گذر زمان، شاهد احساس درد و رنج کم‌تری باشند. آیا به راستی می‌توان ادعا کرد که این‌گونه افراد به کام‌یابی می‌رسند و این است حقیقت عشق و هویت لذت و فلسفه‌ی کام‌یابی!؟

مثلت کام‌یابی

اکنون جا دارد که به اصول کام‌یابی موفق از دیدگاه فلسفی اشاره شود. در یک نزدیکی و مجامعت عادی به عنوان یکی از چهره‌های لذت و کام‌یابی می‌توان سه امر را به خوبی دید: کام‌گیری، کام‌دهی و کام. در بسیاری از موارد، کام‌گیری با کام‌دهی هم‌راه است و کام هم خود به چهره‌ی حقیقت خارجی جلوه می‌کند که این سه عنصر ظهوری از عشق است. کاستی در هر یک از این سه امر، کاستی در عشق را هم‌راه دارد و کاستی‌ها هم‌چون اوج عشق چهره‌های بی‌شماری دارند. چه بسیار اتفاق می‌افتد که مرد یا زن تنها در نقش کام‌دهی ظاهر گشته و کامی نمی‌یابد و یا به عکس و با فقدان اصل حقیقت کام، سستی و بیماری بر چنین افرادی عارض می‌گردد.

آنچه در این میان مهم است و اساس یک لذت سالم و زندگی موفق را تشکیل می‌دهد، کام‌گیری است که هم‌راه با کام دهی باشد؛ آن هم نه تنها دو طرف به خیال از یک‌دیگر کام‌گیرند، بلکه کام هم حقیقتی صافی و چهره‌ای زیبا به خود گیرد و هر دو طرف احساسی برتر از هوس و شهوت داشته باشند. در این نوع کام‌یابی و لذت‌بری، نه تنها اعضای آدمی، بلکه قلب و روح و جان او نیز با هم وحدت یافته و جایی برای غیر باقی نمی‌گذارند. این عشق و خوش آمد نفسانی بعد از مجامعت و ریزش، هم‌چنان به حال خود باقی می‌ماند و دو طرف را به یک‌دیگر چنان پیوند می‌دهد که تاب و تحمل دوری از هم‌دیگر را نخواهند داشت. این جاست که آرامش، تلاش، ایثار، مهر و محبت معنا پیدا می‌کند و هوس را بی‌رنگ می‌نماید.

بنابراین، هنگامی که ما می‌گوییم: در جوامع - به اصطلاح - باز، کام‌یابی وجود ندارد یا زمانی که از عشق و لذت سخن سر می‌دهیم، برد بلند کام‌یابی و چهره‌ی زیبای عشق و کمال را در نظر داریم.

آنچه تا کنون در این زمینه گفتیم، همه بدون در نظر گرفتن رابطه‌ی دل با پروردگار و ایمان به خالق هستی است. اکنون می‌گوییم: کام‌یابی، رابطه‌ای مستقیم با ایمان قلبی آدمی به خداوند دارد؛^(۱) قلبی که با عشق خدا و یاد حق به سر می‌برد و مملو از شور و شیدایی نسبت به خداوند است. افراد دارای چنین قلبی حیات و عشقی بس والا دارند که بسیاری از انسان‌ها از آن بی‌بهره‌اند. البته هر کس می‌تواند چنین حیاتی را در خود بیابد، ولی غفلت و هوس، انسان را از رسیدن به این معنا باز می‌دارند و بشر امروز باید برای رهایی از این بن‌بست، چاره‌ای پیدا نماید تا تمام بی‌قراری‌های خود را درمان کند.

۱- رجوع کنید به «خاست‌گاه عشق و تنفر» در انتهای بخش ششم.

نقد سوّم: آزادی و اسارت!

ایراد دیگر این اندیشه‌ی مرگ بار، این است که غوطه ور شدن در بهره‌گیری‌های جنسی و مهار نکردن آن سبب اعتیادی ویران‌گر و اسارتی وحشت‌ناک می‌شود؛ چون به‌طور طبیعی، آزادی جنسی سلب اراده را به دنبال دارد و فردی که بی‌اراده، سست و فرسوده‌گردد، به عافیت‌طلبی مفرط و راحت‌خواهی جسم و نفس خویش مبتلا خواهد شد؛ به‌طوری که برای راحتی خود تن به هر سلطه و اسارتی خواهد داد، بی‌آن‌که به اسارت خود آگاهی داشته باشد و از آن آزار بیند و همین حالت عمومی است که سبب رشد استعمار کلان می‌گردد.

انسان‌های گرفتار در این وضعیّت، هم‌چون معتادان به مواد مخدر، آزادی، اختیار و قدرت تصمیم‌گیری را از دست داده و تنها سوژه و برده‌ای در دست هواهای نفسانی خود و دیگران می‌شوند؛ پس برای حفظ آزادی، باید سرکشی بشر مهار شود که امروزه دست‌آویزی برای حکومت‌های سلطه‌گر در جهت ادامه‌ی حکومت و قدرت خود می‌باشد. حمایت این نوع حکومت‌ها از این فلسفه و روش زندگی، بی‌دلیل نیست، بلکه به منظور توسعه‌ی حاکمیّت خود و سلب آزادی ملت‌هاست.

نقد چهارم: محدودیّت توان و زمان

بشر، عنان زمان و قدرت را آن‌چنان در اختیار ندارد که بتواند موجودی خود را در راه کام‌یابی‌های افراطی صرف کند. آدمی جز غریزه‌ی جنسی، ابعاد گوناگون دیگری نیز دارد که ایفای نقش‌های فردی و اجتماعی متعدّدی را بر عهده‌ی او می‌گذارد تا چرخ زندگی و ارابه‌ی زمان، حرکت موزون خود را داشته باشد. بر اساس داده‌های دینی و آموزه‌های قرآنی، غریزه‌ی جنسی بشر، در جهانی دیگر (آخرت) و به دور از ناسوت، به اوج اقتدار خود رسیده و در یک کرانه‌ی مطلق بی‌زمان، به ظرف ابد، چهره‌های

بی‌شماری از لذت، هم‌چون وصال مدام با حوریان را می‌یابد. نتیجه آن که شریعت نه تنها با اصل کام‌یابی جنسی مخالف نیست، بلکه خود برای آن برنامه‌هایی سالم و گسترده، به ویژه در سرای دیگر دارد.

نقد پنجم: فروپاشی ارزش‌ها

در پاسخ دیگری به این اشکال باید گفت: درست است که تمایلات غریزی به طور طبیعی در نهاد انسان قرار داده شده و هر انسانی مایل است به همه‌ی این غرایز به قدر توان پاسخ دهد، ولی سخن این جاست که آیا آدمی تنها با کام‌یابی‌های مادی می‌تواند طبیعت خود را باز یابد، یا در آن صورت به بی‌هویتی ژرف دچار می‌شود؟ آیا تمام حقیقت انسان و هویت بشر در همین غرایز و ارضای تمایلات جنسی خلاصه می‌شود؟ آیا هدف از عالم و آدم، تنها لذت‌بری و کام‌یابی جنسی است، یا آن که انسان موجودی برتر و والاتر از این‌هاست و تمام مقوله‌ی کام‌یابی جنسی، تنها بخشی از لذت‌های مادی انسان است؟

آیا نگرش عقلانی و مبانی علوم انسانی و فلسفه‌ی کام‌یابی و اصالت لذت و لذت‌زیبایی‌شناسی گرایش کامل و همه‌جانبه به این امور است؟ اگر پاسخ مثبت است، باید پرسید کدام عقل و کدامین رشته از علوم انسانی و اجتماعی و کدام آکادمی فلسفی در شناخت لذت و کام‌یابی مؤید و پشتیبان این نگرش است؟

باید گفت: به طور قطع، نه تنها عقل، علم، فلسفه‌ی آزادی، حقوق اجتماعی و فردی و اصول بهداشت، مخالف چنین آزادی بی‌حد و حصری برای انسان است، بلکه تحقق چنین امری را باید غیر ممکن دانست؛ چراکه پشتوانه‌های عقلی، مبانی علمی و عوامل کاربردی، به طور طبیعی انسان را در این امور محدود می‌کنند. اگرچه بر اساس نظریه‌های الحادی و ضد‌معنوی، بشر به این جهات سوق داده شده و چنین عنوان

می‌شود که باید او در زمینه‌ی کام‌یابی، از همه‌ی راه‌های ممکن بهره‌گیرد، ولی این پرسش جدی‌ی پیش می‌آید که: چنین آزادی و اختیاری تاکجاست؟ بی‌نهایت است یا آن که باید حد و مرزی داشته باشد؟

البته این گونه هم نیست که تنها مانع و سد راه ارضای این تمایلات به طوررها و از هم‌گسیخته، دین باشد. اگرچه دین، هویت انسان و مدار مواهب و کام‌یابی او را منحصر به نفسانیات و به ویژه این امور ناشایست نمی‌داند و انسان را برتر از نفس‌گرایی حیوانی و تجاوز و تخریب‌های ضد اخلاقی می‌داند، ولی عقل، وجدان، طبع و اخلاق هم برای این امور، هم‌چون تمام تمایلات اقوام و ملل، حد و مرزی می‌شناسند. از این‌ها گذشته، ارزش و جای‌گاه نظام خانواده در اجتماع، امری لازم، ضروری و بدیهی است و مدعیان نظریه‌ی آزادی، به طور قهری اعتقاد چندانی به جای‌گاه خانواده و دست کم استحکام آن ندارند و نمی‌توانند داشته باشند؛ چرا که نخستین زیان میدان داری شهوت و تمایلات جنسی، فروپاشی نظام خانواده است که حس بی‌تفاوتی و بی‌غیرتی را به بار می‌آورد و این خود یکی از ارمغان‌های نامیمون این نوع آزادی و رهایی برای بشر است.

اشکال عمده‌ی چنین تفکری آن است که تنها بعد حیوانی را با عناد خاصی نسبت به معنویات در انسان پرورش داده و آن را هم به نهایت مورد نظر - که آرامش است - نمی‌رساند، اما در بعد روحی از انسانیت غافل بوده و پاسخی برای آن ندارد؛ به‌طور مثال: زن و مرد مکمل یک‌دیگرند و بدون هم به کمال نمی‌رسند. حال، بر فرض این که زن با زن یا مرد با مرد باشد، دیگر جایی برای کمال و تکمیل نمی‌ماند.

به راستی تا زمانی که مرد و زن مکمل یک‌دیگر بوده و تشنه و نیازمند جنس مخالفند، پناه بردن به وسائل مکانیکی یا جنس موافق، چه ضرورت عقلایی دارد؟ گذشته از آن که این پناهندگی، نیاز و مشکل هیچ کدام را برطرف نمی‌سازد و حتی

بیش‌تر به ناهنجاری‌ها دامن می‌زند.

نقد ششم: عدم شناخت راه کارهای دینی

درباره‌ی ناکارآمدی پیش‌فرض‌های دینی - که در پرسش بدان اشاره شد - نیز باید گفت: اگر تا به امروز پیش‌فرض‌های مذهبی در پاسخ به این نیاز محسوس بشری مؤثر نبوده و به زعم مدّعیان این نوع آزادی، در برابر رشد فزاینده و متنوع کام‌یابی جنسی، تاب نیاورده است، مشکل در این پیش‌فرض‌ها نبوده است، بلکه در تبیین حقایق شریعت و زمینه‌های کاربردی آن و وصول انسان‌بدان، مشکل وجود داشته است. امروز باید دیگر بار و به‌طور دقیق و فلسفی پیش‌فرض‌های دینی و اصول شریعت بازبینی شود تا روشن گردد که اگر نگاه فلسفه‌ی دین به روابط موجود میان مجموعه‌های مانند: هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه‌ی اخلاق، مباحث اجتماعی، اصول کام‌یابی و... بحث شود، معلوم خواهد شد که آیا کام‌یابی از طریق امکانات موجود و روش‌های بی‌مرز، پاسخ به طبیعت هستی و نیازهای طبیعی و فطری انسان است یا گام برداشتن در مسیر انحطاط اخلاقی و آلوده‌سازی کامل هستی آدمی.

با بررسی و تشریح فلسفه‌ی دین خواهیم دید که شریعت نه تنها انسان‌ها را در جهت کام‌یابی محدود نساخته، بلکه خود روش‌های بسیار متنوعی را ارائه کرده است که ما قسمتی از آن را در این کتاب بیان کرده‌ایم. دین تنها نسبت به عواقب ناهنجاری‌های اخلاقی در امور جنسی هشدار داده و بر اساس اصلی که می‌گوییم: دین و احکام آن «توصیفی» است، تنها مشکلات یاد شده را تجزیه و تحلیل نموده و از آن پرهیز داده است؛ اگرچه در لحن و بیان آن آمریت و حال و هوای فرمانی مشاهده می‌شود.

بنابراین، بر فرض محال، اگر آزادی جنسی به لذت‌یابی و کام‌روائی آدمی ختم

می‌شد و آلودگی‌های جسمی و روحی، عوارض شدید عصبی، آفات آشکار اخلاقی و ناهنجاری اجتماعی به بار نمی‌آورد، دین و اخلاق نیز مانند فطرت آن را تأیید و حمایت می‌کردند؛ از این رو یکی از علل منع و بازدارندگی شریعت از این کردار، آثار و عواقب مخرب آن است و گرنه اصل لذت و التذاذ و کام و کام‌یابی گذشته از آن که در دین نکوهیده و ناپسند نیست، مورد سفارش هم می‌باشد.

طرح و ره‌یافت دین

در مقابل اندیشه‌ی نامعقول آزادی جنسی، دیدگاه شریعت قرار دارد که موافق با کام‌یابی و لذت در همه‌ی ابعاد است. دین راه کارهایی ارائه می‌کند که هم بشر از مواهب الهی لذت برد و هم دچار سردرگمی، بیماری، پریشانی و ناکامی نشود. طرح دین در تعدد زوجات و ازدواج موقت از این شمار است. به راستی اگر بشر سیره‌ی شایسته‌ی ازدواج موقت با رعایت موازین - مانند عده نگه داشتن زن و مانند آن - را - زنده نگه می‌داشت و به کام‌یابی هم می‌رسید، دیگر خبری از هرزگی و آلودگی به بیماری‌هایی چون ایدز و غیره و یا دیگر ناهنجاری‌ها بود؟

باری، دین به سلامت جامعه و سعادت فرد می‌اندیشد و بر اساس ضرورت‌های عقلانی محدودیت‌هایی در جهت آمیزش جنسی مطرح می‌کند تا ضامن سلامت و سعادت فرد و اجتماع بوده و با وجود گشایش در کام‌یابی، آرامش روانی و آزادی و کمال روحی را برای انسان به ارمغان آورد. در فراز بعدی به طور خلاصه به بیان آمیزش‌های خارج از نکاح - که ثمره‌ی دوری از احکام واقع‌بینانه‌ی اسلام است - می‌پردازیم و با نقد و تحلیلی مختصر، به عواقب خانمان‌سوز روی کرد بشر به نظریه‌ی آزادی مطلق جنسی اشاره می‌کنیم.

فصل دوم: آمیزش‌های خارج از نکاح

نکاح سالم از مبادی سلامت و سعادت فرد و جامعه است و هرگونه انحرافی از این مسیر، موجب هلاکت فرد و به خطر افتادن سلامت جامعه می‌شود؛ و از آن‌جا که موضوع زن و توجه به آن نقش اساسی در این سلامت داشته و همه‌ی این نوع انحرافات بر اثر خارج شدن از مدار نکاح سالم زن و مرد می‌باشد، لازم دیده شد در همین کتاب زن، درباره‌ی چگونگی هر کدام از این انحرافات و هم‌چنین نگاه دین از دیدگاه قرآن و روایات معصومین نسبت به پلیدی آن‌ها، یک‌به‌یک به‌طور جداگانه مورد تحلیل و تبیین قرار گیرد؛ که بدین صورت اهمیت نکاح سالم زن و مرد و پستی و پلیدی هر کدام از این انحراف‌ها به‌طور کامل آشکار خواهد گشت.

به‌طور کلی از نظر شرع گناهان آمیزشی که خارج از ظرف نکاح صورت می‌پذیرند، چند دسته‌اند که به ترتیب میزان پلیدی تا پلیدترین بیان می‌شوند:

یک. «استمنا» که مرد یا زن توسط دست یا چیز دیگری با آلت خود به نوعی بازی کند؛ چه انزال صورت پذیرد یا نه؛ زیرا صرف قصد انزال از سوی فاعل هم‌راه با نوعی عمل در تحقق معنای آن کافی است.

دو. «آمیزش مرد یا زن با حیوانات» که موارد اندکی داشته و امروزه در دنیای غرب رو به افزایش است و در مناطقی از آن شیوع دارد.

سه. «آمیزش زن با زن» که به آن «مساحقه» گفته می‌شود اگرچه از مصادیق آشکار مرتبه‌ی چهارم «هم‌جنس بازی» است، ولی پلیدی خاص خود را دارد؛ زن‌ها بر اثر کمبودهای نفسانی خود یا کاستی‌های مردها به این عمل دست می‌زنند که از پلیدی‌های

عمده‌ی امروز دنیای غرب است و جبهه‌ی عناد و الحاد، در پی ترویج و توسعه‌ی هر چه بیش‌تر آن است.

چهار. «هم جنس بازی» که تمام اقسام روابط نامشروع دو هم جنس، از بوسه و ملامسه‌ی شهوانی تا مواردی چون مساحقه، لواط و امثال آن را شامل می‌شود؛ اگرچه بعضی از آن‌ها چون لواط خود عنوان خاص دارد.

پنج. «زنا» که آمیزش مرد با زن به طور حرام است و تفاوتی نمی‌کند که از پیش رو باشد یا از پس. اگرچه به عمل از پیش، لواط هم گفته می‌شود، ولی در اصطلاح شرعی به این امر لواط گفته نمی‌شود؛ زیرا لواط اصطلاحی آمیزش مرد با مرد در صورت دخول است. زنا نسبت به دیگر گناهان جنسی، از شیوع بیش‌تری برخوردار است؛ شش. «لواط» که آمیزش مرد با مرد در صورت دخول است و از بزرگ‌ترین گناهانی است که مجازات مرگ دارد.

این انحرافات جنسی از دیر باز کم و بیش در میان آدمیان رایج بوده و شناخته شده است و در متن دین ضمن بیانات فراوانی، با تندی و به زشتی از آن‌ها یاد شده است. شریعت به شدت از این گونه آلودگی‌ها نهی نموده و با تعیین حدود و احکام و ویژگی‌های حکمی هر کدام، کیفر و مجازات خاصی برای آن‌ها قرار داده است که به طور فشرده از آن یاد می‌شود.

استمنا، حرام است و تعزیر شرعی هم دارد، ولی زشتی و پلیدی آن در مرتبه‌ی گناهان مقاربتی، از قبیل زنا و لواط نیست و در مرتبه‌ی بعد از پلیدی آمیزش با حیوانات، زشتی خاص خود را دارد. هر چند این عمل حد شرعی ندارد، ولی به منظور تنبیه و تربیت، به قدر ضرورت نسبت به هر فرد، دارای تعزیر شرعی است. سپس انواع هم جنس بازی تا مساحقه در زن‌ها و تفخید (از پیش رو نهادن مرد نسبت به مردها یا زن‌ها) و امثال آن هم چون دون الثقب (نزد پس) و بین الالیتین (میان باسن‌ها) که همگی

اقسام شدید هم‌جنس‌بازی است و در رأس تمام این کردارهای پلید، زنا و لواط قرار دارد که پلیدی لواط بیش‌تر از همه‌ی آنهاست.

در مورد گناه هم‌جنس‌بازی در روایات بیانات تندی به کار رفته و عقوبت آن به مراتب شدیدتر از دسته‌ای از گناهان پیشین معرفی شده است که در جهت بیان علت آن باید گفت: به طور مسلم، هم‌جنس‌بازان در طول تاریخ، منکر دیانت بوده‌اند، بدین توضیح که آلودگی به هم‌جنس‌بازی به‌طور قهری انکار دیانت را به هم‌راه می‌آورد، چراکه هیچ دینی هم‌جنس‌بازی را نمی‌پذیرد؛ به همین علت، این افراد در جهنم به تمام اقسام عذاب مبتلا گردیده و دل‌هایشان را پر از آتش می‌کنند؛ زیرا گذشته از آلودگی عملی، مشکلات عقیدتی داشته‌اند.

البته نخستین مردمانی که چنین گناهی را مرتکب شدند، مردان قوم لوط بودند. هنگامی که مردها با عمل کثیف لواط به خود مشغول شدند، در مقابل، زن‌ها هم با مساحقه و هم‌جنس‌بازی به خود مشغول گردیدند و عمل لواط مردها به‌طور قهری علت مساحقه و هم‌جنس‌بازی در میان زنان شد.

لواط علاوه بر انحراف از عفاف، عامل بیماری‌های عفونی مسری و عمومی هم می‌باشد. اگر چه ممکن است همان بیماری‌ها در زنا هم پیش آید، ولی دسته‌ای از آنها ابتدا از طریق لواط بوده و سپس هنگام زنا به واسطه‌ی شخص آلوده به آن بیماری عفونی به طرف مقابل سرایت می‌کند.

زنان نیز از گناهان بسیار بزرگی است که عمده‌ترین بخش را در مفسد جنسی به خود اختصاص داده و در تمام ادوار تاریخ، عامل عمده‌ی براندازی نظام خانواده و تزلزل عفاف عمومی و انحراف زن و مرد بوده است.

اگرچه گناه لواط از زنا بزرگ‌تر و عقوبتش شدیدتر است، ولی شیوع و وجود خارجی زنا سهم اصلی را در انحراف از عفاف و پاک‌دامنی دارد.

قرآن کریم به طور آشکار این عمل پلید را مطرح کرده و حدّ شرعی بر آن نهاده و از تازیانه تاقتل (در مورد زنای محصنه) پیش رفته است. اکنون به دسته‌ای از روایات وارد شده پیرامون این گناهان اشاره نموده و به توضیحی مختصر در ذیل آن بسنده می‌کنیم.

الف: استمنا و خودارضایی

عمل استمنا در میان جوانان شیوع دارد، اگرچه گاهی کودکان و بزرگسالان نیز به آن آلوده می‌شوند و چه بسیار افرادی که به آن اعتیاد پیدا می‌کنند. تخیلات ذهنی، ضعف نفس، کمبودهای آمیزشی و رؤیت مناظر عریان و مهیج، موجب بروز چنین انحرافی در افراد می‌گردد. اگرچه بسیاری از گفته‌ها و زیان‌هایی که در کتاب‌های امروزی نسبت به این امر آمده، اساس علمی ندارد و آن‌ها را افراد متخصص ننوشته‌اند، ولی این عمل علت سستی‌های زودرس و رعشه‌ی عضلات عصبی و دسته‌ای از توهمات و خیالات ذهنی می‌شود.

باید جوانان و جامعه را با رفع کمبودهای آمیزشی و تربیت و آگاهی، از مشکلات و عوارض واقعی آن، از این آلودگی رهانید. بهترین برخورد را در این زمینه شریعت دارد که این عمل را فاقد حدّ شرعی دانسته و جز حرمت و تعزیر مناسب، تحدید دیگری اعمال نداشته است. در این جا به احادیثی چند در این زمینه اشاره می‌شود:

۱- «عن رجلٍ عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام قال: سألته عن الخضضة فقال: هی من الفواحش و نکاح الامة خیر منه؛^(۱)

شخصی از امام صادق علیه السلام راجع به حکم استمنا پرسید؟ حضرت در پاسخ فرمود: استمنا در شمار کارهای پلید و ناپسند است و هم‌بستری باکنیز بهتر از آن است.»

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۰، ح ۱.

خیریت نکاح کنیز به این معنا نیست که استمنا هم خیری هر چند اندک دارد؛ زیرا در اقدام به معصیت، اندکی هم خوبی در کار نیست. باید دانست منظور حضرت آن است که گرچه نکاح با زن آزاد بهترین روش ارضای غریزه‌ی جنسی است، ولی نکاح با کنیز هم در صورت لزوم و اضطرار بهتر از آلودگی و گناه است و چنین خیری قطعی و الزامی است و صرف مقایسه میان دو امر نیست، گرچه امروز - بحمدالله - در جامعه‌ی ما کنیز وجود ندارد.

۲- «عن زرارة بن اعین، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن الدلک. قال: ناکح نفسه لاشیء علیه؛^(۱)

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی استمنا پرسیدم. حضرت پاسخ داد: این عمل، خود ارضایی و آمیزش با خویشتن است و با آن که حرام است، موجب حد نمی‌شود.»

از این حدیث روشن می‌شود که این کار گرچه حرام است و تحقیر فرد و ناآرامی او را پیش می‌آورد، ولی موجب آلودگی دیگران نمی‌شود و حدّ شرعی ندارد. این عمل تنها مشکلات انفرادی دارد و یک گناه فردی و به‌طور غالب، پنهانی است و این روایت اشاره به تعزیر ندارد.

۳- قال النبی صلی الله علیه و آله: «ناکح الکفّ ملعونٌ»^(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که اهل استمناست، ملعون است.»
لسان این روایت شدت بیش‌تری نسبت به حدیث پیشین دارد؛ زیرا در آن سخن از لعن فاعل این عمل به میان آمده است؛ اگرچه در آن اشاره‌ای به تعزیر نشده است.

۴- عن طلحة بن زید، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «انّ امیر

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۰، ح ۲.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۷۰.

المؤمنین ﴿عَلَيْهِمُ﴾ اتی برجلٍ عبث بذكره فضرِب يده حتَّى احمرَّت ثم زوّجه
من بيت المال؛ (۱)

امام صادق ﴿عَلَيْهِمُ﴾ می‌فرماید: فردی را که با آلت خود بازی کرده بود، نزد امیر
مؤمنان ﴿عَلَيْهِمُ﴾ آوردند. حضرت چنان با تازیانه به کف دست او زد که سرخ شد. سپس
از بیت المال هزینه نمود و همسری را به ازدواج او در آورد. «
این حدیث که برخورد حضرت با یک گناه کار را نشان می‌دهد - چه این گناه استمنا
بوده یا زمینه‌ی ابتدایی آن - حکایت از کمال درایت و ملاحظت آن بزرگوار دارد که
اشاره‌ای به آن خواهیم داشت.

در این حدیث با آن که سخن از تعزیر فاعل به میان آمده، ولی برخورد حضرت به
صرف تنبیه ختم نمی‌شود، بلکه حضرت امیر ﴿عَلَيْهِمُ﴾ مشکل آن مرد را رفع می‌کند و از
بیت المال برای او همسری برمی‌گزیند؛ پس حضرت چون در مقابل معصیت الهی
غیور است، ابتدا او را تنبیه می‌کند و سپس برای رفع زمینه‌ی گناه، به سرعت اقدام
می‌کند. مهم‌تر آن که حضرت خود این کار را انجام می‌دهد و آن را به کسی واگذار
نمی‌کند و این امر بسیار قابل توجه و اهمیت است؛ زیرا صرف تأدیب و اجرای حدّ یا
تعزیر شرعی در زمینه‌ی رفع گناه، کافی نیست، بلکه باید تشکیلات یا فردی که حدود
را اجرا می‌کند، برای خشکاندن مادّه‌ی گناه، زمینه‌ی مساعد در جهت رفع مشکلات را
ایجاد نماید و بدون این زمینه‌سازی، اجرای حدود، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد. بنابراین
گذشته از آن که تحقّق این گونه امور از مصادیق هزینه‌سازی بیت المال است، انجام آن
نیز از مسؤولیّت‌های رهبری است.

امروزه باید مشکلات و کمبودهای جنسی در سطح جامعه نسبت به همه‌ی طبقات -

از زن و مرد - مورد بازنگری قرار گیرد و تنها به امور قضایی یا تبلیغات خشک فرهنگی بسنده نشود؛ چراکه این امر موجب تحریک و انزجار عمومی - به ویژه در مورد جوانان - نسبت به احکام الهی می‌شود. باید غیرت دینی با رأفت و درایت دینی همراه باشد تا موجب امید، دل بستگی و نشاط افراد جامعه گردد.

۵ - عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزكّيهم و لهم عذابٌ أليم: التّائف شبيهه و التّامح نفسه و المنكوح فی دبره؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند در روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید و به آن‌ها توجه نمی‌کند و آنان را از گناه پاک نمی‌گرداند و این سه دسته به عذابی بس دردناک دچار خواهند شد: کسی که [از سر انکار] محاسن خود را بتراشد و فردی که استمناکند و آن که عمل لواط بر او انجام شود.»

باید به جهات چندی در این حدیث توجه داشت:

الف) از لحن بسیار شدید روایت و عدم توجه حق به چنین گناه کارانی و عذاب دردناک آخرت احساس می‌شود که چنین گناهانی موجب حرمان معنوی و غضب الهی است.

ب) در این جا سه معصیت متفاوت در کنار هم قرار می‌گیرد که هیچ یک از آن‌ها در سطح دیگری نیست: تراشیدن ریش و موی صورت، لواط و در میان آن دو، استمنا. باید گفت: شدت در امر اول باید با ملاحظه‌ی انکار نسبت به سیره‌ی عملی اهل دیانت باشد که به طور قهری مسلمان چنین برخوردی با این امر نخواهد داشت و در صورت انکار، استحقاق چنین عذابی معقول به نظر می‌رسد. مورد سوم هم شدت خود را دارد و بر

فرض عدم توبه، عذاب آخرت نسبت به آن یک امر قهری است. تنها در میان این دو عمل متفاوت، عنوان استمنا حکایت از زیان باری این عمل برای انسان دارد که گاه با عوارض بسیار شومی هم‌راه می‌شود؛ به ویژه اگر در جامعه، عمومیت داشته باشد. پس در نتیجه باید گفت: چنین عمل ناشایستی گذشته از آن که معصیت است و تنبیه شرعی هم دارد، می‌تواند عوارض روحی - روانی و ناهنجاری‌های اخلاقی را نیز به دنبال داشته باشد. باید اولیای جوانان و مسؤولان جامعه در جهت دورسازی جوانان و افراد از این امر، بی تفاوت نباشند و به‌طور جدی و منطقی با آن برخورد نمایند.

ب: آمیزش با حیوانات

در روایات از «آمیزش با حیوانات» در مقایسه با گناه پیشین با لحن تندتری یاد شده است؛ هم‌چنان‌که عنوان لعن، واژه‌ی زنا و حکم تعزیر در مورد آن به کار رفته است.

۱- عن ابی عبداللّٰه عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَلْعُونٌ مِّنْ نِّكَاحِ بَهِيمَةٍ»^(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کسی که با حیوانی آمیزش کند، مطرود و منفور خداوند و از رحمت الهی بی نصیب خواهد بود.»
در این حدیث عنوان «نکاح با حیوان» بر عمل یاد شده اطلاق گردیده است که با این وصف، چنین شخصی تا مرتبه‌ی حیوانیت سقوط می‌کند و همین امر نشان‌گر لعن و دوری از خداوند بزرگ است.

شگفتنا! انسانی که باید هم صحبت ربّ جلیل و هم راز حق و برتر از ملک‌گردد، هم بستر حیوانی شود و عنوان نکاح و درآمیختن با حیوان را به خود گیرد که این نمایش‌گر

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۱، ح ۵.

منتهای افول و هبوط آدمی از شئون انسانی است.

۲- «عن عمّار بن موسی، عن ابی عبداللّه علیه السلام فی الرّجل ینکح بهیمهً

او یدلک فقال: کلّ ما انزل به الرّجل ماءه فی هذا و شبهه فهو زنا؛^(۱)

امام صادق علیه السلام درباره‌ی آمیزش با حیوان و استمنافرمودند: «از هر راهی که مرد خود را به حرام ارضا کند و شهوت خویش را اطفأ نماید - مانند آمیزش با حیوان و استمنافرمودند - در حرمت مثل زناست.»

بر اساس این روایت، نزدیکی با حیوان و استمنافرمودند، چون زنا به حساب می‌آید و عنوان زنا موقعیت بسیار گسترده‌ای می‌یابد؛ چنان‌که می‌فرماید: «هر چیزی که علت انزال منی از غیر طریق حلال شود، نسبت به فاعل صدق زنا می‌کند؛ همان‌طور که در بحث زنا و هم‌جنس‌بازی بدان اشاره خواهد شد.

۳- عن جعفر بن محمّدٍ علیهما السلام أنّه قال: «من اتی بهیمهً جلد الحدّ و

حرّم لحم تلك البهیمه و لبنها ان كانت ممّا یؤکل فتذبح فستحرق بالنّار

لتتلف فلا یاكلها احدٌ، و ان لم تکن له كان ثمنها فی ماله؛^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که با حیوانی درآمیزد، باید تعزیر شود و اگر آن حیوان حلال‌گوشت باشد، خوردن گوشت و شیرش حرام می‌شود؛ پس آن حیوان ابتدا باید ذبح شود [تا آزار نیبند] سپس سوزانده شود تا هیچ کس از گوشت آن نخورد، و اگر آن حیوان مال دیگری باشد، فرد گناه کار باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد.»

در این جا شاید این پرسش پیش آید که: گناه و معصیت آدمی چه ربطی به کشتن و آتش زدن حیوان بی‌چاره دارد؟

در پاسخ باید گفت: بدیهی است حیوانی که مورد تجاوز یک انسان قرار می‌گیرد، نه تکلیفی دارد و نه دارای توجّه و اختیار چندانی در تحقّق چنین عمل شنیعی است، ولی

۲- جامع الاحادیث الشّیعه، ج ۲۰، ص ۳۸۰.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۰، ح ۳.

اسلام دستور می‌دهد که قبل از آتش زدن، حیوان ذبح شود تا درد و آزاری از سوختن نبیند.

حال، اگر باز این پرسش پیش بیاید که: اساساً چرا باید چنین حیوانی کشته و آتش زده شود، در پاسخ باید گفت: این دستور - که ممنوعیت استفاده از شیر حیوان را هم در بر دارد - به جهت رعایت بهداشت عمومی و سلامت جامعه و عدم سرایت آلودگی این حیوان به افراد می‌باشد. به راستی اگر این گونه دستورات مترقی و بهداشتی دین اسلام در چگونگی استفاده از محصولات لبنی و گوشتی در جوامع بشری به کار بسته می‌شد، از آلودگی‌ها و امراض دنیای سکس در زمینه‌ی استفاده از گوشت و فرآورده‌های لبنی پیش‌گیری به عمل نمی‌آمد؟

انسان، این موجود پیچیده، اگر راه کجی را برگزیند، چه کارها که انجام نمی‌دهد و این حرص و ولع و تزایدطلبی، دمار از روزگار سیاه او در می‌آورد تا جایی که از خود مانده و نسبت به هم نوع خویش بی‌تفاوت و بیزار می‌گردد و با کمال رو سیاهی دست نیاز به سوی حیوانات دراز می‌کند و با آن‌هایی آمیزد تا شاید به نوعی خود را آرام سازد. اگرچه در زمان‌های پیشین، این‌گونه اعمال پلید در میان افراد عقب مانده و بی‌پناه کم و بیش اتفاق می‌افتاد، ولی امروز دنیای متمدن در پی ترویج چنین رفتار ننگینی و اصالت دادن به آن است؛ به طوری که افراد متشخص گاه افتخار چنین وصلت‌هایی را دارند. به طور کلی، شریعت بر اساس حفظ حرمت انسان، امنیت حیوانات و پیش‌گیری از آلودگی‌های مقاربتی، در مورد چنین کردار ناشایستی هشدار داده و برای ارتکاب آن تعزیر و هم‌چنین مجازات‌های مالی نسبت به زیان‌های پیش آمده، مقرر کرده است.

ج: مساحقه؛ هم‌جنس‌بازی زنان

مساحقه، آمیزش زن با زن به نوعی خاص است و اخص از هم‌جنس‌بازی زنان

می‌باشد. «سحق» در لغت این گونه معنا شده است: «هو دلك فرج المرثة بفرج الاخرى»؛^(۱) زن آلت خود را به آلت زن دیگری بمالد؛ همان طور که «تفخیذ» عمل مردان است و به این معناست که مرد آلت خود را میان ران‌های فردی - زن یا مرد - از پیش رو بگذارد و عمل «بین الایلتین و دون الثقب» نهادن آلت است در میان باسن‌های فردی از پشت، بی آن که دخولی پیش آید.

به طور کلی مساحقه نسبت به زن‌هاست و تفخیذ عمل مرد با زن یا مردی دیگر است. گرچه هر یک از این موارد معنای خود را دارد، ولی هم جنس بازی شامل تمام آن‌ها می‌شود و معنایی گسترده‌تر از این سه امر دارد. در این جا به روایاتی چند در زمینه‌ی مساحقه اشاره می‌شود:

۱- عن هشام الصّیدناني، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «سأله رجل عن هذه الاية «كذّبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرّس»^(۲) فقال بيده هكذا فمسح احدهما بالاخرى فقال: هنّ اللّواتى باللمواتى؛ يعنى النّساء بالّنساء؛^(۳)

مردی از امام صادق عليه السلام درباره‌ی این آیه که «قبل از آنان قوم نوح و اصحاب رس تکذیب کردند»، سؤال کرد. حضرت در حالی که یک دست را بردست دیگر می‌کشید، درباره‌ی اصحاب رس فرمود: آنان زنانی هم‌جنس‌باز بودند که بی‌مرد، با یک‌دیگر آمیزش می‌کردند.

جهت بازیابی سرگذشت «اصحاب رس» و بیان حضرت در این روایت، به جاست که ادامه‌ی این آیه عنوان شود. بعد از واژه‌ی «اصحاب رس» در سوره‌ی ق چنین آمده است:

۲- ق/۱۲.

۱- شرح لمعه، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۵۱، ح ۱.

«و ثمود و عادٌ و فرعون و اخوان لوطٍ و اصحاب الایکة و قوم تبع کلٌّ کذب الرّسل فحقّ وعید»^(۱)

این سه آیه‌ی پیوسته در سوره‌ی «ق» که حضرت به آن تمسک می‌کند، بیان‌گر تبار گم‌راهان عمده‌ی تاریخ است: از اصحاب رس - که تنها در همین سوره و فقط دوبار در قرآن کریم آمده^(۲) - و «اصحاب اَیکه» که قوم حضرت شعیبند و در سوره‌های «حجر»، «شعرا و ص» نیز آمده تا «قوم تبع» که در سوره‌ی «دخان» هم آمده است. خداوند در انتهای این سه آیه می‌فرماید: «تمام این گم‌راهان پیامبران الهی را تکذیب کردند و حق را انکار نمودند و سزاوار حرمان و نابودی و هلاکتند»؛ همان‌طور که در سوره‌ی «نحل» می‌فرماید:

«فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین»^(۳)

این آیات الهی که به طور صریح نابودی این اقوام را مطرح می‌کند، خود از این حقیقت خبر می‌دهد که چگونه جز نامی از آن‌ها در تاریخ نمانده است. در میان آن‌ها مردان قوم لوط به لواط و زن‌های آن‌ها چون اصحاب رس به مساحقه آلوده بوده‌اند. درباره‌ی اصحاب رس و معنای واژه‌ی «رس» در تاریخ و تفاسیر بسیار سخن گفته‌اند که اغلب بی‌دلیل است. تنها می‌توان گفت: از آن‌ها اثری باقی نمانده و اگر هم مانده باشد، نمی‌دانیم چیست و کجاست. رس به وادی، قریه و چاه محکم سنگ بست گفته می‌شود؛ چنان‌که گفته شده است: آن‌ها بت پرستانی بودند که صاحب مکنت و اقتدار بوده و انبیا را تکذیب می‌کردند و حق را انکار می‌نمودند تا آن‌جا که پیامبر خود

۱- ق/۱۴ - ۱۲.

۲- ق/۱۲، فرقان/۳۸.

۳- نحل/۳۶.

ترجمه: در روی زمین بگردید و بنگرید که عاقبت تکذیب‌کنندگان (حضرات) انبیا ﷺ به کجا انجامید.

را در چاه به بند کشیدند و همان جا به شهادت رساندند. از این حکایت هادست کم این حقیقت آشکار می‌شود که قوم رس گذشته از کفر و انکار، چنین آلودگی‌هایی را هم داشته‌اند.

زنان این قوم به عمل پلید مساحقه آلوده بودند؛ همان طور که حضرت ضمن بیان معنای مساحقه، ترسیم خارجی آن را هم بیان می‌فرماید و دست را بر دست می‌کشد و عمل مساحقه‌ی دو زن را آشکارا مجسم می‌سازد که چگونه با یک‌دیگر هم‌چون مرد و زن رفتار می‌کنند.

شرک و بت پرستی، هوای نفس و آلودگی و انکار طبیعت و آثار متناسب آن در عمل کثیف مساحقه شکل می‌گیرد تا جایی که تکنولوژی و تکنیک‌های دنیای امروز با آلت‌های مصنوعی و جای‌گزینی ویژگی‌های آلت طبیعی در آن، درصداست که چنین زن‌های آلوده و هوس رانی را از مرد بی‌نیاز سازد. به راستی با وجود چند میلیارد مرد که فراوانی از آن‌ها چون گرسنگان و دسته‌ای از آن‌ها هم چون دیوانگان زنجیری در کمبود شهوت و کام‌یابی به سر می‌برند، چه لزومی دارد که بشر به چنین کردار ناشایست و خفت‌باری پناه ببرد و مرد را نیازمندتر و زن را آلوده و لجن مال نماید.

۲- عن اسحاق بن جریر قال: «سألتنی امرأة ان استأذن لها علی ابی عبد الله (ع) فأذن لها فدخلت و معها مولاة لها فقال: یا ابا عبد الله! قول الله عز وجل «زیتونہ لا شرقیة و لا غربیة»^(۱) ما عنی بهذا؟ فقال: ایتها المرأة! ان الله لم یضرب الامثال للشجر انما ضرب الامثال لبنی آدم سلی عماتریدین! فقالت: اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی ما حدھن فیہ؟ قال: حدّ الزّنا انه اذا کان يوم القيامة یؤتی بہنّ قد البسن مقطّعاتٍ من نارٍ و قدّعن بمقانع من نارٍ و سرولن من النّار و ادخل فی اجوافهنّ الی رؤوسهنّ

اعمدةٌ من نارٍ و قذف بهنّ فی النار ایتها المرأة! انّ اوّل من عمل هذا العمل قوم لوطٍ فاستغنی الرجال بالرجال فبقی النساء بغير رجالٍ ففعلن كما فعل الرجال هنّ؛^(۱)

اسحاق بن جریر گوید: زنی از من خواست که برای او از امام صادق (علیه السلام) وقت دیدار بگیرم. آن حضرت اجازه‌ی ملاقات داد. زن به هم‌راه کنیزش به حضور امام (علیه السلام) رسید و پرسید: این فرموده‌ی الهی: «درخت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی» یعنی چه؟ حضرت فرمود: ای زن! خداوند این مثال‌ها را برای درخت زده، بلکه آن‌ها را برای فرزندان آدم زده است؛ از آن‌چه می‌خواهی، بپرس! زن گفت: مجازات مساحقه و آمیزش زنان با یک‌دیگر چیست؟ حضرت پاسخ داد: همان حدّ زناست. چون قیامت فرارسد، چنین زنانی را بالباسی می‌آورند که از آتش دوخته شده و بر سر آنان مقنعه‌هایی از آتش و بر پای آنان پاپوشی از آتش دوخته شده است و عمودهای آتشی را در شکم تا سرشان فرو کرده و آنان را در آتش می‌افکنند. ای زن! نخستین کسانی که - به‌طور شایع و علنی - به این عمل آلوده شدند، قوم لوط بودند که مردانشان در ارضای جنسی به مردان بسنده کردند، در نتیجه زنانشان بی‌شوهر ماندند؛ از این رو مانند مردانشان خودگرایی پیشه کردند و دست به این عمل شنیع زدند.

در این روایت مهم جهاتی قابل دقت وجود دارد که به‌طور خلاصه از آن‌ها یاد می‌شود:

الف) حضرت برای آگاهی زنان از ملاقات با آن‌ها دریغ نداشته و با هر کس به تناسب او سخن می‌گفته است و حاضر بوده که با زن از مسائل جنسی سخن بگوید.
ب) از نوع پرسش زن روشن می‌شود که او نتوانسته در ابتدا حرف دلش را به راحتی

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۵۱، ح ۲.

مطرح کند که حضرت بی‌وقفه می‌فرماید: «مراد از درخت زیتون انسان است و تو حرف دلت را بپرس و حاشیه نرو.» زن هنگامی که دید حضرت او را در پرسش آزادگذارده و محدودیتی در نوع بیان و موضوع ندارد، بی‌مقدمه آنچه در دل داشته، مطرح می‌کند.

(ج) از این که روایت جزای چنین عملی را همان عقوبت زنا می‌داند، درمی‌یابیم زنی که خود را در اختیار زنی آلوده چون خود می‌گذارد، خود را در اختیار بیگانه قرار داده است و حال که از حریم عفاف خارج شده، تفاوت نمی‌کند که در حریم کدام حرام وارد می‌شود.

(د) آن‌گاه امام علیه السلام مجازات دوزخی این دسته از زن‌ها را بیان می‌فرماید که همان عذاب زناکاران است و این خود شدت ناهنجاری این عمل را می‌رساند: لباس به تن پوشیده از آتش، میله‌ی در دل فرو شده تا مغز و بعد از آن، در آتش دوزخ افتادن. آن آتش چیست که آتش پیشین در مقابلش اندک است! دیگر هیچ مگو و می‌پرس... به راستی انسان آن آتش را می‌شناسد یا از آتش، تنها همین آتش دنیا را در نظر دارد؟ باری، در دنیا کسی جز اولیای الهی خبر از آتش دوزخ و زندگی مرگ‌بار و نافرجام اهل دوزخ ندارد.

(ه) اعتیاد به عمل لواط در مردان علت آلودگی زنان به این امر گردیده و ابتدا قوم لوط چنین ابتلائی پیدا کردند.

(و) راستی این زن چرا تنها این امر را پرسید؟ یک زن از امام معصوم علیه السلام از عمل مساحقه پرسش می‌کند! این زن چه کسی بوده که کنیز داشته و او را هم، هم‌راه خود به حضور امام علیه السلام برده است؟ سؤال در مورد خودش بوده یا کنیز مشکلی داشته است؟ آیا زن با کنیز چنین مشکلی داشته و یا جهت دیگری در میان بوده است؟ و بعد از پاسخ به اصل مسأله، بیان حضرت در مورد عذاب آخرت برای چه بوده است، در حالی که زن از آن پرسشی نداشته و تنها از حدّ شرعی پرسیده است؟ و پرسش‌های

دیگری که طرح آن در مجلّات تفصیلی آینده خواهد آمد و هر یک گشایشی در جهت تحقیق این امر است.

(ز) از ذیل بیان حضرت که می‌فرماید: «فاستغنی الرجال...» دو امر به دست می‌آید: یکی این که زن‌ها از بی‌مردی رو به یک‌دیگر آوردند؛ دوم آن که به جهت مشابهت با مردان چنین کاری را دامن زدند. از این دو امر می‌شود نتیجه گرفت که: کثرت عمل لواط، علت پیدایش مساحقه و هم‌جنس‌بازی در میان زنان می‌شود و همین‌طور هنگامی که آلودگی‌های مردها علنی شود، در زن‌ها آلودگی‌های مشابه به بار می‌آید؛ بنابراین، بی‌جهت نیست که در شریعت اسلام برای این عمل شنیع که زمینه‌ی بروز بسیاری از گناهان است، مجازات بسیار سنگینی چون مرگ به انواع مختلفش قرار داده است.

به راستی باید دید، امروز دنیا چه وضعیتی دارد؟ آیا از بی‌مردی دسته‌ای از زن‌ها چنین کارهایی را دنبال می‌کنند یا به منظور تحقق قانون تساوی زن و مرد به این امور دامن می‌زنند(!) و یا بی‌چهرگان سیاست باز بر اساس یک سیاست کفر آلود و استعماری با برنامه ریزی‌های کلان می‌خواهند مردم را آلوده سازند و به‌طور صوری با شماری اندک از عروسک‌های ساختگی در پهنه‌ی وسیع امکانات رسانه‌ای، دنیا را زیر بمباران این امور گرفتار نمایند تا به اغراض پلید خود دست یابند؛ چرا که امروزه در دنیا کمبود مرد نداریم تا زن‌ها به خود متوسّل شوند و نباید حال را با زمان قوم لوط و اصحاب رس مقایسه نمود.

۳- «عن بشیر النّبّال قال: رأیت عند ابی عبداللّٰه عليه السلام رجلاً فقال له: جعلت فداک! ما تقول فی اللّواتی مع اللّواتی؟» فقال له: «لا اخبرک حتّٰی تحلف لتخبرنّ بما احدثک به النّساء. قال: «فحلف له». قال: فقال: «هما فی النّار و علیهما سبعون حلّةً من نارٍ فوق تلك الحلل جلدٌ جافٌ غلیظٌ من

نارٍ، علیهما نطاقان من نارٍ و تاجان من نارٍ فوق تلک الحلل و خفّان من نارٍ و هما فی النار؛^(۱)

بشیر نبال گوید: مردی را نزد امام صادق علیه السلام دیدم که به حضرت گفت: فدایتان کردم! درباره‌ی مساحقه و آمیزش زن با زن چه می‌فرمائید؟
حضرت به او فرمود: به تو پاسخ نمی‌دهم، مگر این که قسم بخوری آن‌چه برایت می‌گویم، به زنان برسانی. آن مرد قسم خورد، سپس حضرت فرمود: دو زنی که با یک‌دیگر عمل مساحقه انجام می‌دهند، در آتشند و بر تن آنان هفتاد لباس آتشین است که بر روی آن پوست خشک و ضخیم آتشی‌نی قرار دارد؛ به دور آن دوزن، کمربندی از آتش است و بر روی آن لباس‌ها، کلاهی از آتش بر سر دارند و نیز کفشی از آتش می‌پوشند و آن‌گاه در آتش دوزخ قرار می‌گیرند.

چیزی که در این حدیث تازگی دارد، اهتمام حضرت به این امر است؛ زیرا امام علیه السلام آن مرد را قسم می‌دهد که آن‌چه می‌فرماید، به زن‌ها برساند. لسان و سیاق این روایت که از موقعیت بسیار سخت عذاب چنین زن‌هایی خبر می‌دهد، خود حکایت از رؤیت آن حضرت می‌کند. سخن دیگر این‌که: در روایت پیشین وقتی زن از حضرت سؤال کرد، حضرت به او فرمود: آن‌چه به تو می‌گویم، به زن‌ها برسان، ولی در این حدیث، وقتی مرد از امام علیه السلام سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: آن‌چه به تو می‌گویم، به زن‌ها برسان. این در حالی است که مناسب بود حضرت در حدیث پیشین به آن زن بفرماید: گفتار مرا به زن‌ها برسان. پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها ظرف زمانی خود را طلب می‌کند که ان شاء... در مجلّدات تفصیلی بدان خواهیم پرداخت.

۴- عن یعقوب بن جعفر قال: «سأل رجلُ ابا عبد الله او ابا ابراهيم عليهما السلام»

عن المرأة تساقق المرأة و كان متكئا فجلس» فقال: «ملعونَةُ الرَّاکِبَةِ و المركوبَةِ و ملعونَةُ حَتَّى تخرج من اثوابها الرَّاکِبَةِ و المركوبَةِ فانَّ اللّٰهَ تبارک و تعالی و الملائکة و اولیائهُ یلعنونهُما و انا و من بقى فی اصلاب الرّجال و ارحام النّساء، فهو واللّٰه الرّنا الاکبر و لا واللّٰه مالهنّ توبَةً قاتل اللّٰه لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت به! فقال الرّجل: هذا ما جاء به اهل العراق فقال: واللّٰه لقد كان على عهد رسول اللّٰه ﷺ قبل ان یكون العراق و فیهنّ قال رسول اللّٰه ﷺ: لعن اللّٰه المتشبهات بالرّجال من النّساء و لعن اللّٰه المتشبهین من الرّجال بالنّساء؛^(۱)

مردی از امام صادق یا امام کاظم علیه السلام درباره‌ی زنی که با زن دیگری مساحقه و آمیزش جنسی می‌کند، پرسید. حضرت که تکیه داده بود، نشست. آن‌گاه فرمود: هر دو زن ملعون و منفور خدایند تا زمانی که لباس هایشان را [که در آن گناه کرده‌اند] از تن در آورند. خداوند بزرگ و فرشتگان و اولیایش آن دو را نفرین می‌کنند و من و هر که در پشت مردان و رحم زنان هنوز مانده‌اند [تا ابد] آنان را لعنت می‌کنیم.

به خدا سوگند! مساحقه‌ی زنان، زنا، بزرگ است و سوگند به خدا که توبه‌ای برای چنین زانی نیست. خداوند بکشد «اقیس» دختر ابلیس را که چه چیزی را در میان زنان بدعت نهاد!

مرد گفت: این عمل شنیع را اهل عراق به یاداشتند. حضرت فرمود: سوگند به خدا! در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم پیش از آن که عراقی باشد، چنین کاری رواج داشت و پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم درباره‌ی آنان فرمود: خداوند لعنت کند زانی را که خود را با مردان همانند می‌کند و عمل آنان را مرتکب می‌شوند و خداوند مردانی را که خود را هم‌گون زنان می‌سازند و دست به عمل آنان می‌زنند، لعنت کند.

از این روایت چند امر مهم استفاده می‌شود:

الف) پرسش در این باره، چنان حضرت را نگران می‌سازد که از حالت تکیه به نشستن کامل تغییر حالت می‌دهد؛ به ویژه این که این افراد را لعنت می‌کند و این امر حکایت از شدت انزجار و آزرده‌گی خاطر حضرت است؛ از این رو امام علیه السلام به جای بیان عذاب یا حد، نفرین کامل را اظهار می‌دارد که از خدا و فرشتگان و اولیایش و شخص حضرت تا آخرین فرد بشر که به دنیا آید، آن‌ها را نفرین می‌کند.

ب) وقتی حضرت علیه السلام با تأکید و قسم می‌فرماید: مساحقه بزرگ‌ترین زناست و توبه ندارد و این افراد توفیق توبه نمی‌یابند، می‌توان گفت: وصف «بزرگ‌ترین» به خاطر آن است که دو طرف در مساحقه هم حالت فاعل و هم حالت مفعول دارند و در واقع هر یک نسبت به حالت فاعلی خود، عنوان زنا و نسبت به جهت قابلی و مفعولی گذشته از زنا، حیثیت نکاح با خود را نیز دارد؛ در حالی که در زنا تنها یک سو فاعل است و طرف دیگر قابل.

ج) امام علیه السلام از سر ناراحتی و غیرت در مقابل گناه، «اقیس» دختر ابلیس را که این عمل را به بشر آموخت لعن می‌کند و با قسم تأکید می‌کند که در زمان پیامبر و پیش از عراق هم این عمل در میان بشر بوده است.

د) در فرازی دیگر، امام علیه السلام مقایسه‌ای کلی و تشابهی کامل را هم‌راه با نفرین بیان می‌کند: زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند و عمل آن‌ها را انجام می‌دهند و مردانی که خود را هم‌گون زنان می‌سازند و به چنین عملی - که مراد لواط است - دست می‌زنند. از این فراز، خود چند امر روشن می‌شود:

یک، این مقایسه و شبیه‌سازی با جنس مخالف معنای عام دارد و هرزمینه‌ای غیر از این عمل را هم شامل می‌شود؛ زیرا شبیه‌سازی در هرزمینه‌ای عامل به هم‌ریزی طبیعت و امور طبیعی و عادی است و نفرین هم خودحرمانی است که از این کج روی و

عدم اعتدال نصیب انسان می‌گردد.

دو. گرچه معنای این تشبیه عام است، ولی در این جا بنا به خصوصیت، موردی خاص در نظر است که مساحقه در زن‌ها و عمل لواط در مردها می‌باشد و با آن که مساحقه از مصادیق هم جنس بازی است و بزرگ‌ترین زنا شمرده شد، با لواط مقایسه می‌شود؛ زیرا در لواط مرد بی‌زن شهوت خود را اطفای می‌کند و در مساحقه هم، زن بدون مرد می‌خواهد خود را آرام سازد.

سه. با آن که در این حدیث سخن از مساحقه بود، ولی عنوان «متشبهات» و «متشبهین» اعم از این امر است و تمام اقسام هم جنس بازی و از جمله لواط را شامل می‌شود. این خود از این امر حکایت می‌کند که اگر در یک جامعه‌ی سالم، شؤن انسانی و ویژگی‌های زن و مرد رعایت نشود، حرمان و به هم‌ریزی علت نابسامانی و فرسایش روح و جسم و توان افراد می‌گردد؛ هم‌چنان که حضرت از سر اتمام و تهدید گناه کار نسبت به این گونه نامنی‌ها در هر دو عبارت، واژه‌ی لعنت را تکرار می‌فرماید.

۵- عن ابی عبداللّٰه عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. قَالَ: وَ هُمُ الْمُخْتَنُونَ وَ اللّٰتِي يَنْكَحْنَ بَعْضَهُنَّ بَعْضًا»^(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر مردانی که خود را شبیه زنان و زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، لعنت فرستاد و فرمودند: چنان مردانی، مخنث و زن صفت و چنین زنانی هم که با هم جنس خویش درمی‌آمیزند، مخنث و مرد صفتند. این حدیث با حدیث پیشین در جهاتی تفاوت دارد که به طور خلاصه بیان می‌شود: الف) در حدیث قبل لعن نخست نسبت به تشبیه زن‌ها به مردها بود و این جا

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۵۰، ح ۴.

شباهت یابی مردها به زن‌هاست. همان‌طور که در گذشته بیان شد، گرچه در اصحاب رس نیز آلودگی به مساحقه بوده است، و لیکن شیوع لواط در مردان قوم لوط علت شیوع مساحقه و علنی شدن آلودگی زنان به مساحقه گردیده است، و تناسب طبیعی این حدیث با این امر بیش از حدیث پیشین است و از آن‌جا که علت بر معلول تقدم دارد، باید تشبیه مردان به زنان - که عمل لواط است و علت مساحقه‌ی زنان گردیده - مقدم باشد.

ب) همان‌طور که در کتاب‌های لغت آمده، «خَيْثٌ» بدون تشدید و به معنای لازمی، خمیده و شکسته شدن است و با تشدید و به معنای متعدی، شکستن چیزی است و در واقع، «مخنث» فردی را گویند که شکسته شده باشد. با این بیان تازگی این حدیث نسبت به روایت پیشین روشن می‌گردد که این کردار ناشایست تنها یک مشابهت با جنس مخالف نیست، بلکه زن و مرد به واسطه‌ی هم‌جنس‌گرایی خوار، ذلیل و شکسته می‌شوند.

ج) عنوان مخنث تنها به مرد داده نشد؛ چرا که تنها مردها به واسطه‌ی عمل پلید لواط شکسته نمی‌شوند، بلکه زن‌ها نیز بر اثر مساحقه شکسته می‌شوند.

د) اکنون این سؤال پیش می‌آید که: مراد از «تخنث» و «شکستگی» در این جا، آن هم نسبت به مرد و زن، به چه معناست؟ باید گفت: مرد در هویت جنس خویش صلابت خاص خود را دارد؛ همان‌طور که زن در هویت جنس خود لطافت، رعنائی و طنّازی مخصوص به خود را داراست. با ارتکاب چنین عملی، صلابت مردانه و لطافت و رعنائی زنانه شکسته می‌شود، بی آن که مرد بتواند رعنائی زنانه را به دست آورد یا زن بتواند صلابت مردانه داشته باشد که نتیجه‌ی چنین عملی تخنث و شکستگی خواهد بود؛ از این رو نتیجه می‌گیریم که منع شریعت از چنین پلیدی‌هایی برای صیانت انسان از آلودگی و خواری و حفظ صلابت و لطافت آدمی و در نهایت به سود خود اوست؛

چنان‌که در روایت این امر را محدود به زن یا مرد نساخت و آن را وصف نقصی برای هر دو طایفه به حساب آورد.

د: هم‌جنس‌بازی

یکی از مشکلات بشر در طول تاریخ، انحرافات نفسانی و امیال شیطانی بوده که دمار از روزگار آدمی در آورده و تا امروز هم به قوت خود باقی است. پدیده‌ی زشت سکس و عریانی به این ناهنجاری دامن زده و آن را گسترده‌تر و متنوع‌تر ساخته است. در نتیجه، لواط، هم‌جنس‌بازی یا هر انحراف جنسی دیگری هر روزه رنگ و روی خاصی به خود گرفته و فساد و فحشا را به نهایت زشتی و تباهی کشانیده است. در طول تاریخ، این امراض در مردان بیش‌تر نمود یافته و زنان هم به تبع، آماج ظلم و تجاوز و بی‌مهری قرار گرفته‌اند. در قرآن کریم در این زمینه آیاتی چند وارد شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در سوره‌ی «اعراف» حضرت لوط عليه السلام خطاب به قوم خود می‌فرماید:

«اتَّكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ»^(۱)

شما برای ارضای غریزه‌ی جنسی خود به مردان رو آورده و از زنان روی می‌گردانید؟ این کارتان چیزی جز اسراف و انحراف از مسیر طبیعی فطرت و خلقت نیست.»

هم‌چنین در سوره‌ی عنکبوت می‌فرماید:

«اتَّكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ»^(۲)

آیا شما به مردان روی آورده و راه درست و طبیعی ارضای غریزه‌ی جنسی را بر

خویش بسته‌اید؟» البته جمله‌ی «و تقطعون السَّبِيل» می‌تواند به بستن راه مسافرانی که از دیار قوم لوط می‌گذشتند هم اشاره داشته باشد که در هر صورت نتیجه یک‌سان است. آنان راه را بر ره‌گذران غریب می‌بستند و اموالشان را به غارت برده و با آن‌ها لواط می‌کردند.

این عمل کثیف که قطع نسل آدمی و بی‌حرمتی به زنان را به دنبال دارد، آن‌قدر در پستی و پلیدی اوج می‌گیرد که زبان از بیانش شرم دارد.

قرآن کریم با آن همه عفاف‌ی که در بیان دارد، این بار در سوره‌ی «حجر» برای هدایت انسان‌ها سخن حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام را بی‌پرده و روشن بیان می‌فرماید:

«قال هؤلاء بناتى ان كنتم فاعلين؛^(۱)»

لوط عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به آن گروه منحرف فرمود: «اگر مایلید، می‌توانید دخترانم را به نکاح خود در آورید [ولی مرا در مقابل مردم و مهمان‌هایم (ملائکه‌ی عذاب) شرم‌نده نکنید و به مهمانان من کاری نداشته باشید].»

این بیان، از نهایت مظلومیت پیامبری بلند مرتبه در برابر گم‌راهانی ناجوان‌مرد حکایت می‌کند. با این حال، آن قوم گم‌راه بر انحراف خود پای فشردند و این جا بود که عذاب شدید الهی نازل گردید و تمام آنان نابود شدند.

دنیاى - به اصطلاح - متمدن و پیش‌رفته‌ی امروز به مراتب کثیف‌تر از اقوام جاهلیت عمل می‌کند و با توجیه فلسفه‌ی سکس و عریانی و هم‌جنس‌بازی، مفاسد اخلاقی را به منتهای بی‌شرمی رسانده است تا جایی که هم‌جنس‌بازی و ازدواج مرد با مرد امروزه در برخی مناطق متمدنی دنیا، قانونی شده است! اینان پا را فراتر گذاشته و می‌خواهند با تبلیغ و ترویج این‌گونه مباحث، زیر نقاب فریبنده‌ی حقوق بشر (!) بی‌حیایی و بی‌شرمی

را در تمام دنیا فراگیر و قانون‌مند سازند؛ به طوری که از ازدواج مرد با مرد، زن با زن، حیوان با حیوان و انسان با حیوان به صورت رسمی و به سبک مالکیت و یا اقسام گوناگون دیگر، به عنوان موفقیت و پیروزی بزرگ در راستای تحقق بخشیدن به آرمان تساوی حقوق بشر یاد می‌کنند(!) این بشر است که با وجود آن همه‌ی انبیا و شهدا و اولیای الهی به چنین جای‌گاه پست و حزیضی افتاده است...

به راستی اگر این انوار پاک با آن همه شهادت و در خاک و خون تپیدن نبودند، دیگر چه می‌شد؟! آیا عذاب الهی در انتظار این بشر نیست؟ و آیا نمونه‌های چنین عذابی امروزه به چشم نمی‌خورد؟ و آیا عذابی بالاتر از این همه دوری از خدا وجود دارد؟

هم‌جنس بازی؛ چهره‌ی رکیکی از انسان

در این جا لازم است دسته‌ای از روایاتی که در آن‌ها به نوعی سخن از هم‌جنس بازی به میان آمده، مطرح شود و نسبت به هر یک از آن‌ها تحلیل و بررسی کوتاهی ارایه گردد تا موقعیت این عمل شنیع و خانمان سوز، روشن شود.

ابتدا در یک تحلیل کلی درباره‌ی ارتکاب این عمل شیطانی و آلودگی نفسانی باید گفت: هم‌جنس بازی فضای بسیار ناموزون و خطرناکی را به بار می‌آورد و گذشته از اختلال موقعیت زن و مرد، مجاری طبیعی روابط جنسی و سیستم اخلاقی فرد و جامعه را به هم می‌ریزد.

زن و مرد، مکمل یک‌دیگرند و اگر آن‌ها بخواهند به طور مستقل به حیات فردی و اجتماعی خود ادامه دهند به گونه‌ای که از دایره‌ی نیازمندی‌های یک‌دیگر خارج شوند، هر دو دچار بی‌هویتی شده و شخصیت واقعی خود را باز نمی‌یابند. مستقل بودن هر یک از این دو - به ویژه در امور عاطفی و جنسی - مساوی با از هم‌گسیختگی هویت فردی و زندگی اجتماعی است. این در حالی است که تحقق جامعه‌ی سالم بدون سلامت زندگی خانوادگی میسر نیست و ایجاد محیط خانوادگی سالم نیز بدون پیوستگی و وحدت خاص زن و مرد در تمام زمینه‌ها ممکن نمی‌باشد.

لطف زن، موقعیت مطلوبیت او را مستحکم ساخته و مرد مقتدر را در دل صافی و شفاف خود گرفتار کرده است. اگر این چنین طبیعی و موزون با هم‌جنس بازی در چهره‌های متفاوتش به هم ریخته شود، گذشته از ناموزونی و سیمای رکیکی که در عشق و کام‌یابی پدید می‌آید، سیستم اخلاقی، هویت زندگی و نوع کام‌یابی انسان به بدترین وضعیت بدل می‌گردد که باکمال تأسف امروزه دنیای - به اصطلاح - آزاد و مدرن گرفتار آن گردیده و بی‌آن‌که ساختار نوینی ایجاد کند، معادله‌های اخلاقی را به هم ریخته و در عوض، اختلالات روحی - روانی را در خود پذیرفته است. روایات این باب که به هر

یک از آن‌ها تنها نگاهی گذرا خواهیم انداخت، تمامی بیان‌گر این واقعیت تلخ و ناگوار است.

عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم: «من امکن من نفسه طلائعاً یلعب به القی اللّٰه علیه شهوة النساء؛»^(۱)

پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم فرمود: آن [مرد] که خویش را در اختیار دیگران بگذارد تا با او بازی کنند، خداوند بر وی شهوتی از نوع شهوت زنان خواهد افکند.

این حدیث که زمینه‌های انفعالی انسان را دنبال می‌کند، خود بحثی روانی و بیان یکی از مشکلات عمده‌ی آلودگی‌های شهوانی است که به آن اشاره می‌شود.

افراد بر اثر مشکلات روحی - روانی و کمبودها و عوارض فردی یا اجتماعی، نظیر خصوصیت‌های وراثتی، دچار چنین حالتی می‌شوند تا جایی که در حرکت‌های جسمانی شان، حالات روانی و انگیزه‌های انفعالی بروز می‌نماید و توان‌مندی‌های فاعلی در آن‌ها به کاستی می‌گراید و کم‌کم می‌میرد تا جایی که حالات انفعالی در آن‌ها فعلیت پیدا می‌کند؛ در نتیجه، آن‌ها ویژگی‌های تحریک‌پذیری و لذت‌زنانه را در خود احساس کرده و به راحتی در اختیار دیگران قرار می‌گیرند. در این صورت، آنان از فاعل بودن احساس لذت نمی‌کنند و تنها کام‌یابی خود را به کام‌دهی به افراد آلوده‌ی دیگر می‌بینند؛ چنان‌که در روایت می‌فرماید: «شهوتی از نوع شهوت زنان» که همان حالت انفعال است، در آن‌ها پیدا می‌شود.

البته این گونه امراض باید به دقت بررسی شود تا با امراض مشابه مشتبه‌نگردد؛ زیرا گاه یک فرد از بازی کردن با دیگران لذت می‌برد و در عرف به او «بچه باز» می‌گویند، ولی گاهی کسی از بازی دیگران با او لذت می‌برد. مراد این روایت چنین فردی است؛

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۱.

همان طور که ممکن است فردی بر اثر عمل شنیع لواط هر دو حالت را در دو زمان داشته باشد و ابتدا فاعل بوده و از این عمل لذت می‌برده است و در نهایت منفعل گشته و از مفعول بودن لذت می‌برد که در روایات باب لواط به این امر اشاره خواهیم داشت؛ پس چیزی که میان دو باب لواط و هم جنس بازی مشترک است، این است که این آلودگی‌ها سرایت و واکنش‌های انفعالی به دنبال دارند و ممکن است کسی در دو زمان حالت‌های متفاوت به خود گیرد، و آنچه در این دو باب متفاوت است، این است که فرد لواط کار در نهایت به «ابنه» می‌رسد و فردی که خود را در اختیار دیگران قرار دهد، شهوت انفعالی به او دست می‌دهد، اگرچه به غیر لواط باشد.

عن ابی عبداللّٰه عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الذَّكَرَ يَرْكَبُ الذَّكَرَ فِيهِتَزُّ الْعَرْشَ لَذَلِكَ»^(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به نقل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: دو مرد که به حرام با هم جمع شوند و از یک‌دیگر استفاده‌ی جنسی کنند، عرش الهی به لرزه در می‌آید. در این حدیث سه امر قابل دقت است:

یک. جمله‌ی «یرکب» تحقیر، حیوانیت و پستی آن دو فرد را می‌رساند و اگرچه می‌تواند مراد از آن لواط باشد، ولی به طور قهری هم جنس بازی را هم شامل می‌شود. دو. از این عمل شنیع چنان حالت ناموزونی به بار می‌آید که نظام طبیعی عالم را به هم می‌ریزد؛ چنان‌که از آن، به لرزه‌ی عرش الهی، ظرف اقتدار عالم، یاد می‌کند. سه. اگرچه هر گناهی زیان باری خود را دارد، ولی هر گناهی نمی‌تواند چنین عدم امنیتی در عالم به پاسازد؛ پس هم جنس بازی افزون بر معصیت، طغیان و به هم‌ریزی را نیز به دنبال دارد.

۱- وسائل، ج ۱۴، باب ۱۷، ص ۲۴۸، ح ۱.

انواع هم‌جنس‌گرایی

روایات متعددی درباره‌ی گناه بودن جمع زن با زن یا مرد با مرد یا مرد با پسر بیچه و یا هم‌بستر شدن آن‌ها و حتی در یک بستر بودن دختر و پدر و مادر، در صورتی که سوء نیت در میان نباشد، آمده است. این روایات، جز در مورد اخیر علت حکم فقهی بر حرمت گردیده است و در مورد اخیر هم اگر زمینه‌ی آلودگی یا احتمال فساد وجود داشته باشد، اطلاق دلیل و ملاک حکم شامل آن می‌گردد. اکنون در این مقام به هر یک از این روایات‌ها اشاره‌ای خواهد شد.

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: «انّ فی کتاب علی علیه السلام اذا اخذ الرّجل مع غلام فی لحافٍ مجرّدين ضرب الرّجل و ادّب الغلام؛^(۱)

ابی بصیر می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه مردی با پسر بیچه‌ای در زیر یک روانداز به صورت عریان یافت شوند، باید مرد تازیانه زده شود و پسر بیچه تنبیه گردد.»

در این روایت چند امر مورد توجه است:

یک. عبارت «اذا أخذ» حکایت از پنهان‌کاری و سوء نیت آن دو فرد می‌کند؛ دو. هر چند لسان این روایت در مورد مرد و پسر بیچه‌ای است، ولی در کلیت حکم تفاوتی با دیگر مصادیق دو مذکر ندارد؛ اگرچه این گونه موارد، قبح و مجازات بیش‌تری برای آن مرد دارد؛ زیرا او علت انحراف پسر بیچه گردیده است؛ سه. مراد از ضرب مرد همان «تازیانه‌ی تعزیری» است و پسر بیچه تنها باید تأدیب شود که در موارد مختلف، با امتنان شارع به کودکان نوع تأدیب هم متفاوت خواهد بود.

۱- وسائل، ج ۱۴، باب ۱۹، ص ۲۵۶، ح ۱.

عن عبدالله بن سنان، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: «حدّ
الجلد في الزّنا ان يوجد في لحافٍ واحدٍ والرّجلان يوجدان في لحافٍ
واحدٍ والمرأتان توجدان في لحافٍ واحدٍ»^(۱)

ابن سنان گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام فرمود: حدّ تازیانه‌ی زنا آن‌گاه تحقّق
می‌یابد که دو زن یا دو مرد در زیر یک روانداز به حرام یافت شوند.
در این روایت چنین عملی عنوان «زنا» به خود گرفته و جمله‌ی «یوجدان» اشاره به
همان پنهان کاری و سوء نیّت دارد و تفاوتی نیست که آن دو نفر مرد باشند یا زن که در
هر صورت به مقتضای مصالح و خصوصیات موارد، تعزیر متفاوت را به دنبال خواهد
داشت.

في الخصال باسناده عن عليّ عليه السلام في حديث الاربع مائة قال: «لا ينم
الرّجل مع الرّجل في ثوبٍ واحدٍ فمن فعل ذلك وجب عليه الادب و هو
التّعزير»^(۲)

دو مرد نباید در زیر یک روانداز بخوابند که در این صورت آن دو مرد باید به تعزیر
شرعی مکافات گردند.

جمله‌ی «لا ينم الرّجل» صرف با هم خوابیدن دو مرد در زیر یک روانداز را مطرح
می‌کند؛ اگرچه آشکارا باشد و قصد سوئی هم نداشته باشند و روایت، نفس عمل را
حرام می‌داند؛ زیرا در داشتن تعزیر تفاوتی با موارد پیشین ندارد. این خود نشان می‌دهد
که چنین کرداری اگرچه سوء نیّت هم در آن نباشد، صحیح نیست؛ چرا که امکان بروز
چنین مشکلاتی در چنین مواقعی بیش‌تر است و برای مصونیت هر چه بیش‌تر باید
به‌طور کلی از آن پرهیز داشت؛ چنان‌که حضرت می‌فرماید: «نباید مرد با مرد زیر یک
روانداز بخوابند که اگر چنین کنند، تأدیب و تعزیر آنان واجب است.»

۱- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۲، ص ۲۵۹، ح ۲.
۲- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۲، ص ۲۵۹، ح ۴.

عن الصادق عليه السلام، عن آباءه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا يباشر الرجل الرجل الاً و بينهما ثوبٌ و لا تباشر المرأة المرأة الاً و بينهما ثوبٌ»^(۱)

امام صادق عليه السلام از پدران معصومش عليهم السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: مرد با مرد و زن با زن نباید مباشرت جسمانی عریان داشته باشند، مگر آن که بین آنها لباس و پوششی فاصله اندازد.

لسان این روایت نفی صحّت از «مباشرت جسمانی به صورت عریان» است و سخنی از روانداز نیست و تفاوتی میان دو مرد یا دو زن گذاشته نشده است. البته می‌توان گفت: اگر نیت بدی هم در کار نباشد، این عمل حرام است و گرنه در صورت نیت بد، با لباس هم چنین ارتكابی اشکال دارد.

و عنه عليه السلام قال: «لا ينام الرجلان في لحافٍ واحدٍ الاً ان يضطرّاً فينام كلّ واحدٍ منهما في ازاره و يكون اللّحاف بعد واحدّاً والمرأتان جميعاً كذلك و لا تنام ابنة الرجل معه في لحافه و لا امّه»^(۲)

امام صادق عليه السلام فرمود: شایسته نیست دو مرد یا دو زن زیر یک روانداز مشترک بخوابند، مگر آن که از روی ضرورت و ناچاری باشد که در این صورت نیز باید هر کدام هم‌راه با لباس و پوشش باشند؛ هم‌چنین پسندیده نیست دختر با پدرش و مرد با مادرش زیر یک لحاف بخوابند.

در این حدیث چند امر مورد اهمیت است:

الف) در این نقل، سخن از صرف بودن در زیر یک روانداز از سر اضطرار است که باید در صورت اضطرار و نبود سوء نیت هم بی‌لباس نباشند و در این جهت تفاوتی میان دو زن و دو مرد هم نیست.

۱- همان، ح. ۵.

۲- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۲، ص ۲۵۹، ح ۵.

ب) جمله‌ای که در این روایت اهمیت دارد و صرف یک سفارش اخلاقی نیست، این است که: «حتی دختر با پدر و مادر خود زیر یک لحاف نخوابد، اگرچه سوء نیتی هم در کار نباشد.» در این جا این پرسش پیش می‌آید که: مناسب بود به پدر و مادر سفارش شود که با دختر خود در یک بستر نخوابند؛ نه به دختر.

پاسخ این است که: این کلام خود حکایت از دقت و ظرافت بسیار بالایی دارد؛ زیرا ممکن است پدر و مادر در معرض شرم و حیا قرار گیرند و به دختر خود نگویند: تو در لحاف ما نخواب یا ممکن است این حرف موجب شود که دختر به پدر و مادر خود سوء ظن پیدا کند و یا آن که پدر و مادر به انگیزه‌های غیر اخلاقی متهم گردند و برای دختر بدآموزی داشته باشد؛ در حالی که اگر دختر خود این کار را انجام ندهد، هیچ یک از این توهّم‌ها پیش نخواهد آمد؛ پس با آن که در سفارش نسبت به فرزندان، پدر و مادرها بیش‌تر مورد خطاب قرار می‌گیرند، ولی در این مورد به جهات خاصی دختر مورد خطاب قرار گرفته است.

ج) از جمله‌ی «و لا تنام ابنة الرجل» روشن می‌شود که مراد از این سفارش دختر بیچه‌ها نیستند؛ هم‌چنان‌که دختران بزرگ را هم شامل نمی‌شود؛ زیرا دختر بیچه‌ی «غیر مراهق»^(۱) و کوچک مورد خطاب قرار نمی‌گیرد و چنین توهّماتی هم پیش نمی‌آید و دختران بزرگ سال هم خود این کار را نمی‌کنند؛ پس مراد دختر بیچه‌هایی هستند که بیش از سنّ مراهق - سنّ نزدیک به بلوغ - و کم‌تر از بزرگ سالانند و آن‌ها همان نوباوگانند که ممکن است این کار را انجام دهند و پدر و مادر هم نتوانند منعی داشته باشند.

عن جابر بن عبد الله قال: «نهى رسول الله ﷺ عن المكامة

۱- مراهق سنّی نزدیک به بلوغ است.

والمكامة فالمكامة ان يلثم الرجل الرجل والمكامة ان يضاجعه و لا يكون بينهما ثوبٌ من غير ضرورة؛^(۱)

جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا ﷺ به شدت از «مکامعه» و «مکامعه» نهی فرمودند. مکامعه آن است که مردی با مردی درآمیزد و مکامعه آن است که دو مرد عریان با هم در یک بستر بدون ضرورت جمع آیند، اگرچه آمیزش و سوء نیتی هم در میان نباشد.»

این روایت که با توجه به تفاوت معنای مکامعه و مکامعه مطرح می شود، اضافه بر منع قرار گرفتن دو مرد به صورت عریان در زیر یک روانداز، حضرت آمیزش را هم مطرح می کند و با عبارتی کوتاه، مجموع دو دسته از روایات را در خود جمع نموده است. با تأمل در این بیان، ظرافت کلام معصوم روشن می گردد و عریان بودن با هم در زیر یک لحاف و آمیزش با هم به هر صورت که باشد، از این دو کلمه به دست می آید.

پیش رو و پس

«عن سليمان بن هلالٍ في الرجل يفعل بالرجل قال:» فقال: «ان كان دون الثقب فالجلد؛^(۲)

سليمان بن هلال می گوید: از امام عليه السلام درباره ی مردی که با مرد دیگر آمیزش کند، سؤال کردم. حضرت فرمود: اگر در این عمل شنیع دخول تحقق نیابد، برای هر یک به عنوان تعزیر شرعی تنها تازیانه وجود دارد.»

این روایت، عنوان «دون الثقب» عمل از «پس» بدون دخول را بیان می کند.

عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: «اللواط ما دون

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۵، ح ۳.

۲- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۰، ص ۲۵۶، ح ۱.

الدَّبر والدَّبر هو الكفر؛^(۱)

در این نقل امام صادق علیه السلام از قول امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: عمل لواط با کم‌تر از دخول در دبر تحقق پیدا می‌کند و دخول در دبر در حکم کفر به خداوند است که شدت استنکار شریعت را نسبت به این عمل پلید نشان می‌دهد.

عن حذيفة بن منصور قال: «سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اللواط فقال: ما بين الفخذين و سألته عن الذي يوقب فقال: ذاك الكفر بما انزل الله عليه نبيّه صلی الله علیه و آله؛^(۲)

حذیفه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی عمل شنیع لواط سؤال کردم. حضرت فرمود: عمل لواط به صرف دخول در بین ران‌ها تحقق می‌پذیرد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: پس در صورت تحقق دخول چیست؟ حضرت فرمود: این دیگر کفر به هر آن‌چه از سوی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده شده، می‌باشد [و ارتکابی بیش از حد یک معصیت است].

به طور کلی در این سه روایت پی در پی، عمل مرد با مرد بی دخول و با عنوان «مادون الدبر» که عنوان «بین الالیتین» و از پس رو و «بین الفخذین» - که از پس یا پیش روست - را شامل می‌شود و تمامی انواع مختلف هم جنس بازی، از باب شدت معصیت و مبالغه در استنکار، عنوان لواط به خود گرفته است.

اگرچه چنین اطلاقی بر خلاف اصطلاح فقهی و لغوی است و تمام این موارد حکم شرعی لواط را ندارند، ولی این اطلاق منافاتی با روایات لواط ندارد؛ زیرا از باب مبالغه و پرهیز دادن از آن می‌باشد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی لواط، به کفر تعبیر شده است، در حالی که لواط کفر شرعی نمی‌آورد و هرچند این عمل شنیع است، ولی کسی به واسطه‌ی

۱- همان، ح ۲.

۲- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۰، ص ۲۵۷، ح ۳.

ارتکاب آن کافر نمی‌شود. از این جا به خوبی روشن می‌گردد که از باب مبالغه، عنوان کفر به لواط و عنوان لواط به هم جنس بازی داده شده است؛ شاهد آن‌که، تمام موارد یاد شده، از تفضیح و دیگر اقسام، تنها تعزیر دارند و این لواط است که موجب حد می‌شود.

بوسه‌ی حرام

عن طلحة بن زيد، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

«من قبّل غلاماً من شهوة الجمه الله يوم القيامة بلجامٍ من نارٍ»^(۱)

امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌فرماید: هر کس پسری را از روی شهوت جنسی ببوسد، خداوند در قیامت دهان او را با افساری از آتش خواهد بست. روایت، بوسیدن پسر بیچه‌ای را از روی شهوت، چنان‌گناه بزرگی می‌داند که گذشته از آثار شوم آن در دنیا، مجازاتش در قیامت پوزبندی از آتش است که با درهم‌ریزی و آشفته‌گی تمام وجود گناه‌کار در آتش هم‌راه می‌باشد.

اگر این پرسش پیش آید که: چرا این عمل چنین مکافات بزرگی دارد، باید گفت: تخریب ذهنیت یک نونهال و آلوده‌سازی فردی کم سن و سال، کم‌تر از آن لجام آتش نیست؛ زیرا گذشته از گناه و انحراف و سرایت آن به فردی دیگر، زمینه‌ی ناآرامی و فساد اخلاقی او را فراهم نموده؛ در حالی که از آن فرد انتظار هدایت و راهنمایی می‌رفته است.

در این بیان، در مقابل کم‌ترین مقدار از هم‌جنس‌بازی - که تنها بوسیدن پسری از روی شهوت است - عذابی بزرگ در نظر گرفته شده است؛ به طوری که در قیامت بر دهان چنین فردی افساری از آتش می‌زنند. این در حالی است که عذابی چنین دردناک

۱- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۱، ص ۲۵۷، ح ۱.

تنها نسبت به اولین مرحله از آلودگی هم‌جنس‌بازی و لواط می‌باشد.

بیچه‌بازی

عن عمر بن یزید قال: «كنت عند ابي عبدالله عليه السلام و عنده رجلٌ فقال: ائبي احب الصبيان. فقال له: فتصنع ماذا؟ قال: احملهم على ظهري. فوضع ابو عبدالله عليه السلام يده على جبهته و وليّ عنه...»^(۱)

عمر بن یزید گوید: در محضر امام صادق عليه السلام بودم که مردی از حضرت سؤال کرد: من بیچه‌ها را دوست دارم. حضرت به او فرمود: با آنان چه می‌کنی؟ گفت: آنان را بر پشت خود سوار می‌کنم. در این هنگام آقا دست خود را بر پیشانی مبارکش نهاد و از وی روی گردانید.

در این حدیث، حرف مرد این است که من بیچه‌ها را دوست دارم و چون چنین کلامی مساوی با انحراف نیست و می‌شود انسانی از سر صدق و محبت شخصی یا حب الهی، کسی را دوست داشته باشد، حضرت می‌پرسد: رفتار تو با آنها چگونه است؟ هنگامی که او می‌گوید: آنها را بر پشت خود سوار می‌کنم، حضرت آلودگی مرد را از کلامش می‌یابد و از او روی می‌گرداند که نشان شدت انزجار حضرت از آلودگی اوست و غیرت ایمانی آن بزرگوار در این روی‌گردانی ظاهر می‌شود؛ به این معنا که چه زشت است مردی سبب انحراف و آلوده شدن بیچه‌ها گردد و به وسیله‌ی آنها خدا را نافرمانی کند.

۱- وسائل، ج ۱۴، باب ۲۳، ص ۲۶۰، ح ۱.

عافیت طلبان بی‌درد

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إيّاكم و اولاد الاغنياء و الملوك المرد فانّ فتنتهم اشدّ من فتنّة العذاري في خدودهن»^(۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از این که با پسر بیچگان پادشاهان و ثروت‌مندان عافیت طلب و بی‌درد مصاحبت داشته باشید؛ زیرا فتنه و فساد که از اینان پدید می‌آید، به مراتب از فتنه‌ی دختران پری‌چهره، شدیدتر است. این روایت افراد را از نزدیکی با فرزندان ثروت‌مندان و پادشاهان برحذر می‌دارد و می‌فرماید: خطر فتنه‌ی آن‌ها از دختران زیبارو بیش‌تر است؛ زیرا نزدیکی به دختران به واسطه‌ی آلودگی و گناه هم، در نهایت ممکن است به نکاح و پاکی منجر شود، در حالی که نزدیکی به این عافیت‌طلبان بی‌درد و خوش‌گذران‌های بی‌عار تا پایان جز فساد و پلیدی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

گونگونگی زنا

عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالوا: «ما من احدٍ الاّ و هو یصیب حظّاً من الزّنا، فزنا العینین التّظر، و زنا الفم القبلة، و زنا الیدین اللّمس، صدق الفرج ذلک ام کذب»^(۲)

امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - فرمودند: کسی نیست که بهره‌ای از زنا نداشته باشد؛ پس زنا‌ی چشم همان نگاه آلوده است و زنا‌ی لب و دهان بوسه از روی شهوت است و زنا‌ی دست ملامسه است؛ چه دخول تحقّق یابد یا نه.

این حدیث بخشی از آلودگی‌های عمومی نسبت به همه‌ی افراد جز اولیای الهی را بیان می‌نماید و به خوبی چند امر از آن استفاده می‌شود:

۱- و سائل، ج ۱۴، باب ۲۱، ص ۲۵۸، ح ۲. ۲- و سائل، باب ۱۴، ص ۲۴۶، ح ۲.

الف) بر اساس این روایت دوری از گناه زنا به طور مطلق نسبت به زن و مرد برای کم‌تر کسی اِتِّفاق می‌افتد، مگر اولیای الهی که نسبت به تمام اعضا و جوارح خود مواظبت کامل دارند.

ب) این حدیث، زنا را دارای مراتب و جهات متعددی می‌داند؛ از زنا ی چشم گرفته تا دیگر اعضا که در نهایت به زنا ی آمیزشی منجر می‌شود و حدّ شرعی پیدا می‌کند. البته با توجّه به روایت دیگری که در باب نزدیکی با حیوانات داشتیم، روشن می‌شود که از دیدگاه معصومین علیهم‌السلام اگر به فردی به هر صورت و نسبت به هر زمینه‌ای - انسان، حیوان و غیر آن‌ها - انزال دست دهد، آن فرد زناکار محسوب می‌شود.

بر این اساس زنا از نظر مصادیق، گستردگی بیش‌تری می‌یابد و تناسب روشن‌تری با این بیان امام علیه‌السلام پیدا می‌کند که می‌فرماید: «کم‌تر کسی از عمل شنیع زنا به دور می‌ماند.» در نتیجه می‌توان گفت: مفهوم زنا تنوّع و گوناگونی فراوانی دارد و در چهار قسم منحصر نمی‌شود.

ج) جمله‌ی «دخول تحقّق یابد یا نه» در این حدیث می‌رساند که تمام این گناهان بزرگند و آثار شوم خود را دارند، اگرچه به نهایت گناه و لزوم حدّ شرعی نرسند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من فاکه بامرأة لا یملکها حبس بکلّ کلمة کلّها فی الدنيا الف عام فی النار»؛^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با زن نامحرم صحبت شهوت‌آلود داشته باشد، او در قیامت برای هر کلمه‌ای که با آن زن داشته، هزار سال در آتش نگه داشته می‌شود. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من ملأ عینیه من امرأة حراماً حشاهما لله عزوجل یوم القیامة بمسامیر من نار وحشاهما ناراً حتی یقضى بین الناس

ثم يُؤمر به الی النار»؛^(۱)

رسول گرامی اسلام فرمودند: «هر کس که از روی حرام - نگاه شهوت آلود - چشمش را از زن نامحرم سیر کند، خداوند در روز قیامت چشم‌های او را با میخ‌هایی از آتش درآورده و آن‌ها را با آتش پر می‌کند، تا آن که به حساب خلق رسیدگی نماید، و سپس امر می‌شود که او به درون آتش برده شود.»

قال رسول الله ﷺ: «لكل عضوٍ من ابن آدم حظاً من الزنا فالعين زناه

النظر واللسان زناه الكلام والأذنان زناهما السَّمع»؛^(۲)

رسول خدا ﷺ فرمود: برای هر عضوی از اعضای آدمی بهره‌ای از زنا است، که زناى چشم، نگاه شهوت آلود و زناى زبان صحبت شهوت آلود و زناى گوش، شنیدن شهوت آلود است.»

پس از بیان این روایات متعدّد، این پرسش پیش می‌آید که: چه کسانی به این گونه امراض مبتلا می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش: امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«ما كان من شيعتنا فلم يكن فيهم ثلاثة اشياء...»؛^(۳)

هر کس از شیعیان ما باشد، چند عیب ننگ آلود در او نیست،... که نسبت به امر سوم می‌فرماید:

«و لم يكن فيهم من يؤتى فى دبره»؛^(۴)

شیعیان ما به عمل شنیع لواط آلوده نمی‌شوند و هرگز مفعول واقع نمی‌گردند.» از این بیان روشن می‌شود که اگرچه لواط بدترین آلودگی جنسی است، ولی مفعول واقع

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۱۰۴، ص ۱۴۱، ح ۱۶.

۲- مستدرک الوسایل، ج ۱۴، ص ۲۶۹.

۳- وسائل، ج ۱۴، ابواب نکاح، باب ۱۸، ص ۲۵۵، ح ۷.

۴- وسائل، ج ۱۴، ابواب نکاح، باب ۱۸، ص ۲۵۵، ح ۷.

شدن به مراتب بدتر است؛ زیرا گذشته از تحقق عمل لواط، ننگ قبول چنین عمل پلیدی را نیز همراه دارد.

هنگامی که راوی می‌پرسد: پس این دشمنان شما ایند که به چنین امراضی مبتلا می‌شوند، از سوی حضرت پاسخ مثبت داده می‌شود؛ همان‌طور که در روایت دیگر آمده است:

عن اسحاق بن عمار، قال: قلت لابی عبدالله عليه السلام: «هؤلاء المخنثون مبتلون بهذا البلاء فيكون المؤمن مبتلياً والناس يزعمون أنه لا يبتلى بهذا أحدٌ لله فيه حاجةٌ. قال: نعم قد يكون مبتلياً به فلا تكلموهم فانهم يجدون لكلامكم راحةً. قلت: فانهم ليس يصبرون. قال: هم يصبرون ولكن يطلبون بذلك اللذَّةَ»^(۱)

اسحاق می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: آیا تنها این‌ها - مردان زن‌مآب - [دشمنان شما] به این بلا و گرفتاری مبتلایند یا آن که مؤمن نیز از این آلودگی مصون نیست و مردم گمان می‌برند کسی که خداوند به او نظر و عنایت دارد، به این امر دچار نمی‌شود؟

حضرت به من فرمود: آری، گاهی مؤمن نیز در دام این بلا گرفتار می‌شود؛ پس مواظب باشید که به آنان نزدیک و با ایشان هم‌کلام نشوید؛ زیرا آن‌ها حتی از مصاحبت با شما کام می‌گیرند. عرض کردم: آیا آنان نمی‌توانند در مقابل این مرض صبر کرده و این گناه را از خود دور کنند؟ حضرت فرمود: صبر دارند، ولی از مکالمه و مصاحبت با شما به عادت و بی‌اختیار لذت می‌برند.

این روایت از اهمیت بالایی برخوردار است و در آن به جهاتی چند می‌توان اشاره داشت:

الف) «مختون» به کسانی اطلاق می‌شود که نسبت به جنسیت خود احساس کمبود دارند و همین کمبود علت می‌شود که از سر حقارت به جنس مخالف بی‌رغبت گردند و برای گریز از ناتوانی و احساس شکست به جنس موافق رو آورند و زن به زن و مرد به مرد مشغول گردد. این خود یک مرض نفسانی و بیماری روانی است که در روایت عنوان «ابتلا» به خود گرفته است.

ب) هنگامی که حضرت فرمود: شیعه به چنین بلایی مبتلانی شود، برای راوی این پرسش پیش آمد که: چه کسانی چنین آلودگی‌هایی پیدا می‌کنند که از مفهوم کلام حضرت استفاده شد دشمنان ما دچار چنین امراضی می‌شوند. در این جا این شبهه پیش می‌آید که آیا به راستی فرد شیعه به چنین گناهی آلوده نمی‌شود؟ اگر گفته شود: آری، این‌ها مبتلانی شوند، امری بر خلاف واقع است و مورد پذیرش افراد آگاه قرار نمی‌گیرد؛ و اگر پاسخ مثبت باشد، بر خلاف لسان روایت است.

در پاسخ باید گفت: مقصود روایاتی که چنین امراضی را از شیعیان نفی می‌کند، خوبان و ارسته و صاحبان حقیقی «ولایت» است؛ نه افراد عادی که تنها عنوان و ادعای محب و شیعه بودن را دارند؛ چرا که این‌ها با دیگر افراد در دارا بودن مشکلات اخلاقی تفاوت چندانی ندارند. به عبارت دیگر، مراد از روایاتی که می‌فرماید:

«لم یبتل شیعتنا ان یؤتوا فی انفسهم»^(۱)

افراد و ارسته و مؤمنان اهل ولایت است؛ نه اهل عنوان و ادعا، و نظر روایاتی که می‌فرماید: «مبتلا می‌شوند»، به افراد عادی است.

پس این بیان حضرت که می‌فرماید: «بلی، گاهی چنین افرادی هم مبتلانی شوند»، با روایات دیگری که می‌فرماید: «به چنین مرضی مبتلانی شوند»، قابل جمع است؛ بدین

ترتیب که اولیای الهی و صاحبان حبّ گوارای معصومین علیهم‌السلام چنین گرفتاری و مرضی نخواهند داشت، ولی افراد عادی که تنها داعیه‌ی محبت اولیای معصوم علیهم‌السلام را دارند و دارای کمالات اخلاقی و سلامت نفسانی در حدّ مناسب نیستند، ممکن است گرفتار این گونه آلودگی‌ها شوند؛ از این رو حضرت نسبت به آن‌ها می‌فرماید: «از این افراد گرفتار پرهیز داشته باشید و با آن‌ها صحبت نکنید که آن‌ها از کلام شما هم ممکن است لذّت ببرند و به سبب شما معصیت کنند.»

اقسام هم‌جنس‌بازی

اکنون برای روشن‌تر شدن این‌گونه امراض شوم و مسری، نمایی کلی در مورد تمام اقسام هم‌جنس‌بازی ارائه می‌شود تا شاید زمینه‌ی صلاح و رستگاری را فراهم سازد. هم‌جنس‌بازی به‌طور کلی یک مرض نفسانی و اگیر داراست که از کمبودهای درونی و خصوصیات روحی - روانی و بدآموزی‌های جنسی، پیدایش می‌یابد. برخی مردها بر اثر شب‌اداری در کودکی، مشکلات جنسی، عدم نعوظ، سستی کمر، ضعف عروق و اعصاب، مشکلات نخاعی و دیگر زمینه‌های ضعف عمومی، اقتدار و خویشتن‌داری را در مقابل جنس مخالف از دست می‌دهند و بعد از وقوع مکرر این امر و یأس از توانایی خود، گریز از جنس مخالف را در پیش می‌گیرند و به دنبال جنس موافق، پسر بچه‌ها و مردها به راه می‌افتند. در این حال تفاوتی ندارد که طرف مقابل آن‌ها، چون خود آنان، هم‌جنس‌باز باشد یا از افراد عادی باشد و گاه می‌شود که بسیاری از این افراد هنگامی که با هم‌جنس خود، هم‌بستر می‌شوند، دیگر وضعی را که در مقابل جنس مخالف داشتند، ندارند و حتی نعوظ و قوّت جنسی هم ندارند.

بعضی از زنان نیز بر اثر خصوصیت‌های مرد مآبانه‌ی وراثتی یا بدآموزی‌ها یا کمبودهای جنسی و یا به جهت امنیت عرفی و قانونی، به این عمل شوم پناه می‌برند و

دست به دامن هم‌جنس خود می‌آویزند.

تفصیل این ماجرای ناگوار و خفت‌بار و بیان اقسام، ویژگی‌ها، علل و ریشه‌های روانی، وراثتی، تربیتی، اخلاقی و زیست محیطی آن، مجال گسترده و فرصت خاص خود را طلب می‌کند. اکنون تنها می‌گوییم: امروزه بر اثر سلطه‌ی کفر و الحاد و انکار معنویت و اخلاق، دنیای غرب به شیوع و توسعه‌ی این امر و رسمیت دادن به آن اهتمام دارد و با استهجان تمام، به بدترین انواع آن دامن می‌زند و با شکلک‌های جامد و جان‌دار به ترویج این ناهنجاری دردناک می‌پردازد.

از موارد جزئی و ابتدایی مانند بر پشت یا بر زانو نهادن بچه‌ها و بوسه و نیشگون و گاز و بغل - در صورت قصد شهوت - تا تفریح و از پس یا پیش نهادن بر آن‌ها، تمامی از اقسام هم‌جنس بازی است که در نهایت، تمام این اقسام در صورت توانایی و امکان به لواط در مرد و مساحقه در زن منجر می‌شود.

برای پیش‌گیری از ابتلا و سالم سازی افراد و جامعه، اسلام نسبت به تمام این‌گونه مصادیق، ممنوعیت ایجاد نموده و ارتکاب آن را موجب حد و تعزیر و یا در مورد کودکان، تنبیه و تأدیب دانسته است. دین با شدت و نفرت از این امور یاد کرده و تمام این ناهنجاری‌ها را عامل انحطاط جامعه و افراد شمرده است. شریعت زمینه‌های بروز این گونه مفاسد را تا آن‌جا محدود ساخته که از قرار گرفتن دو نفر از جنس موافق یا مخالف، بزرگ یا کوچک، در یک بستر و استفاده از روانداز مشترک و بوسه و بغل و بر دوش کشی کودکان از روی شهوت باز داشته است و حتی نسبت به محارم و فرزندان هم به جدا‌خواهی سفارش نموده است.

با آن که شریعت در میان اقسام هم‌جنس بازی تفاوت قائل شده، ولی دسته‌ای از اقسام آن را در شمار گناهانی که حد دارند، معرفی نموده است.

در این جا با توجه به روایات پیشین، چند زمینه‌ی کلی و بسیار خطرناک این مرض

واگیر دار را یادآور می‌شویم:

الف) یکی از زمینه‌های شایع و فراوان آن آلوده‌سازی، انحراف و آزار کودکان است این‌گونه افراد برای ارضای خود با نوعی ملامسه هم‌راه با ترفندهای بسیار خود را آرام می‌سازند و گاه به کارهای بسیار پست و خطرناک دست می‌زنند که امروزه در جهان یکی از زمینه‌های چشم‌گیر انحطاط اخلاقی تا نابودسازی و مرگ و میر کودکان و بزرگ‌سالان این‌گونه امور است؛ در حالی که سرمداران همین افراد به‌طور مداوم حمایت خود را از کودکان اعلام می‌دارند و تنها قانون وضع می‌کنند و دیگر هیچ.

ب) زمینه‌ی شایع و خطرناک دیگر، فرزندان ثروت‌مندان و پادشاهان و خلاصه عافیت‌طلبان بی‌درد و خوش‌گذران‌های بی‌عارند که از فرط خوشی و وفور امکانات به انواع مفاسد و امراض، در حدّ توان و به‌قدر استطاعت، دامن می‌زنند. امکانات و عافیت‌طلبی هم‌راه با ظرافت‌های طبیعی و قهری، حالات جلف و طنّازی و اطوار جنس مخالف را در آن‌ها تشدید می‌کند تا آن‌جا که هم‌چون بانوان طنّاز، حالات غنّج و دلّال را در خود می‌یابند؛ همان‌طور که در روایت پیشین، از آن‌ها به «آمرد» تعبیر آورده که به معنای صاف و لطیف و بی‌موسست؛ چنان‌که امروزه آرایش‌های زنانه‌ی برخی جوانان و مردان از این قبیل است.

ج) مراد از فرزندان در روایت «فتنه‌ی فرزندان عافیت‌طلب از فتنه‌ی دختران زیبا شدیدتر است» فرزندان پسر است، نه دختر و همین معنا موقعیت دیروز را از امروز متمایز می‌سازد؛ زیرا امروزه در دنیا مشکلات جنسی منحصر به پسران نیست و همه‌ی افراد از پسر و دختر و زن و مرد درگیر آنند؛ اگرچه این وضعیت معلول تبلیغات انحرافی و ویران‌گر استعمار و استثمار نیز هست.

د) در روایت، زنا را به چهار نوع تقسیم می‌نماید: زنا‌ی چشم، زنا‌ی لب، زنا‌ی دست و چهارم زنا‌ی مصطلح و شرعی. زنا‌ی چشم که - در صورت گسترده‌اش همان

چشم‌چرانی است - یکی از بیماری‌های عمده‌ی این عصر است؛ اگرچه به آن هم جنس بازی اطلاق نمی‌شود، ولی بازی با لب و دست، نسبت به زن از اقسام زنا و نسبت به جنس موافق از اقسام هم‌جنس‌بازی می‌باشد. هم‌جنس‌بازان در بدو ورود، خود را از این طریق ارضا می‌نمایند و به تدریج تا آخرین مرحله‌ی زنا یا لواط پیش می‌روند. در این مرحله، ضعیفان هم‌جنس‌باز، توان‌مندی لازم برای این کار را ندارند و برای جبران ناتوانی خود بیماری سادیسم را در چهره‌ی خشونت‌های ناهنجار ظاهر می‌سازند و از تمام امکانات فنی و تکنیکی در این رابطه استفاده می‌کنند؛ چنان‌که چهره‌ی رکبیک و کریه و خشونت‌بار آن در دنیای امروز، آویز چشم و دل بسیاری از تماشاگران آلوده و بی‌چاره است.

ه) ابتلا به امراض گوناگون چشم‌چرانی، هم‌جنس‌بازی، زنا، لواط و دیگر اقسام این کردار فلاکت‌بار، زمینه‌های اضطراب، ناآرامی، ناهنجاری‌های روحی - روانی و بسیاری از مشکلات دیگر را برای بشر به بار آورده است.

این دسته امراض که در موارد بسیاری به صورت عادت، اعتیاد و در نهایت بیماری خود آزاری و دیگر آزاری ظاهر می‌شود، رکبیک‌ترین چهره‌های آلوده و لجن‌بار انسانی است. گاه چنین افرادی به مراتب بیش از افراد معتاد به مواد مخدر به این امور اعتیاد پیدا می‌کنند و چنان این بیماری در آن‌ها اوج می‌گیرد و در دل و جان‌شان ریشه می‌دواند که به جنون و ویران‌گری منجر می‌شود و امروزه بخش عمده‌ای از بیماری‌های روانی در جهان غرب، به این حالت‌ها اختصاص دارد.

کسانی که بدین صورت بیمار می‌شوند، خطرناک‌ترین بیماران روانی هستند و گاه بهبودی و امکان صحت در آن‌ها به صفر می‌رسد تا جایی که ممکن است به خاطر اشباع و سیرایی خود، به شکنجه‌ی دیگران دست بزنند و چون گرگی خون‌خوار و سگی هار، در چنگال‌گرفتگان خود را، با چنگ و دندان و انواع ابزار شکنجه آورده سازند. حتی

ممکن است این افراد به کشتن افراد گرفتار خود اقدام کنند؛ همان‌طور که امروزه موارد قتل در رابطه با این بیماری‌های جنسی فراوان است.

(و) این که در روایت سخن از بی‌صبری و ناتوانی این‌گونه افراد پیش می‌آید، خود زمینه‌ی تشدید بیماری را در آن‌ها حکایت می‌کند. چنین افرادی ممکن است افراد متشخص و معنونی هم باشند و با ظاهری آراسته چنین امراضی را در خود نهان یا آشکار سازند. خصوصیت‌های وراثتی، موقعیت خانوادگی و محیط‌های نامساعد تربیتی هم در این زمینه نقش عمده دارند؛ از این رو باید نسبت به نوباوگان در این جهات حساسیت فراوانی داشت.

ه: زنا

در طول عمر بشر عمل پلید زنا شایع‌ترین گناه در زمینه‌ی روابط ناسالم جنسی بوده است. این آلودگی گذشته از به هم ریزی روابط اجتماعی و متزلزل نمودن محیط خانوادگی موجب انحرافات اخلاقی، حرمان و نابودی صفات بارز فطری نظیر وجدان و غیرت می‌گردد و فرد را دچار خباثت باطنی، میل به جنایت و احساس بی‌تفاوتی نسبت به حدود و حقوق دیگران می‌نماید. با آن که این عمل شنیع در طول عمر بشر وجود داشته، ولی هیچ قوم و ملت و دین و شریعتی در زشتی و پلیدی آن، شبهه به خود راه نداده است و با این که این کردار ناپسند همواره بسیار ائتفاق افتاده است، هرگز زمینه‌ی پنهانی خود را از دست نداده است.

در این جا پیش از ورود به روایات این باب، به چند آیه در این زمینه به اختصار اشاره می‌شود.

«و لا تقربوا الزّنی اِنَّه کان فاحشاً و ساء سییلاً»^(۱)

به زنا نزدیک نشوید؛ زیرا گناهی فاحش و آشکار و بد مسیری [برای ارضای شهوات جنسی] است.»

در مورد دوری از این گناه این آیه‌ی مبارکه به چند جهت اشاره دارد: یک. قرآن مجید در نهی و پرهیز از زنا چنان اهتمام دارد که می‌فرماید: به آن نزدیک نشوید. از این هشدار بر می‌آید که باید از پرداختن به امور یا حرکاتی که در نهایت آدمی را به این گناه مبتلا می‌سازد نیز پرهیز داشت. دو. این معصیت به قدری پلید است که فحش و رکیک بودن از عوارض ذاتی آن می‌باشد؛ به طوری که حتی یک مورد بی‌این وصف وجود ندارد و زشتی آن کلیت دارد؛ نه نوعیت.

سه. «ساء سییلاً» نشان می‌دهد که گرچه این عمل، فراوان و مسیر و راهی گسترده برای ارضای شهوت جنسی است، ولی بد راهی برای این امر می‌باشد و هلاکت را در پی دارد.

«والَّذین لا یدعون مع اللّهِ الهأ آخراً ولا یقتلون النّفس الّتی حرّم اللّهُ الّاّ بالحقّ و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثمأ...»^(۲)

و [مؤمنان] کسانی هستند که به خدا شرک نمی‌ورزند، جان‌هایی را که خداوند برای آن حریم قائل شده، نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند. هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید.»

در این آیه به چند امر باید توجه داشت:

الف) این کریمه‌ی الهی سه امر را با یک ملازمه هم‌راه می‌سازد و می‌فرماید: «بندگان

خدا شرک به حق را در دل راه نمی‌دهند، به ناحق خون کسی را بر زمین نمی‌ریزند و زنا نمی‌کنند.» سپس می‌فرماید: «کسی که چنین کند و به یکی از این سه کار اقدام نماید، مجازات سختی خواهد دید؛ گذشته از آن که عذاب مضاعف و خلود در آتش قیامت را در پی خواهد داشت.» نتیجه آن که سه گناه شرک، آدم‌کشی و زنا از جمله معاصی بزرگی است که نابودی را هم‌راه دارد.

ب) از این که خداوند ابتدا فرمود: بندگان خدا چنین نمی‌کنند و سپس فرمود: هر کس چنین کند...، دو امر روشن می‌شود: یکی این که بندگان مخلص خدا چنین کارهایی را مرتکب نمی‌شوند؛ دیگر آن که کسانی که به این گونه معاصی دست می‌زنند، دور از بندگی خدایند و افراد رها و گم‌راهند.

ج) رأفت و رحمت الهی در استثنای این آیات نمودار می‌شود که می‌فرماید: «... مگر آن که توبه کند»؛ زیرا که راه بازگشت باقی است. البته توبه‌ی فرد عاصی به صرف اظهار ندامت و پشیمانی و یا تنها لغله‌ی زبان، پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا آیه می‌فرماید: «توبه کند، ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد.» این حسنات گناهان آن فرد را از میان بر می‌دارد و خدا هم او را می‌آمرزد؛ پس گرچه راه توبه باز است، ولی چندان هم آسان نیست و باید فرد گناه کار چنین گناهی را با انجام خیرات و کارهایی که موجب نابودی این پلیدی‌های می‌شود، جبران کند. می‌توان گفت: مراد از «عمل صالح» که در آیه مطرح است، جبران زیان‌باری‌های گذشته با چنین کردار شایسته‌ای است.

د) «لا یزنون» که فعل جمع و مذکر است و نسبت فاعلی را به مردها داده است - با آن که این عمل در میان زن و مرد مشترک است - این امر را می‌رساند که در نهایت، این مردها هستند که به این گناه فعلیت داده و به آن دامن می‌زنند، گرچه زن‌ها در ایجاد زمینه‌های تحقق این گناه، بیش‌ترین نقش را دارند، اما به‌طور معمول، و در صورت خودداری مرد، زن نمی‌تواند به اجبار این کار را با او انجام داده و به این گناه، فعلیت

دهد؛ در حالی که ممکن است مردی به زور این عمل را با زنی انجام دهد و این سنگینی بار مرد را در انجام این پلیدی می‌رساند. در نتیجه لسان این آیه که مربوط به فعلیت گناه است، با آیه ۱۲ سوره‌ی ممتحنه که ناظر به جهت زمینه‌ی این گناه می‌باشد، متفاوت است، که در فراز بعد بدان خواهیم پرداخت.

«یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرقن و لا یرزین و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین بهتانٍ یفتربنه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروفٍ فبایعهن و استغفر لهنّ الله انّ الله غفورٌ رحیم»^(۱)

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که هیچ چیزی را برای خدا شریک قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، در انظار بهتان نزنند و در هیچ کار خوبی با تو نافرمانی نداشته باشند، با آنها بیعت کن و از خدا برایشان آمرزش طلب کن که خداوند بخشاینده و مهربان است.»

در این آیه‌ی مبارکه موارد بیعت زنان با پیامبر ﷺ و تبعیت آنان در شش امر عنوان می‌شود: شرک نداشته باشند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندانشان را نکشند، فرزندان زنای خود را به کسی نسبت ندهند و با پیامبر مخالفت نکنند. در ادامه قرآن کریم می‌فرماید: در صورت رعایت این امور بیعت آنان را بپذیر و از خداوند برایشان آمرزش بخواه.

از این آیه جهاتی چند برداشت می‌شود که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:
الف) هرچند این شش معصیت در میان زن و مرد مشترکند، ولی به جهت آنکه زنان زمینه‌ی بیشتر و اهمّیت خاصی در تحقّق آنها دارند، در بحث بیعت زنان مطرح

گردیده‌اند؛ اگرچه در تحقق تمام این معاصی مرد نقش عمده دارد؛ زیرا به طور مثال: ممکن است زن شرک را به واسطه‌ی تحمیل مرد بپذیرد و مشرک شود؛ همان‌طور که بسیاری از معاصی دیگر در میان زن‌ها به واسطه‌ی توصیه، تشویق یا تحمیل مرد‌ها انجام می‌شود.

دزدی گرچه برای مرد و زن عام است، ولی ظهور آیه بیش‌تر در دزدی از شوهر است. زنا نیز در جهت فاعلی فعل مرد است، ولی بسیار ائتفاق می‌افتد که تحریکات زن در تحقق این امر نقش بیش‌تری دارد؛ چه در جهت مبادی و مقدمات این گناه و چه در زمینه‌ی تحقق اصل آن.

کشتن فرزند هم اگرچه نسبت به زن و مرد عام است، ولی آیه در مورد کشتن فرزند از زنا ظهور دارد؛ زیرا آن را به زن نسبت می‌دهد؛ چنان‌که در فراز بعد می‌فرماید: «آن فرزند را نکشید و به دنیا آورید، به کسی بهتان و تهمت نزنید و چیزی را به دیگران بی‌مورد نسبت ندهید؛ نه به شوهر و نه به غیر شوهر». آیه در نهایت می‌فرماید: «با پیامبر مخالفت نکنید.» این گناه هم گرچه در میان زن و مرد مشترک است، ولی نسبت به زن عنوان می‌شود تا او بداند که نباید با پیامبر مخالفت کند، حتی اگر شوهرش بگوید؛ زیرا اطاعت شوهر در ظرف معصیت جایی ندارد و همان قانونی که اطاعت مرد را واجب نموده، آن را به غیر ظرف معصیت محدود ساخته است.

بنابراین نسبت به موضع اصلی بحث روشن شد که علت نسبت دادن زنا به زن در ظرف فاعلی - به عکس آیه‌ی پیشین - آن است که گرچه جهت فاعلی در این امر با مرد است و زن تنها زمینه‌ی قابل‌ی دارد، ولی این‌طور نیست که تنها مرد فاعل و زن قابل باشد؛ زیرا چه بسیار ائتفاق می‌افتد که زن، عمده‌ی زمینه‌ها و فاعلیت‌ها را فراهم می‌سازد و مرد دل‌باخته، هم‌چون اسیر و امانده‌ای در چنگال شگردهای زنانه گرفتار می‌آید؛ پس همان‌طور که ممکن است مردی به زر یا زور زنی را به دام اندازد، ممکن

است زنی هم با تزویر و حيله و عشوه‌گری‌های زنانه، مردی را آلوده سازد؛ پس می‌بینیم این دو آیه نقش مرد و زن را در تحقق این پلیدی به خوبی مجسم می‌سازند.

البته چیزی که باید در زمینه‌ی کام‌یابی به آن توجه داشت، این است که در تحقق عمل جنسی به عنوان زنا یا نکاح، جز در امر نعوذ، فاعلیت در میان مرد و زن مشترک است و این طور نیست که تنها مرد فاعل باشد؛ اگرچه بسیاری از افراد بر اثر ناآگاهی از اصول کام‌یابی، پندار و عملی جز این دارند که این امر در شمار مباحث روان‌شناختی کام‌یابی در مجلّات تفصیلی، به دقت بررسی و بیان خواهد شد.

«الزّانی لا ینکح الاّزانیة او مشرکة و الزّانیة لا ینکحها الاّ زانٍ او مشرک و حرّم ذلک علی المؤمنین؛^(۱)

مرد زناکار نباید جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نماید و زن زناکار هم نباید جز به نکاح مرد زناکار یا مشرک درآید و این کار (ازدواج با همسر زناکار) برای مؤمنان سزاوار نیست.»

در این آیه ازدواج با زنانی که شهرت به زنا دارند، به شدت نهی شده است. این آیه از چنان موقعیت علمی، اخلاقی، فلسفی و اجتماعی برخوردار است که بیان آن خود نیازمند ظرف مستقلی است و در این مقام به خلاصه‌ای در جهاتی چند اکتفا می‌کنیم:

یک. صدر این کریمه، لسان‌اخبار و حکایت از این واقعیت خارجی دارد که هر جنسی طالب جنس خود است و در تمام روابط متقابل، گزینش و انتخاب افراد، از کشش‌های طبیعی سرچشمه می‌گیرد. در این مقام نیز مرد زناکار و آلوده جز با زن آلوده و مشرک هم بستر نمی‌شود؛ همان طور که زن زناکار جز مرد فاجر و بی‌ایمان، بر

نمی‌گزیند. این بیان می‌تواند چهره‌های متفاوتی داشته باشد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) صدر آیه گرچه صورت حکایت و اخبار دارد، ولی در تناسب با ذیل آن که می‌فرماید: «حَرَمَ ذَلِكَ عَلٰی الْمُؤْمِنِينَ»، استفاده می‌شود که این جمله اخباری است که معنای انشا و نهی و ممنوعیت شرعی دارد؛ بدین معنا که مؤمنان نباید هویت صافی و پاکشان را در اختیار افراد آلوده و مشرک قرار دهند. انشای نهی به صورت اخبار نه تنها در علم اصول مطرح است بلکه، در ادب نیز بسیار شایع و جذاب است. در این جا نیز هنگامی که خداوند می‌فرماید: «مؤمنان این کار را نمی‌کنند»، به این معناست که نباید چنین کاری را انجام دهند.

ب) از نگاهی دیگر می‌توان گفت: مراد این آیه اخبار است و همان طور که بیان شد، حکایت از این واقعیت خارجی و امر طبیعی و قهری می‌کند که افراد آلوده جز به افراد آلوده نمی‌رسند. البته این بیان نمی‌تواند کلیت داشته باشد و تنها صورت غالب دارد؛ زیرا گاهی ممکن است افراد مؤمن گرفتار افراد آلوده شوند؛ همان طور که گاه افراد آلوده به واسطه‌ی شرایط جنبی خود را بر افراد مؤمن تحمیل می‌کنند.

ج) ممکن است گفته شود: افراد آلوده جز به آلودگان میل و رغبت پیدا نمی‌کنند؛ همان طور که مؤمن به اهل ایمان میل دارد که این امر خود حکایت از کشش‌های درونی و تمایلات متجانس دارد؛ هم چنین می‌توان گفت: به طور طبیعی افراد آلوده، هم سنگ آلوده‌ها هستند و مؤمن هم طراز مؤمن، و آلوده هم سنگ مؤمن نیست. البته تصورات دیگری هم در این زمینه قابل طرح است که اکنون مجال بیان آن نیست.

دو. این که تناسب طبیعی چنین موقعیتی را ایجاب می‌کند که آلوده هم سنگ فرد وارسته نیست، خود حکایت از خصوصیت به هم ریزی زنا و آشفستگی زنا کاران می‌کند.

آدمی بر اثر آلودگی به زنا از اصل هویت خود می‌افتد و شخصیت ذاتی و درونی‌اش را از دست می‌دهد و موجودیتی متفاوت با افراد وارسته پیدا می‌کند.

سه. این که قرآن کریم حکم خود را به لسان اخبار می‌آورد و نهی را بر یک بیان توصیفی استوار می‌سازد، نشان از عظمت این کتاب الهی در باب تربیت دارد. در مقام خود به تفصیل اثبات کرده‌ایم که فرامین دین توصیفی است، نه فرمانی و به جای آن که فرمان دهد، ضرورت‌ها را توصیف و بیان می‌نماید تا بیانش منش منطقی و عقلانی داشته باشد؛ نه حالت فرمان و دستور و امریت.

حال در مورد این آیه مبارکه ممکن است پرسش‌هایی به نظر برسد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) اگر توهم شود که تفاوت این دو فراز آیه تنها به تبدل عبارت است و گرنه هر دو فراز در صدد بیان این مطلبند که زن و مرد زناکار هر دو به طور طبیعی به یک‌دیگر تمایل دارند و با هم ازدواج می‌کنند، در پاسخ باید گفت: موضوع این گونه نیست؛ زیرا هنگامی که گفته می‌شود:

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً؛

مرد زناکار جز زن زناکار را به همسری نمی‌گیرد»، مفهومش این می‌شود که مرد زناکار به زن صالح تمایل و علاقه پیدا نمی‌کند و سخن در این است که این مرد چه کسی را طالب است و چه کسی را طالب نیست و در این بخش کاری به زن زناکار نداریم، ولی هنگامی که گفته می‌شود:

«وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ»

(زن بدکار جز به نکاح مرد زناکار در نمی‌آید)، مفهوم در جهت موقعیت زن قرار می‌گیرد که «این زن زناکار را مرد صالح نمی‌گیرد» و مرد صالح در پی زن صالح است؛ پس این که مرد بد، زن خوب نمی‌گیرد، غیر از آن است که مرد خوب، زن بد نمی‌گیرد.

ب) پرسش دیگر آن است که: چرا قرآن کریم در این دو فراز با نسبت دادن فعل نکاح به مرد زناکار، تمام تصمیم ازدواج را در اختیار مرد قرار داده و زن را بی اختیار و هیچ کاره قلمداد کرده است؛ در حالی که در ازدواج، زن و مرد هر دو به طور مشترک تصمیم‌گیرنده‌اند.

در پاسخ این شبهه هم باید گفت: گرچه بحث در ازدواج و قانون ایجاب و قبول همان طور است که بیان شد، ولی این آیه در صدد بیان آن مطلب نیست، بلکه تنها کشش‌های باطنی را به تصویر می‌کشد؛ از این رو قرآن مجید ماجرا را از زاویه‌ی مرد مطرح می‌نماید و مانند مواردی دیگر از آیات قرآن، نسبت به کشش‌های زن، از باب عفاف و حرمت زن، سکوت می‌کند؛ چراکه زمینه‌های عمومی نفسانیت در میان مرد و زن مشترک است؛ پس می‌توان برای رعایت عفاف و حرمت زن، این احکام مشترک را از زاویه انسان و به لسان مرد مطرح نمود.

البته این را هم نباید از نظر دور داشت که در ظرف نزول قرآن، به خصوص نسبت به این امر شنیع، زن تصمیم‌گیرنده نبوده و تنها این مرد بوده که حق‌گزینش داشته است؛ اگرچه موقعیت چنین عمل زشتی در هر روزه‌ی دنیا این‌گونه است و امروز هم چنین زنانی از هیچ حق انتخابی برخوردار نیستند، هر چند ظاهری آراسته هم داشته باشند؛ زیرا تنها این مرد است که به واسطه‌ی پولی که پرداخت می‌کند، اگر چه هیولایی باشد، هر کدام از این زنان را خواست، انتخاب می‌کند و همین امر، خود دلیلی گویا بر تفاوت ماهوی میان نکاح سالم با زناست؛ چرا که در ازدواج، زن و مرد هر دو به یک میزان در گزینش، آزادی عمل دارند و تصمیم‌گیرنده‌اند و حتی ایجاب عقد با زن است.

ج) پرسش آخر این که: چه خصوصیتی در شرک است که در هر دو فراز از این آیه، زناکار و مشرک در کنار هم آمده است؛ در حالی که زنا فسق است و حیثیت عملی دارد و کسی با انجام آن مشرک نمی‌شود و شرک زمینه‌ی اندیشه‌ای و عقیدتی دارد و فرد

وارسته‌ای هم با وقوع ذرّه‌ای اندیشه‌ی شرک خاص در ذهن و دلش نجس می‌شود. در پاسخ این پرسش باید گفت: اگرچه تفاوت شرک و فسق همان است که گفته شد، ولی از تقارن زنا و شرک در این آیه می‌یابیم که تمام کردار ناشایست افراد فاسق بر اثر ضعف ایمان و وجود زمینه‌های شرک در جان آنهاست و هر چند نمی‌شود به فسق، مشرک گفت، ولی شرک، چهره‌ی باطن هر فسقی است؛ پس هم‌راهی دو عنوان فسق و شرک در آیه، حکایت از ملازمه‌ای است که این دو در ظاهر و باطن با هم دارند؛ به ویژه در مورد گناهان بزرگی که حدود الهی درباره‌ی آن وضع گردیده است.

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱)

هر یک از زن و مرد زناکار را باید صد ضربه‌ی شلاق بزنید و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، در اجرای حدود الهی نسبت به آنان، رأفت و رحمت روا مدارید؛ و باید طایفه‌ای از مؤمنان، شاهد اجرای این مجازات باشند [تا برای دیگران عبرت باشد]. نسبت به این آیه‌ی مبارکه جهاتی از بحث وجود دارد که گزیده‌ای از آن مطرح می‌شود:

الف) این آیه که در جهت بیان حدّ زناست، در سوره‌ی مبارکه‌ی نور به عنوان آیه‌ی دوم آمده و سپس در آیه‌ی سوم بحث نکاح و عدم نکاح مرد و زن زناکار مطرح شده و سیر بحث ما در این کتاب بر خلاف آن است؛ زیرا در این جا ابتدا آیه‌ی سوم و سپس آیه‌ی دوم را آورده‌ایم. حال ممکن است این پرسش پیش آید که: چرا ما در این کتاب به ترتیب قرآن بحث را دنبال ننموده‌ایم و سیر بحث را عوض کرده‌ایم؟ به ویژه این که در

جای خود اثبات نموده‌ایم که لسان قرآن و شریعت توصیفی است؛ نه فرمانی؛ پس چه مناسب بود که در این آیه‌ی قرآن نیز ابتدا بیان توصیفی مطرح می‌شد و بعد از آن سخن از حدود و مجازات پیش می‌آمد تا این توهّم پیش نیاید که تقدّم این آیه خود حکایت از فرمانی بودن قرآن می‌کند.

در پاسخ باید گفت: مطلب این گونه نیست و نباید چنین توهّم کرد؛ زیرا با آن که می‌دانیم قرآن توصیفی است، نه فرمانی، تقدّم این آیه در این سوره جهت خاصی دارد و آن این است که: غفلت عمومی از توجّه به ظرف توصیف، سبب گردید که قرآن کریم به جهت یک ایست ذهنی و توجّه عمومی، آیه‌ی حد را پیش‌تر آورد، ولی در این کتاب چون ما در صدد ایست و توجّه ارعابی نیستیم، ابتدا آیه‌ی سوم و سپس آیه‌ی دوم را مطرح کردیم.

ب) در مقایسه‌ی این دو آیه - آیه‌ی دوّم و سوّم سوره‌ی نور - باید گفت: در آیه‌ی نکاح، زانی و مرد، مقدم شده و گفته می‌شود: مرد زناکار نکاح نمی‌کند، مگر با چنین زنی، ولی در آیه‌ی دوم، زن مقدم شده و سپس مرد مطرح گردیده است:

«الزّانية والزّانى فاجلدوا؛

زن و مرد زناکار را حد بزنید.» که این امر خود توجّه و دقّت خاصی را طلب می‌کند؛ زیرا در مورد نکاح این مرد است که تصمیم می‌گیرد، هر چند زن خودنمایی یا جلوه‌گری داشته باشد، ولی در امر زنا این گونه نیست؛ چرا که گرچه آلودگی به گناه برای زن و مرد، هر دو قبیح است، ولی چنین ارتكابی برای موقعیت اخلاقی، حیثیتی، عرفی و ارزشی زن زیان‌بارتر است و مخالفت او با تحقّق این گناه به راحتی موجب دوری هر دوی آنها از آن می‌شود؛ پس این زن است که زمینه‌های تحقّق گناه را فراهم می‌سازد، هر چند مسؤولیت مرد در این زمینه با زن یک‌سان باشد و با یک‌دیگر هیچ تفاوتی در حد نداشته باشند؛ از این رو تقدّم زانیه بر زانی در این آیه اهمیت نقش زن را در این

مورد بیان می‌کند.

ج) برخورد شدید قرآن مجید با این معصیت که برای آن مجازات شدیدی قرار می‌دهد، قابل توجّه است؛ چراکه روشن است این عمل شنیع در جهت سلامت و سعادت افراد و جامعه، نقش براندازی دارد؛ بنابراین توصیفی بودن دین و سمت ارشاد و هدایت شریعت، منافاتی با پیش‌گیری از گناهان و وضع قوانین و حدود برای آن ندارد؛ زیرا دسته‌ای از گناهان، زمینه‌های مسری و چهره‌های آلوده‌ساز دارند که نباید شریعت، نظام اجرایی و افراد جامعه نسبت به آنها بی‌تفاوت باشند.

د) قرآن کریم برای اجرای حد، خطاب به مؤمنان دو امر را منظور می‌دارد: یکی این که تکلیف می‌کند که برای تحقق حدّ شرعی باید هنگام اجرای آن، دسته‌ای از مؤمنان و مردم حضور داشته باشند تا اجرای حد، افزون بر تأدیب فرد گناه‌کار، آثار عملی و ثمرات اجتماعی خود را داشته باشد؛ زیرا فلسفه‌ی حد در شریعت، گذشته از تنبیه و ارشادگناه‌کار، عبرت برای همگان است.

دوم آن که سفارش می‌کند که اگر ایمان دارید، نسبت به گناه کار ترحم روا مدارید؛ زیرا ترحم به فرد مجرم هم‌چون مهر ورزی با حیوان درنده است؛ به ویژه این که آیه می‌فرماید:

«ان کنتم تؤمنون بالله...»

اگر به خدا و قیامت ایمان دارید..»

آثار شوم زنا

پیش‌تر گفته شد: یکی از گناهان عمده و بسیار شنیعی که جوامع بشری را فراگرفته است، عمل زناست. در این آیات، خداوند در نهایت شدت، این عمل را سرزنش کرده تا جایی که می‌فرماید: اگر ایمان به خدا و آخرت آورده‌اید، در اجرای حد بر زناکاران

ترحم به خود راه ندهید. قرآن کریم می‌فرماید: حتی به زنا نزدیک نشوید، فکر گناه را هم نکنید و از مبادی شوم و پلید این عمل هم پرهیز داشته باشید؛ زیرا چنین فکر و عملی، از نظر فردی و نیز در بعد اجتماعی، آثار مخرب و وحشت‌ناک دنیوی و حرمان و عذاب شدید اخروی دارد. این گناه نافرجام باعث حرمان و نابودی می‌شود و در صدر گناهان بزرگ قرار دارد تا جایی که شریعت برای بعضی از اقسام آن مجازات قتل را تعیین نموده است.

هم‌چنین در روایات بسیاری، برای زنا آثار شومی چون فقر و تنگ‌دستی، زود پیری، زود میری، افزایش مرگ‌های ناگهانی، قطع برکات الهی و زلزله و انواع بلاهای طبیعی و غیر طبیعی در جامعه‌ای که زنا در آن صورت می‌گیرد، عذاب سخت در برزخ و گرفتاری در آتش خشم الهی و... بر شمرده شده است که ما به چند نمونه اکتفا می‌کنیم؛

عن ابی عبدالله، عن ابيه عليهما السلام قال: «للزانی ستّ خصالٍ ثلاثٌ فی الدنیا و ثلاثٌ فی الآخرة؛ اما الّتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه و یورث الفقر و یعجلّ الفناء و اما الّتی فی الآخرة فسخط الرّبّ و سوء الحساب و الخلود فی النار؛^(۱)

امام صادق علیه السلام از پدر خویش امام باقر علیه السلام حکایت می‌کند که آن حضرت فرمود: زنا شش پیامد ناشایست و ناگوار به دنبال دارد که سه پیامد آن در دنیا و سه اثر دیگر آن در آخرت ظاهر می‌شود. در دنیا، جلا و نشاط صورت را می‌برد [آبروی فرد را می‌ریزد] و فقر را به ارمغان می‌آورد و مرگ و نابودی زناکار را نزدیک می‌سازد؛ و اما در آخرت، ناخشنودی خداوند، سختی حساب و ماندگاری ابدی در آتش را در پی دارد.»

در این روایت به جهاتی چند اشاره شده است:

(الف) آثار وضعی این معصیت پلید چنان مداوم و طولانی است که در صورت عدم توبه تاقیامت و دوزخ ماندگار است.

(ب) مواردی که این روایت برای آثار این گناه برمی شمارد، همگی حکایت از وقوع خارجی این آثار دارد که به‌طور گوناگون ظاهر می‌گردد.

(ج) این گناه چهره و صورت فرد را چنان بی‌روح، بی‌نشاط و دور از روشنایی و صفا می‌سازد و او را در جامعه به واسطه‌ی بروز حوادث، ناخودآگاه بی‌حرمت و حیثیت می‌گرداند که فقر و نابودی او در دنیا و حرمان اخروی‌اش را در پی دارد.

(د) باید در مقام خود تحقیق شود که چرا این گناه چنین آثاری دارد و چگونه می‌شود که موجب هلاکت و فقر و بی‌حیثیتی فرد می‌گردد. چه خوب است تناسب این امور با این عمل پی‌گیری شود تا روشن شود همان‌طور که زهر یک مار فرد را می‌کشد یا ممکن است نیش عقرب کسی را از پا در آورد، گناهان و به ویژه این گناه، آثار عام و خاص خود را دارند و از عوارض شوم آن‌گریزی نیست و ممنوعیت دینی از سرامتنان و لطف و برای سلامت و سعادت افراد است؛ نه این که صرف اعتبار و جعل حکم شرعی باشد.

عن الفضیل، عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: «فی الزنا خمس خصال: یذهب بماء الوجه و یورث الفقر و ینقص العمر و یسخط الرحمن و یخلد فی النار نعوذ بالله من النار؛^(۱)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زنا پنج پیامد منفی و ناگوار دارد: صفای چهره [و آبروی فرد] را بر باد می‌دهد، موجب فقر می‌شود، از عمر

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۹.

می‌کاهد، خشم خداوند مهربان را در پی دارد و صاحب خود را در آتش ابدی ماندگار خواهد کرد. به خدا پناه می‌بریم از آتش!»

چیزی که در این حدیث باید مورد اهتمام قرار گیرد و آن را از روایت پیشین متمایز می‌سازد، جمله‌ی «نعوذ باللّه من التّار» است که به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌شود. هر کسی آثاری را که در این دو روایت مطرح شده است - چون فقر و نابودی و بی‌حرمتی در میان مردم - به خوبی می‌فهمد و از احتمال وقوع آن برای خود هراسان می‌شود، ولی ممکن است بسیاری از افراد هنگام شنیدن آثار شوم این گناه در آخرت تحریک و انفعال نپذیرند و از آن هراسان نگردند که حضرت به لسان عموم - که خود ایشان را هم در بر می‌گیرد - می‌فرماید: «به خدا پناه می‌بریم از آتش دوزخ!» پس باید این حقیقت در نظر آدمی باشد که وقتی مقام عصمت کبریٰ چنین می‌فرماید، دیگران باید در پی چاره برای خود باشند و نه به این عصیان بزرگ نزدیک شوند و نه آتش قهر الهی را کوچک شمرند.

عن ابی عبدالله قال: قال یعقوب لابنه: «یا بنی! لاتزن فانّ الطّائر لو زنا لتتأثر ریشه؛^(۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یعقوب علیه السلام به فرزند خویش فرمود: پسر من! از زنا پرهیز که اگر پرنده‌ای زنا کند، بال و پرش خواهد ریخت.»
در این حدیث دو امر مهم وجود دارد:

یک. حتّی حیوانات هم بی‌حکم و قانون نیستند و طبیعت و عالم حیوانات در میان خود، میزان و ملاکی دارند؛ به طوری که حیوان هم در صورت تخلف از این موازین به مشکلاتی تا سر حدّ نابودی دچار می‌شود.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۸.

دو. در میان تمام آثار زنا یک اثر علّت دیگر آثار می باشد و آن این است که زنا از هر کس روی دهد، حتّی حیوان، برایش نابودی و هلاکت به بار می آورد تا جایی که اگر پرنده ای هم این عمل غیر طبیعی و ناهنجار را مرتکب شود، نابود می گردد. البته این بیان منافاتی با عدم تکلیف حیوانات ندارد؛ زیرا هر چند حیوانات چون انسان تکلیفی ندارند، ولی به طور قطع دارای میزان و ملاک هایی متناسب با خود هستند.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «اشتدّ غضب الله علی امرأةٍ ادخلت علی

اهل بیتها من غیرهم فاکل خیراتهم و نظر الی عوارتهم؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: خشم خداوند شدّت می یابد بر زنی که بیگانه ای را بر

اهل خانه وارد کند که از روزی آنان بخورد و با نگاه حرام به دخترانشان نظر افکند.

از این نقل چند نکته به دست می آید:

الف) زنی که نامحرم خیانت کاری را به محیط زندگی خود وارد می کند، مورد غضب پروردگار قرار می گیرد.

ب) نمونه ی یک فرد خیانت کار این است که از امکانات یک خانواده استفاده کند و چشم و دل بد و ناسالم نسبت به آن ها داشته باشد.

ج) غیرت و غضب الهی همان طور که در چنین زمینه ی آلوده ای فعلیت می یابد، در مصادیق دیگری از گناهان هم فعلیت پیدا می کند. انسان باید در هر صورت از غیرت و خشم شدید حق تعالی غفلت نداشته باشد؛ چرا که نمی داند در کدام معصیت، غیرت بی مانند الهی فعلیت می یابد و قهر شدید حق او را فرا می گیرد.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: وجدنا فی کتاب علی علیه السلام قال رسول

الله صلی الله علیه و آله: «اذا کثر الزّنا من بعدی کثر موت الفجأة»؛^(۲)

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۳.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۴۱، ح ۴.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بعد از من هرگاه زنا زیاد شود، مرگ ناگهانی فراوان می‌شود.»

این حدیث که در جوامع روایی شیعه و اهل سنت به طور متعدد یافت می‌شود، حکایت از واقعیتی خارجی دارد که در دو عنوان مطرح می‌شود: نخست این که زنا دارای آثار قطعی و خارجی است؛ دوم این که این عمل هلاکت افراد را به دنبال دارد؛ چنان‌که می‌فرماید: هنگامی که بعد از من زنا فراوان شود، مرگ‌های ناگهانی - مثل: سگته، بیماری‌های قلبی، تصادف و وقایع ناگهانی دیگر - زیاد خواهد شد.

گرچه هر سگته و یا بیماری‌های ذکر شده به‌طور لزوم به معنای اهل زنا بودن افراد نمی‌باشد، ولیکن کثرت زنا در جامعه، به‌طور قهری منجر به کثرت این بیماری‌ها می‌شود؛ که امروزه کثرت زنا و سگته، تحقق فراوانی دارد و این دو با هم دارای ملازمه‌ای هستند، و این خود از اخبار غیبی است و وقوع آن حکایت از «مغیبات» و پیش‌گویی‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌کند. حال ضرورت دارد که برای کشف رابطه و ملازمه‌ی این دو امر کوشش و تحقیقات جدی به عمل آید تا عمق آگاهی حضرات معصومین علیهم السلام از حقایق، تا اندازه‌ای آشکار شود که در جلد‌های بعدی به این رابطه و ملازمه‌ی آن اشاره خواهد شد.

قال ابو ابراهیم علیه السلام: «اتق الزنا فانه يمحق الرزق و يبطل الدین؛^(۱)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: از زنا دوری کن که روزی را نابود می‌کند و دین را از بین می‌برد.»

این روایت نیز از نابودی سخن می‌گوید: نابودی رزق و روزی و نابودی دین. باید دانست در زنا ماجرا تنها به از بین رفتن دین زناکار ختم نمی‌شود، بلکه وقتی این عمل

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۱، ح ۲.

خانمان برانداز ائتفاق می افتد، حیثیت مردم و موقعیت عملی دین در مخاطره قرار می گیرد.

عن محمد بن مسلم، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «ثلاثة لا يكلمهم الله ولا يزكّيهم و لهم عذاب اليم منهم المرأة تؤطى فراش زوجها؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند در قیامت با سه کس سخن نمی گوید و آنان را از گناه پاک نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی است. یکی از آن سه، زن شوهر داری است که با مردی بیگانه ارتباط جنسی داشته است.»

سخن نگفتن حق با بنده‌ی خود و نبخشیدن او و عذاب کردنش، از شدت حرمان آن بنده حکایت می کند. روایت یکی از موارد این حرمان را عنوان می کند که در آن چند چهره از پلیدی وجود دارد: زنی که شوهر داشته باشد و به خیانت، حریم عفاف خود را دریده و با بیگانه هم بستر شود، منتهای خیانت و پلیدی خود را نشان داده است. مردی هم که در حریم دیگری وارد می شود، همانند او آلوده و خیانت کار خواهد بود. افرادی که حریم دیگران را می درند و به آن وارد می شوند و یا بیگانه‌ای را به حریم خود راه می دهند، از مکافات عمل خود و آثار قهری و وضعی آن در دنیا و آخرت گریزی نخواهند داشت و به طور حتم سرنوشت شوم، فلاکت و حرمان را آشکارا خواهند دید.

عن علی بن سويد قال: قلت لابی الحسن علیه السلام: «أنتی مبتلی بالنظر الی المرأة الجميلة فيعجبني النظر اليها فقال لی: یا علی! لا بأس اذا عرف الله من یتیک الصدق و ایاک و الزنا فانّه یمحق البرکة و یهلك الدین؛^(۲)

علی بن سويد گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: [به اقتضای موقعیت شغلی یا...] پیش می آید که چشمم به زنان زیباروی می افتد و گاهی نگاه به آنان مرا به اعجاب و تحسین وامی دارد. حضرت در پاسخ من فرمودند: ای علی! وقتی که خدا نیت پاک تو را

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۳، ح ۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۶.

در این نگاه بدانند، اشکالی ندارد، لیکن از زنا پرهیز که برکت را می‌برد و دین را تباه می‌سازد.»

این روایت بیان کریمانه‌ای دارد که سرشار از حکمت و عطف است؛ زیرا حضرت در پاسخ به آن مرد چند امر را در یک نگاه مطرح می‌سازد:

- امام علیه السلام نگاه کردن به زن‌ها را به آن مرد نسبت نمی‌دهد، با آن که از بیان مرد استفاده می‌شود که به دلیل نوع شغلش به زن‌ها زیاد نگاه می‌کرده است.

- حضرت علیه السلام زمینه‌های بدبینی را نسبت به مرد در کلام مطرح نمی‌کند و با وجود نگاه‌های زیاد مرد به زن‌ها، نسبت گناه به او نمی‌دهد.

- امام علیه السلام برای این که بار آن مرد سنگین نشود، حکم دشواری چون عدم صحت رؤیت و نگاه کردن به زن‌ها را پیش پای او نمی‌گذارد و به او نمی‌فرماید که باید به طور کلی نگاه به زن‌ها را کنار بگذارد، ولی با این همه، اهتمام به پرهیز از نگاه شهوت‌آلود به زن‌ها و احتیاط در این مورد را به مرد گوش زد می‌کند - توصیه به پرهیز از زنا در بحث نگاه به زن‌ها، مربوط به زنای چشم و نگاه شهوت‌آلود می‌باشد - و به طور مشروط می‌فرماید: «اگر صدق و صفا و سلامت رؤیت و نگاه تو نزد خدا مشهود باشد، مانعی ندارد؛ اگرچه باید از گناه پرهیز کامل داشته باشی.»

- از پرسش و پاسخ به خوبی روشن می‌شود که زن و مرد مانند «جن و بسم الله» نیستند که بگوئیم: باید از یک‌دیگر بگریزند و تنها در قالب محرّمیت و محیط خانوادگی با هم ارتباط داشته باشند. حضرت با چه دید بازی می‌فرماید: «اگر دارای صدق هستی، رؤیت مکرر و قهری، اشکالی ندارد»، با آن که مرد می‌گوید: «از دیدن زیبارویان حالت اعجاب و تحسین به من دست می‌دهد»؛ پس زن و مرد می‌توانند در محیط اجتماعی و زمینه‌های شغلی بدون قصد ناشایست و به‌طور عادی با یک‌دیگر ارتباط سالم و قهری داشته باشند و جدا سازی زنان از مردان، هم‌چون اختلاط و بی‌بندوباری آنان، اساس

صحیح علمی و دینی ندارد.

- حضرت با آن که نسبت به چنین برخوردهایی، دیدی باز ارایه می‌کند، به آن فرد در مورد زمینه‌های احتمالی گناه هشدار می‌دهد؛ زیرا گرچه ارتباط و هم‌راهی در امور و کارهای اجتماع برای زن و مرد یک ضرورت است، ولی نباید از هواهای نفسانی و زمینه‌های شیطانی غفلت داشت؛ چنان‌که احتیاط و پرهیز و وقار و متانت در این‌گونه روابط، شایسته‌ی مؤمنان و یک جامعه‌ی دین‌مدار است.

- در نهایت حضرت به آثار وضعی و قهری زنا اشاره می‌کند که همان نابود سازی و حرمان مادی و معنوی است و می‌فرماید: «این گناه برکت را از زندگی و حیات را از دین می‌برد.»

- وقتی حضرت می‌فرماید: «اِیَّاک و الزَّنا» تنها این نیست که مرحله‌ی آخر زنا در نظر ایشان باشد، بلکه با توجُّه به مقابله‌ی «لَا بُاسَ بِالنَّظَرِ» به این مرحله از زنا که نگاه و دیدن شهوت آلود با چشم است نیز پرهیز می‌دهد؛ زیرا این امر هم به قدر خود برکت زندگی و نورانیّت دین را می‌برد.

- می‌تواند مراد از زنا همان زنای آمیزشی باشد که در این صورت، روایت از هوشیاری و هشدار معصوم حکایت می‌کند که مواظب باش این نگاه به آن جا ختم نشود و همین حالا ریشه را قطع کن.

حقیقتی که قابل کتمان نیست و از بیان حضرت به دست می‌آید، این است که چشم برای دیدن است و هر چهره و صورتی، دیدنی است. تنها نوع دیدن، مقدار آن و نیّت و برداشت افراد متفاوت است. اگر دیدن به حدّ شرعی و یا در ظرف ضرورت بوده و سلامت نفس و نیّت پاک هم در میان باشد، مشکلی در دیدن نیست. در مقابل، اگر نیّت پاک و سلامت نفس در کار نباشد، هر دیدنی آلودگی به بار می‌آورد؛ پس روابط سالم اجتماعی را نمی‌توان با بند و بست‌های جداری و ارعاب‌های دستوری، سامان بخشید،

بلکه باید با رفع کمبود و مشکلات و با تربیت و آموزه‌های فرهنگی صحیح زمینه‌های درست‌اندیشی و سلامت نفسانی را در جامعه گسترش داد.

چیزی که پیرو این اصل به ذهن می‌آید، این است که اگر نگاه، مشکل شرعی باشد، با تحقق دیدن، ذهن آدمی به‌طور ناخودآگاه در مورد چهره‌ی دیده‌شده تحلیل و مقایسه دارد. در این حال، زشتی و زیبایی از جهات فراوان در ذهن تداعی می‌شود و مرد را هم چون زن مشغول می‌دارد و خلاصه دیدن بی‌انعکاس و مقایسه ممکن نیست. این جاست که حضرت می‌فرماید: «این یک واقعیت است و اگر نیت پاک و صدق دل در میان باشد، اشکالی ندارد.»

اگر در این رویت‌ها آلودگی، تحریک، شهوت و توهّمات شیطانی پیش نیاید، این توجهات و مقایسه‌ها و مانند آن طبیعی است و مشکلی ندارد. تنها سفارش، صدق دل و پرهیز از گناه است که امر دیگری است و باید نسبت به آن توجه کامل داشت.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: «الا اخبرکم بکبر الزّنا؟ قالوا: بلی. قال: هی امرأةٌ تؤطّی فراش زوجها فتأتی بولدٍ من غیره فتلزمه زوجها فتلک الّتی لا یکلمها الله و لا ینظر الیهما یوم القیامة و لا یزکّیها و لها عذابٌ الیم؛^(۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آیا می‌خواهید شما را از بزرگ‌ترین زنا خبر دهم؟ گفتند: آری. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: زن شوهر داری که دیگران را به حریم خلوت خویش راه دهد و از مردی جز شوهر، فرزندی به دنیا آورد و او را به گردن شوهر بیندازد. چنین فردی است که خداوند در قیامت با او سخن نخواهد گفت، بر وی نظر رحمت نخواهد افکند، او را از گناهان پاک نخواهد کرد و

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۳، ح ۲.

عذابی بس دردناک در انتظار اوست.»

چیزی که در این روایت باید مورد توجه باشد، صرف زنا نیست، بلکه سخن از زنا بزرگ در میان است و آن زنا بزرگ زن شوهر داری است که افزون بر این آلودگی و خیانت، نتیجه‌ی عمل کثیف دیگری را به دوش شوهرش می‌اندازد. چنین برخوردی حکایت از پستی و سستی ایمان زن دارد تا جایی که می‌فرماید: این فرد، دیگر مورد توجه حق قرار نمی‌گیرد و راه هدایت بر او سخت بسته می‌شود و عذاب دردناکی در قیامت خواهد دید.

عن نعمان الرّازی قال. سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: «من زنى خرج من الايمان....الخبر؛^(۱)

نعمان رازی می‌گوید: امام صادق عليه السلام بارها می‌فرمودند: کسی که زنا کند، از ایمان خارج می‌شود.»

مراد این بیان این است که زنا، ایمان فرد را می‌رباید و یکی از آثار آن ایمان‌زدایی است؛ هم‌چنان‌که فرد مؤمن هرگز تن به چنین گناهی نمی‌دهد، مگر آن که ایمان کسی سست و ضعیف باشد.

عن امیر المؤمنین عليه السلام: «ما زنى غیورٌ قطّ؛^(۲)

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: جوان مرد هرگز زنا نمی‌کند.»

غیر، تغییر و تغییر، همگی هم خانواده‌ی غیرتند که دگرگونی و جبهه‌گیری در مقابل ناخوش آیندی هاست. افراد آلوده، سست، بی‌محتوا، از خود بریده و دور از عقاید و بی‌هویت، باطنی بی‌روح و دلی بی‌صفا و نهادی سرد و روانی خشکیده دارند. صاحبان حب و محبت و دل‌داران با حرارت و اهل حقیقت و باطن که دارای حکمت و

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۶۶.

شجاعتند، هرگز در مقابل ناخرسندی‌ها بی‌تفاوت و بی‌تحرک نخواهند بود. فردی که حیات و حرارت دارد، در مقابل ناملايمات آرام نمی‌ماند و برخورد و دگرگونی مناسب نشان می‌دهد. این دگرگونی اگر هم‌راه اندیشه و درایت باشد، شجاعت است و صاحب شجاعت هم دارای غیرت است؛ بنابراین، غیرت از صفات عالی کمال است و فردی دارای آن است که درایت و شجاعت هم داشته باشد وگرنه در جهت عکس تغریط و بی‌روحي، افراط و خشونت و تهوّر و بی‌باکی قرار دارد.

مؤمن، غیور است و غیرت از صفات ذاتی حضرت حق می‌باشد. غیرت لازمی ایمان است و فتوّت و جوان‌مردی را هم‌راه دارد؛ همان‌طور که گناه و پلیدی و زنا و خیانت، آلودگی‌های دل بی‌غیرت است. چنین امراضی در حریم دل انسان باغیرت یافت نمی‌شود و افراد زناکار از فتوّت و جوان‌مردی و غیرت بی‌بهره‌اند؛ چنان‌که حضرت می‌فرماید: فرد باغیرت که صاحب پاکی و نجابت است، هرگز چنین آلودگی‌هایی پیدا نمی‌کند؛ هم‌چنان‌که نسبت به حضرت حق فرمودند: خداوند غیور است و در مقابل زشتی‌ها، بی‌تفاوت نیست، که غیرت در مقابل انحراف از نظام احسن آفرینش، از همه‌ی موجودات، حق است که غیرت غیور نمودی از غیرت اوست.

و فی روایة صفوان قوله ﷺ: «اذا فشا الزّنا ظهرت الزّلزلة»^(۱)

امام صادق علیه السلام از قول جدّ بزرگ‌وارش پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که زنا در میان مردم آشکار، عادی و فراوان شود، زلزله پدید می‌آید. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، از آثار وضعی زنا حرمان و هلاکت است و روایات، نابودی، کوتاهی عمر و مرگ‌های ناگهانی، مثل سگته را از آثار آن شمردند. در این روایت نیز زلزله مطرح می‌گردد که از عوارض قهری این گناه می‌باشد. نتیجه آن که از

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۳.

سکته و نابودی فرد تا زلزله که ممکن است نابودی عمومی را در پی داشته باشد، لازمه‌ی طبیعی این گناه ویران گر است.

قال النبی ﷺ: «لن يعمل ابن آدم عملاً اعظم عند الله عز وجل من رجل قتل نبياً او هدم الكعبة التي جعلها الله عز وجل قبلة لعباده و من افرغ ماءه في امرأة حراماً»^(۱)

پیامبر ﷺ فرمودند: در پیش‌گاه خداوند، آدمی هرگز گناهی بزرگ‌تر از کشتن یک پیامبر و خراب کردن کعبه - که خدا آن را قبله‌ی بندگانش قرار داده - و زنا انجام نداده است.»

در این روایت عمل زنا کنار بزرگ‌ترین گناه ممکن قرار گرفته است: فردی که پیامبری را بکشد یا کعبه را خراب کند و یا مرتکب زنا شود. روایت، بی آن که مقصودش از زنا، زنا بزرگ باشد - که مربوط به زن شوهر دار است - یا عنوان «زنا بزرگ» را به کار برد و یا بگوید: زنا بزرگ است که هم‌راه با خیانت و پنهان کاری است، می‌گوید: چنین عملی بزرگ‌ترین گناه نزد خداست و این شدت انزجار دین را از این عمل پدید می‌رساند؛ همان طور که در روایات دیگر نسبت به این امر، عناوینی از قبیل بزرگ‌ترین گناه، بزرگ‌ترین گناه بعد از شرک به خدا و شدیدترین گناه به کار رفته است.

البته ممکن است عناوینی چون

«من افرغ ماءه في امرأة حراماً»^(۲)

یا

«من نطفة حرام وضعها امرؤ في رحم لا تحل له»^(۳)

کنایه و استعاره از زنا بزرگ است که موجب انعقاد نطفه‌ی حرام و تولد حرام‌زاده

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۲. ۲- همان.

۳- همان ص ۳۴۵.

می‌شوند و چنین عملی در هر صورت از مکافات و گرفتاری‌های دنیا و عذاب آخرت به دور نخواهد بود. آیا به راستی این گونه است که عمل زنا هم‌چون از بین بردن سلامت جامعه و افراد است و این عمل است که با تحقق خود آثار و خیرات پیامبران و کعبه‌ی عبادت را نابود می‌سازد؟

عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لاتزنوا فیذهب الله لذّة نساءکم من اجوافکم و عقّوا تعفّت نساؤکم؛ انّ بنی فلان زنوا فزنت نساؤهم»^(۱)

امام علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: زنا نکنید تا خداوند لذّت کام‌یابی از همسرانتان را از دل‌های شما نگیرد و عقّت و ورزید تا زنانتان عفاف پیشه‌کنند. همانا فرزندان فلان قوم زناکار شدند، در نتیجه زن‌های آنان هم زنا دادند.

این روایت با ظرافت خاصی چنان پرده از واقعیت‌های تاریخی و علمی - روانی بر می‌دارد که هر غافل و ناآگاهی را بیدار می‌سازد که به نکاتی از آن اشاره می‌شود:

الف) می‌فرماید: به عمل پلید زنا آلوده نشوید؛ زیرا چنین کاری چون به حرام است، لذّت کام‌یابی از همسر حلال را از دل بیرون می‌برد و انسان را نسبت به او بی‌تفاوت و حتی بی‌غیرت می‌کند؛ هم‌چنان‌که زناکار به تدریج به حرام تمایل بیش‌تری نشان می‌دهد و از همسر خود دل‌سیر می‌شود، به‌طور قهری همسر او نیز آرام‌آرام از او بریده و دل‌سرد و ناامید می‌شود و سرانجام، کار او نیز به حرام و زناکشیده می‌شود.

ب) حقیقت چهره‌ی طبیعت این است که تمام موجودات هستی و کردار آدمی آثار و لوازم خاصّ وجودی خود را دارند و هر یک از موجودات در ظرف ارتباط با دیگر اشیا، فعّالند و بر آنها اثر وجودی دارند و اثر وجودی می‌پذیرند؛ چنان‌که در این جا

حضرت می‌فرماید: پاکی پیشه کنید تا زنانتان پاک بمانند و اگر شما خود را به گناه آلوده کنید، به طور حتم زنانتان آلوده می‌شوند و این امر از قوانین طبیعت است؛ همان طور که از یک واقعیت تاریخی هم مثال می‌آورد که «بنی فلان» چنین کردار ناشایستی داشتند و زن‌هایشان هم به همین گناه آلوده شدند. بنی فلان خود ماجرای دارد که اکنون در مقام بیان آن نیستیم.

ج) پس بر اساس یک ارتباط و موازنه‌ی مستقیم منطقی می‌توان نتیجه گرفت همان‌طور که سلامت و سعادت مرد در گرو سلامت و سعادت زن می‌باشد، سلامت زن‌ها هم در گرو سلامت و سعادت مردهاست. البته نقش عمده در چنین رابطه و توازنی با مرد است که می‌تواند در محیط خانواده و اجتماع تأثیر شایانی داشته باشد.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: «كذب من زعم انه ولد من حلالٍ و هو یحبّ الزّنا» (۱)

حضرت علی علیه السلام فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند حلال‌زاده است، در حالی که زنا را دوست دارد.»

این حدیث دارای نکات برجسته‌ای است که به طور خلاصه بیان می‌شود:
الف) امام علیه السلام به این حقیقت روان‌شناختی و وراثتی توجه دارد که: صفات و ویژگی‌های پدر و مادر و یا دیگر خویشان بر اساس وراثت به فرزندان منتقل می‌شود؛ چه صفت‌های خوب و شایسته باشد یا کجی‌ها و کاستی‌ها.

ب) در این حدیث سخن از عمل زنانیست، بلکه دوست داشتن آن مطرح است؛ چه فرد آن را انجام دهد یا ندهد؛ زیرا ممکن است کسی این عمل را انجام داده باشد و از آن نگران و آزرده باشد و فردی دیگر انجام نداده باشد، ولی دوست داشته باشد که چنین

عملی را انجام دهد؛ پس ملازمه‌ای میان انجام و دوست داشتن یا انجام ندادن و انزجار نیست. می‌شود کسی این عمل را انجام دهد و حبّ چندانی به آن نداشته باشد و کسی آن را انجام نداده باشد و در دل او تمایل بسیاری به انجام آن باشد. این جاست که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: چنین فردی آلودگی وراثتی دارد و ممکن نیست حلال زاده باشد، بلکه اگر کسی بگوید: من از نطفه‌ی حلال تولّد یافته‌ام و چنین عملی را دوست داشته‌ام، دروغ می‌گوید؛ زیرا مناسبت‌ها، آثار خاصّ خود را دارد.

(ج) با توجه به این که مشخصات ظاهری افراد ممکن است با واقعیت متفاوت باشد، چگونه کسی می‌تواند بگوید: از نطفه‌ی حلال یا حرام هستم و یا نیستم؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: این بیان حضرت علیه السلام واقعیت را بی‌سند و شناسنامه‌ارایه می‌کند که اگر کسی از این کار لذّت می‌برد و از یاد آن خرسند می‌شود، گرفتار است و گرنه خیر. البته این بیان در ظرف اقتضاست و علیّت ندارد؛ زیرا ممکن است فردی بر اثر تربیت یا محیط از این عمل بدش بیاید، ولی آلوده باشد و یا کسی از آن خوشش بیاید و آلوده نباشد؛ زیرا آثار تربیت و محیط کم‌تر از عوامل وراثتی نیست. عن الثّبی صلی الله علیه و آله انه قال: «انّ الزّناة یعرفون بتتن فروجهم یوم القیامة»^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا زناکاران در روز قیامت از بوی بد و متعفنّی که دارند، شناخته می‌شوند.

«تتن» و بوی تعفنّ زناکاران، از آثار وضعی عمل آنهاست که آدمی در دنیا به واسطه‌ی غفلت و عدم استجماع مشاعر و حواس، آن را در نمی‌یابد و گرنه اولیای الهی همین بوی تعفنّ اخروی را در دنیا احساس می‌کنند و از آن آزرده می‌شوند.

فی حدیث مناهی النبوی ﷺ: «الا و من زنی بامرأة مسلمة او یهودیة او نصرانیة او مجوسیة حرّة او امة ثم لم یتب منه و مات مصرّاً علیه فتح الله له فی قبره ثلث مائة بابٍ تخرج منها حیّاتٌ و عقارب و ثعبان النار فهو یحترق الی یوم القیامة، فاذا بعث من قبره تأذی الناس من نستن ریحہ فیعرف بذلك و بما کان یعمل فی الدار الدنیا حتّی یؤمر به الی النار، الا و انّ الله حرّم الحرام و حدّ الحدود فما احدٌ اغیر من الله عزّوجلّ و من غیرته حرّم الفواحش؛^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آگاه باشید! کسی که با زن مسلمان یا یهودی یا مسیحی و یا مجوسی زنا کند - چه آن زن آزاد باشد یا بنده - و از آن توبه نکند و در حالی که به این گناه عادت کرده است بمیرد، خداوند سیصد در بر قبر او می‌گشاید که از آن مارها و عقرب‌ها و ازدهای آتشین وارد می‌شوند و تا روز قیامت در آتش می‌سوزد. هنگامی که از قبر برانگیخته شود، مردم از بوی بد و متعفن او اذیت می‌شوند و بدین ترتیب آن فرد با عمل زشت خود که در دنیا انجام می‌داده و چنین اثری دارد، شناخته می‌شود تا این که داخل جهنم شود. آگاه باشید! همانا خداوند حرام را حرام کرده و حدود را وضع نموده است؛ زیرا هیچ کس از خداوند غیرت مندتر نیست و به همین علت فحشا و پلیدی را حرام کرده است.»

در این حدیث شریف که از مناهی پیامبر ﷺ و اموری است که ایشان به ترک آن هشدار داده است، جهات عمده و مهمی آشکار است که به طور خلاصه عنوان می‌شود: الف) این روایت در حرمت زنا و ممنوعیت آن تفاوتی میان زن مسلمان یا یهودی و مسیحی که دارای کتاب آسمانی اند و یا زنی که احتمال دارد از اهل کتاب باشد - چون زرتشتی - نمی‌گذارد؛ هرچند از این بیان روشن می‌گردد که موضوع زنا، موحد و اهل

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۱.

کتاب است و زن کافر غیرکتابی حتی حرمت و حریم عفاف‌ی یک انسان را نداشته و آمیزش با آن در حکم آمیزش با حیوانات خواهد بود.

ب) این که برخورد مسلمان با زن کافر در رؤیت و نگاه یا امر نکاح چگونه است، امری است که اکنون در پی بیانش نیستیم، ولی به طور خلاصه باید گفت: نگاه به اندام و موی چنین زنی اگر هم راه با تحریک شهوت و قصد لذت و هوای نفس نباشد، اشکال ندارد؛ زیرا کفار حریمی ندارند تا حرمتی داشته باشند. در مورد نکاح با آن‌ها هم باید گفت: ازدواج با آن‌ها به صورت نکاح دائم باطل است و ازدواج با زن یهودی و مسیحی تنها به طور موقت جایز است.

ج) پیامبر ﷺ مکافات شدید را برای افرادی مطرح می‌کند که توبه نکنند و اصرار بر ارتکاب گناه داشته باشند که فهم مکافات آن هم در خور ادراک افراد عادی نیست: سیصد در که از آن‌ها مارها، عقرب‌ها و اژدهای آتشی سر بر می‌آورند و در برزخ تاقیامت او را می‌سوزانند.

د) حدود الهی و حلال و حرام شریعت، احکامی حقیقی است که اسرار آن جز در تیر رس حق تعالی نیست و تنها آفریننده‌ی عالم است که می‌تواند حدود آفریده‌های خود را مشخص نماید و بر این اساس است که آدمی باید نسبت به حدود الهی و احکام دینی و رعایت آن‌ها اهتمام کامل داشته باشد و در این مورد سهل انگاری نرزد.

ه) در این بیان سخن از غیرت حق پیش می‌آید و می‌فرماید: خداوند از غیرتش زشتی‌ها را حرام نمود و کسی از خدا غیرت مندتر نیست. غیرت الهی در پی نفی بدی‌هاست و آدمی باید نسبت به ارتکاب بدی‌ها، غیرت الهی را ملاحظه نماید که عذاب و حرمان ابدی، مکافات ناگزیر است.

از تمام آیات و روایات مربوط به زنا به خوبی، زشتی و پلیدی آن ظاهر می‌گردد تا جایی که مؤمنان و افراد خوش طینت، حتی به آن نزدیک نمی‌شوند و کسانی به این

پلیدی تن می دهند که آلودگی در جانیشان ریشه داشته و مشکلات نفسانی دارند. این گناه یکی از ارکان زشتی ها و پلیدی هاست که باید جامعه، نظام و افراد در جهت نفی و نابودی آن به طور صحیح و منطقی بکوشند.

و: لواط؛ هم جنس آمیزی مردان

لواط، آمیزش مرد یا پسر با هم جنس خود هم راه با دخول می باشد. این واژه از عمل قوم حضرت لوط گرفته شده و کثیف ترین رابطه ی جنسی است و حرمت آن از ضروریات دین می باشد. آیات و روایات فراوانی با بیانات گوناگون در مذمت این گناه پلید وارد شده است که به شماری از آن ها اشاره می شود.

حضرت لوط عليه السلام از انبیای عظام است که قرآن می فرماید:

«و لوطاً آتیناه حکماً و علماً»^(۱)

(و به لوط حکم و دانش دادیم) و

«انّ لوطاً لمن المرسلین»^(۲)

(همانا لوط البته از پیامبران مرسل است) و نسبت به مرسلین می فرماید:

«و سلامٌ علی المرسلین»^(۳)

(درود و سلام بر پیامبران مرسل) و قوم لوط مردمی جاهل، متجاوز، بی منطق و آلوده بودند. اکنون در ابتدای بحث، گفت و گویی از این قوم با نبی خود را از قرآن مجید حکایت می کنیم:

«و لوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احدٍ من العالمین

انکم لتأتون الرجال شهوةً من دون النساء بل انتم قومٌ مسرفون و ما کان

۱- انبیاء/ ۷۴.

۲- صافات/ ۱۳۳.

۳- صافات/ ۱۸۱.

جواب قومه الا ان قالوا اخر جوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون؛^(۱)

به خاطر آوردن لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا شما این عمل بسیار زشت - لوط - را انجام می‌دهید در حالی که هیچ یک از عالمیان پیش از شما به سراغ آن نرفته است؛ آیا شما از روی شهوت به جای زنان به سراغ مردان می‌روید؛ حَقّاً شما گروه تجاوزکار و منحرفی هستید، ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند این‌ها را از شهر و دیار خود بیرون کنید که این‌ها مردمی هستند که پاک‌دامنی را می‌طلبند.»

«و لوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة و انتم تبصرون ائنکم لتأتون الرجال شهوةً من دون النساء بل انتم قومٌ تجهلون فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا ال لوطٍ من قریتکم انهم اناس یتطهرون؛^(۲)

و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت: «آیا شما به سراغ آن کار بسیار زشت - لوط - می‌روید در حالی که از آثار زیان‌بار آن آگاهید، آیا شما به جای زنان، در شهوت به سراغ مردان می‌روید، حَقّاً شما قومی نادان هستید، قوم او پاسخی جز این نداشتند که به هم دیگر گفتند خاندان لوط را از شهر و دیارتان بیرون کنید که این‌ها افرادی پاک‌دامن هستند و - از قماش ما نیستند -»

«اتأتون الذکران من العالمین و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قومٌ عادون قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین قال انی لعملکم من القالین ربّ نجنی و اهلی ممّا یعملون؛^(۳)

آیا از میان عالمیان فقط شما به سراغ جنس ذکور می‌روید و هم جنس‌بازی می‌کنید و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می‌کنید، حَقّاً شما قوم تجاوزگری هستید؛ گفتند: ای لوط اگر از این سخنان دست برداری، به یقین از

۲- نمل/ ۵۶- ۵۴.

۱- اعراف/ ۸۲- ۸۰.

۳- شعراء/ ۱۶۹- ۱۶۵.

بیرون‌شدگان خواهی بود؛ گفت: من دشمن سرسخت این عمل شما هستم، پروردگارا من و خاندانم را از آن چه این‌ها انجام می‌دهند رهایی بخش.»

این یازده آیه که تخاطب واحدی دارد، موقعیت حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام را با قومش مشخص می‌سازد که خلاصه‌ای از آن را از نظر می‌گذرانیم:

حضرت لوط این عمل کثیف را «فاحشه» می‌نامد که این کلمه، رکاکت و پلیدی عمل را به روشنی می‌رساند، آن هم با ذیل «و اتمم تبصرون»؛ چنان‌که خود می‌دانید. دیگر این که می‌فرماید: «هیچ کس پیش از شما چنین عمل زشتی را مرتکب نشده است»؛ همان‌طور که می‌فرماید: «امروز هم در دنیا تنها شما چنین عمل زشتی را مرتکب می‌شوید. شما به جای زنان مردها را برای ارضای شهوت بر می‌گزینید، بامردها آمیزش می‌کنید و زن‌ها را که مناسب شمایند و خدا برای شما قرار داده است، رها می‌کنید. من با شما سخت مخالفم. شما مردمان اسراف‌کار، نادان و تجاوزگری هستید.»

آن قوم در پاسخ به حضرت لوط گفتند: ای لوط! اگر از مخالفت با مادست‌برنداری، از شهر بیرون می‌شوی؛ هم‌چنین آن‌ها به هم می‌گفتند: باید خاندان لوط را از شهر بیرون کرد؛ زیرا آنان افرادی هستند که پاکی پیشه کرده‌اند و مانند ما آلودگی ندارند. آری، از این آیات به خوبی آشکار می‌شود که آن قوم چقدر مردم گم‌راه، آلوده و زورگویی بوده‌اند.

فرشتگان عذاب

«قال يا قوم هؤلاء بناتى هنّ اطهر لكم فاتقوا لله ولا تخزون فى ضيفى
اليس منكم رجلٌ رشيدٌ قالوا لقد علمت ما لنا فى بناتك من حقٍّ وانك
لتعلم ما نريد»؛^(۱)

«قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون واتقوا الله ولا تحزون قالوا و الم نهک
عن العالمین قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین.»^(۱)

در این شش آیه ورود ملائکه بر لوط و برخورد آن‌ها با آن حضرت و قومش مطرح می‌شود که بیانی کوتاه از آن را می‌آوریم:

ملائکه‌ی عذاب که حامل پیام نابودی آن قوم بدکردار بودند، هنگامی که بر جناب لوط علیه السلام وارد شدند، مردم و حتی لوط - بنابر ظاهر کلام الهی - توجه نداشتند که این هافرشته‌اند؛ به همین جهت هنگامی که مردم به قصد دست یافتن به ملائکه به دنبال آن‌ها آمدند، حضرت لوط علیه السلام به آن‌ها فرمود: «مرانزد میهمانانم خوار نسازید. این‌ها مهمان من هستند. از خدا بترسید. آیا در میان شما یک جوان مرد وجود ندارد؟! اگر شما می‌خواهید، این‌ها دختران من هستند که برای شما پاک‌ترند - در پیشنهاد دخترانش به آن‌ها، توصیه و تشویق به راه طبیعی آمیزش، موضوعیت دارد.»

آن‌ها در پاسخ گفتند: دختران تو به چه کار ما می‌آیند! تو خود می‌دانی که چه می‌خواهیم. مگر ما به تو نگفتیم که نباید مهمان داشته باشی و با کسی تماس بگیری. به هر حال منتهای پلیدی و ناجوان‌مردی آن‌ها و مظلومیت و پاکی و صداقت حضرت لوط علیه السلام از این گفت‌وگو آشکار می‌شود. حال، در این جا به جهاتی چند از ظرایف این آیات اشاره می‌شود:

الف) پیشینه‌ی این عمل کتیف و پلید به زمان حضرت لوط علیه السلام می‌رسد. مردها بر اثر عادت، بیماری، عدم دست‌رسی به جنس مخالف و یا ناتوانی جنسی در برابر زن، به هم‌جنس خود رو می‌آورند. این عمل گذشته از به‌هم‌ریزی طبیعت و مخالفت با فطرت انسانی، بروز امراض و آلودگی در دو طرف معصیت و آزار و اذیت یک‌دیگر، در هم

کوبی شخصیت مرد و تزلزل موقعیت زن است.

ب) چنین ارتكابی عملی جاهلانه، تجاوز به حریم انسان و زیان باری بانوان است که معادلات طبیعی اجتماع را به ناهنجاری‌های ظالمانه می‌کشاند.

ج) افرادی که به این عمل آلوده‌اند، دور از منش انسانی و برخورد سال‌مند و توان‌مندی‌های شخصی در آن‌ها به رکود کشیده می‌شود و پوچ و پوک و بی‌محتوا می‌گردند. آنان در درون خود هویت انسانی را از دست داده و تنها چون چارپایان و بدتر از چارپایان در پی هوس و غفلت عمر می‌گذرانند و خود نیز تباهی، پوچی و آلودگی خویش را باور دارند.

حق، خلقت را سالم و بی‌نقص و انسان را - که گل سرسبد هستی است - پاک، صاف، عزیز و ارزش‌مند آفریده، او را از کجی‌ها، کاستی‌ها و آلودگی‌ها پرهیز داده و به وی نسبت به طغیان و عصیان و حرمان هشدار داده است؛ چنان‌که در سوره‌ی بقره در یک مورد به طور خاص می‌فرماید: «از زنان در حال حیض و عادت دوری کنید و در زمان پاکی هم از زمینه‌های طبیعی و پاک و گوارای آنان بهره‌جوئید و حقیقت جان خود و نطفه را - که کیمیای هستی است - هدر ندهید.»^(۱)

بر همین اساس نزدیکی از پس با همسر نیز کراهت و در زمان عادت، کراهت شدید دارد و حتی برخی فقها به حرمت آن قائل شده‌اند. البته حکم به کراهت در صورت رضایت و عدم آزار زن و عاری بودن عمل از مفساد و امراض و زیان باری است و گرنه این عمل حرام می‌شود.^(۲)

۱- بقره/۲۲۲.

۲- فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین نساءکم حرث فأتوا حرثکم انی شتم و قدّموا ← → لانفسکم. بقره/۲۲۳ و ۲۲۲.

بعد از بیان شمه‌ای از مباحث آیات لواط، در این جا مناسب است به دسته‌ای از روایات این بحث نیز اشاره شود:

۱- عن بعض اصحابنا، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: «حرمة الدّبر اعظم من حرمة الفرج انّ الله اهلك امّة بحرمة الدّبر و لم یهلك احداً بحرمة الفرج؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: حرمت لواط از حرمت زنا بالاتر است؛ زیرا خداوند هیچ کس را در پی زنا دیگری به هلاکت نرساند، ولی امتی را بر اثر فراوانی عمل لواط در آن‌ها هلاک ساخت.»

در این حدیث امام علیه السلام می‌فرماید: گناه لواط بزرگ‌تر از زناست؛ زیرا خداوند به خاطر آن قوم لوط را هلاک نمود. البته با توجه به روایات باب زنا این عمل نیز هلاکت فردی را به دنبال دارد، ولی مراد از این بیان، عدم هلاکت امت یا فردی به خاطر زنا دیگری است. آری، گرچه لواط و زنا هر دو گناهانی بزرگند و موجب حد و حتی قتل می‌شوند، ولی لواط در کوتاه مدّت هلاکت عمومی را در پی دارد و زنا موجب هلاکت فردی می‌شود، مگر آن که چنین ارتكابی نیز حالت عمومی و شایع به خود گیرد.

۲- عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من الح فی وطی الرّجال لم یمت حتّی یدعو الرّجال الی نفسه؛^(۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که اعتیاد به آمیزش با مردها داشته باشد، نمی‌میرد مگر این که مردان را به خویش خواهد خواند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید: کسی که بر عمل شنیع لواط اصرار ورزد، عاقبت خود نیز مفعول این و آن می‌شود و به جایی می‌رسد که مردان را به سوی خود دعوت می‌کند و هرگز آرام نمی‌گیرد و این مرض با پریشانی و عذاب همیشگی در

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۳، ح ۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۵.

دنیا تا دوزخ هم‌راه او خواهد بود.

واقعیتی که در این حدیث شریف آمده، حکایت از قوانین علمی در روان‌شناسی انسان دارد که به طور خلاصه مطرح می‌شود؛

کسانی که دست به عمل زشت و پلید لواط می‌زنند و فاعل می‌شوند، سرانجام بر اثر تکرار این عمل در طول زمان، حالت فاعلی را از دست می‌دهند و نسبت به این عمل منفعل می‌گردند. آنان ابتدا حالت‌های انفعالی پیدا می‌کنند و سپس از بازی با افراد هم‌جنس لذت می‌برند تا جایی که آثار تحریک‌پذیری که در مجاری و آلت خویش داشته‌اند، در مجرای مقعد و سطح باسن‌هایشان پیدامی‌شود؛ به طوری که حالاتی چون تحریک، قلقلک و خارش در خود احساس می‌کنند. آن‌ها در پی آرامش و آسودگی از تحریکات انفعالی از هیچ کاری دریغ نمی‌ورزند و به انواع بی‌عفتی‌ها و بی‌غیرتی‌ها تن می‌دهند و حتی برای اطفای شهوت، گاه ناموس خود را در اختیار دیگران می‌گذارند.

این بیماری‌های تشنج‌آور تا آن‌جا پیش می‌رود که این افراد، شکل نیاز و اقدام یک‌گانه کار معمولی را از دست می‌دهند و به روابط متعدّد، متنوع و فراوان جنسی با هم‌جنس و جنس مخالف معتاد می‌شوند. بالاتر این که در ارضای شهوت، به عنوان فاعل و مفعول حالت سادیسم می‌یابند و زمینه‌های اُبنه در آن‌ها رشد می‌یابد و این اُبنه و سادیسم تا سر حدّ مرگ و نابودی از ایشان رها نمی‌گردد و گاه فجیع‌تر از فرد معتاد به شراب و موادّ مخدّر، سست، بی‌محتوا، دردمند و نیازمند رابطه می‌شوند.

هر یک از این مراحل و ویژگی‌ها، علائم و آثار خود را دارد که بیان آن در این مقام نمی‌گنجد؛ هم‌چنان‌که در بخش هم‌جنس‌بازی به شماری از امور مشابه آن اشاره شد. باشد که در جای‌گاه خود در جلدهای بعدی تمام مبانی و مبادی این امراض با ویژگی‌های آن - که گاه در یک روایت به تراکم یافت می‌شود - به‌طور واضح و آشکار پی‌گیری شود تا عمق آگاهی و توجّه روایات به مسائل علمی - انسانی روشن گردد.

۳- عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: «اللواط مادون الدبر و الدبر هو الکفر»^(۱)

امام صادق علیه السلام از قول امیر مؤمنان علیه السلام نقل فرمود: لواط شامل هم جنس بازی مردان هم می‌شود، گرچه به دخول نیانجامد؛ زیرا دخول دیگر به منزله‌ی کفر است. این روایت - هم چنان‌که در بحث هم جنس بازی گذشت - لواط مصطلح را کفر به خداوند می‌شمارد و عمل هم جنس بازی و کم‌تر از لواط مصطلح را لواط می‌داند و این نهایت شدت در بیان عملی است که کفر شمرده شده است، در حالی که نفس آن عمل، موجب کفر اصطلاحی نمی‌گردد؛ پس در این حدیث به دلیل شدت انزجار از این عمل ناشایست، دو اصطلاح بر خلاف اصطلاح فقهی مطرح شده است؛ زیرا در اصطلاح فقه نه هم جنس بازی لواط است و نه ارتکاب لواط، کفرآور است.

۴- عن میمون البان قال: «كنت عند ابی عبد اللہ علیه السلام ففرئ عنده آیات من هود فلما بلغ «و امطرنا علیها حجارةً من سجیل منضودٍ مسومةً عند ربک و ما هی من الظالمین ببعید»^(۲) قال: فقال: من مات مصرّاً علی اللواط لم یمت حتّی یرمیه الله بحجرٍ من تلك الحجارة تكون فیہ منیّته ولا یراه احدٌ»^(۳)

میمون البان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که آیاتی از سوره‌ی هود تلاوت شد. وقتی به این آیه رسید «و بر آنان (قوم لوط) سنگ‌هایی از سجیل بارانندیم و بدین سان خداوند آن‌ها را عذاب کرد و چنین عذابی از ستم‌گران دور نیست»، حضرت فرمود: هر کس به طور مداوم به دنبال لواط باشد و بر آن اصرار ورزد، خداوند پیش از مرگش سنگی از آن سنگ‌های سجیلی را بر او می‌اندازد تا بر اثر آن بمیرد، در حالی که هیچ کس

۲- هود / ۸۳ و ۸۲

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۳.

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۹.

آن سنگ را نمی‌بیند.

در این حدیث آمده است کسی که بر ارتکاب این عمل پلید اصرار داشته و به آن معتاد شده باشد، با عذاب ناگهانی و ناهنجاری از دنیا می‌رود، بی آن‌که خودش یا دیگری متوجه عامل هلاکت او گردد؛ بنابراین، این عمل گناهی است که اسباب هلاکت فرد را به گونه‌ای فراهم می‌کند که قابل پیش بینی نیست.

۵- عن ابی بکر الحضرمی، عن ابی عبداللّٰه عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من جامع غلاماً جاء جنياً يوم القيامة لا ينقيه ماء الدنيا و غضب الله عليه و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصيراً، ثم قال: ان الذكر ليركب الذكر فيهتز العرش لذلك و ان الرجل ليؤتى في حقه فيحبسه الله على جسر جهنم حتى يفرغ من حساب الخلائق، ثم يؤمر به الى جهنم فيعذب بطبقاتها طبقةً طبقةً حتى يرد الى اسفلها و لا يخرج منها؛^(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ - به نقل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کسی که با پسری در آمیزد، روز قیامت جنب وارد محشر می‌شود و تمام آب دنیا او را پاک نخواهد کرد، خداوند بر او خشم می‌گیرد و نفرین می‌کند و دوزخ را برای وی فراهم می‌سازد؛ دوزخی که بازگشت‌گاه بدی است. آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ افزودند: وقتی مردی به حرام بر مردی سوار می‌شود، عرش خدا به لرزه می‌آید و خداوند مرد لواط‌دهنده را بر پل دوزخ زندانی خواهد کرد تا حساب مردمان پایان یابد. آن‌گاه او را به رفتن در جهنم فرمان خواهد داد تا در همی طبقات آتش یکی پس از دیگری معذب شود تا آن‌که به پایین‌ترین طبقه‌ی جهنم برسد و در آن جا تا ابد باقی خواهد ماند.

در این حدیث، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از چنان موقعیت شدیدی سخن سر می‌دهد که در کم‌تر موردی انسان گناه کار این گونه تهدید می‌شود و چنین تهدیدی شناعة این معصیت را

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۲.

به خوبی آشکار می‌سازد.

پرهیز از پسران جوان

۶- عن ابی عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إياكم و اولاد الاغنياء و الملوك المرء فان فتنتم اشد من فتنه العذاري في خدورهن»^(۱)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از پسران زیبا رو و عافیت دیده‌ی ثروت‌مندان و پادشاهان بر حذر باشید که فتنه و گمراه‌سازی آنان بیش از فتنه‌انگیزی دختران باکره‌ی پرده‌نشین است.

این حدیث - همان طور که در بحث هم جنس بازی به آن تمسک شد - خطر پسران بنی آدم، به ویژه فرزندان اشراف، دنیاپرستان، پادشاهان و اهل عافیت را بیش‌تر از خطر دختران جوان می‌داند. این مشکلی است که امروزه در دنیا و حتی در جامعه‌ی ما به خوبی مشهود است. امکان انحراف پسران به جهت آزادی عمل بیش‌تر و عدم امکان مواظبت دقیق‌تر، بیش از دختران است.

آری، دین با بصیرت بالایی، مشکلات جامعه را شناخته و بی‌محابا و به‌طور آشکار و دور از پرده‌پوشی، این واقعیت‌های تلخ را بیان می‌کند تا مردم، نظام اجرایی و بزرگان خانواده را نسبت به انحرافات جنسی و دام‌های شیطانی بر سر راه جوانان آگاه نماید تا شاید همگان عبرت گیرند و به فکر چاره بیفتند.

امروز بزرگ‌ترین عامل انحراف جامعه‌ی اسلامی ما عدم رسیدگی معقول و چاره‌اندیشی صحیح نسبت به زندگی و نوع برنامه ریزی جوان است و با آن که از جوانان سخن‌ها گفته می‌شود، ولی کم‌تر تصمیم جدی و برنامه ریزی صحیحی اعمال

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۸.

می‌گردد. امروزه مشکلات جنسی جوانان به صورت بحران درآمده و پسرها با دخترها در خود فروشی رقابت می‌کنند و تأسف این جاست که در این رقابت، پسران از دختران پیشی می‌گیرند و بهای آنان در ارتکاب چنین کردار ناپسندی بیش تر و بالاتر است!

مردان رحم دار!

۷- عن ابی عبداللہ رضی اللہ عنہ قال: قال امیر المؤمنین رضی اللہ عنہ: «انّ لله عبداً لهم فی اصلاہم ارحاماً کارحام النساء. قال: فسئل فما لهم لا یحملون؟ فقال: اتّھا منکوسۃٌ و لهم فی ادبارھم عُدۃٌ کغذۃ الجمل او البعیر فاذا حاجت ہاجوا و اذا سکنت سکنوا!»^(۱)

امام صادق رضی اللہ عنہ می‌فرماید: امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ فرمود: خداوند بندگان دارد که هر چند مردند، ولی در پشت آنان رحم‌هایی چون رحم زنان وجود دارد. پرسیدند: پس چرا آنان باردار نمی‌شوند؟ حضرت فرمود: رحم در پشت آنان وارونه است و آنها در پشت خود غده‌ای مانند غده‌ی شتر دارند که وقتی به هیجان آید، شهوت و میل زنانه‌ی آنان نیز طغیان می‌کند و زمانی که آرام شود، شهوت آنان نیز فروکش می‌کند. این روایت بسیار عجیب از حقیقتی علمی سخن سر می‌دهد که در زمان ما کم‌تر کسی ممکن است آن را دریابد.

در این حدیث باید جهاتی چند را به دقت مورد توجه قرار داد که در این کتاب به اجمال از این جهات یاد کرده و در مجلدات بعدی به تفصیل آن می‌پردازیم:

یک. امکان بازیابی رحم و حاملگی مردها یا دسته‌ای از آنان از طریق طبیعی و یا عمل جراحی و پیوند وجود دارد که شاید بشر در آینده، به چنین امری دست یابد.

دو. کسانی که به عمل لواط تمایل دارند، چه فاعل یا مفعول قرار گیرند، چنین

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۳.

غده‌ای در آن‌ها بروز می‌کند. هرچند امروزه شناسایی و اثبات این موضوع چندان آسان نیست، ولی مجامع علمی دنیا باید در جهت شناخت آن گام بردارند و این امر مهم را که تنها روایات اسلامی به آن اشاره کرده‌اند، کشف کنند.

سه. تجربه‌ی عملی آدمی در طول تاریخ از وجود چنین امری حکایت می‌کند؛ به طوری که روشن است دسته‌ای از مردها حالات زنانه داشته و تمایلات آن‌ها را دارند و هم‌چون آنان از چنین امری احساس لذت می‌کنند. وجود چنین افرادی، آن هم به تعداد زیاد در تاریخ، بلکه در هر روزه دنیا، گواهی‌گویا بر درستی این مطلب است؛ به‌ویژه این که امروزه بسیاری از افراد در پی تغییر جنسیت خود می‌باشند.

چهار. از نظر روان‌شناختی اثبات چنین امری به آسانی ممکن است و آزمایش‌های اولیه پاسخ‌گوی چنین چیزی می‌باشد.

پنج. اگر در جهت اصلاح و رفع این مشکلات - که می‌توانند زمینه‌های طبیعی و عادی هم داشته باشند - برنیاییم، آن وقت است که با فعلیت‌های قهری آن روبه‌رو خواهیم شد؛ همان‌طور که دنیای امروز، با چنین مشکلی دست به‌گریبان است.

لواط و مرد خدا ترس

۸ - عن ابی عبد الله عليه السلام قال: «بينا امير المؤمنين عليه السلام في ملاء من اصحابه اذا تاه رجل فقال: يا امير المؤمنين! انسى اوقبت على غلامی فطهرنی. فقال له امير المؤمنين عليه السلام: يا هذا! امض الى منزلک لعلّ مراراً هاج بك. فلما كان من غدٍ عاد اليه فقال له: يا امير المؤمنين! انسى اوقبت على غلامی فطهرنی. فقال له: يا هذا! امض الى منزلک لعلّ مراراً هاج بك، حتى فعل ذلك ثلاثاً بعد مرّته الاولى. فلما كان في الزبعة قال له: يا هذا! ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حکم في مثلک بثلاثة احکامٍ فاخترایهنّ

شئت. قال: و ما هنّ يا امير المؤمنين؟! فقال: ضربةٌ بالسيف في عنقك بالغة ما بلغت او دهدأة من جبلٍ مشدود اليدين و الرّجلين او احراقٌ بالنّار. فقال: يا امير المؤمنين! فايّهنّ اشدّ عليّ؟ قال: الاحراق بالنّار. قال: فاتّى قد اخترتها يا امير المؤمنين! قال: فخذ لذلك اهبتك. فقال: نعم. فقام فصلى ركعتين ثمّ جلس في تشهده فقال: اللهم! قد اتيت من الذّنّب ما قد علمت و انّى تخوّفت من ذلك فجئت الى وصيّ رسولك و ابن عمّ نبيّك فسألته ان يطهرنى فخيّرني بثلاثة اصنافٍ من العذاب. اللهم! و انّى قد اخترت اشدّها. اللهم! فاتّى اسألك ان تجعل ذلك لى كفارةً لذنوبى و ان لا تحرقنى بنارك فى اخرتى. ثمّ قام و هو باكي حتّى جلس فى الحفرة الّتى حفرها له امير المؤمنين عليه السلام و هو يرى النّار تتأجّج حوله. قال: فبكى امير المؤمنين عليه السلام و بكى اصحابه جميعاً فقال له امير المؤمنين عليه السلام: قم يا هذا! فقد ابكيت ملائكة السّماء و ملائكة الارض و انّ الله قد تاب عليك فقم و لا تعودنّ شيئاً ممّا فعلت^(۱)؛

امام صادق عليه السلام مى فرمايد: روزى امير مؤمنان على عليه السلام در جمع اصحاب حضور داشت كه ناگاه مردى وارد شد و عرض كرد: اى امير مؤمنان! من با غلام خود لواط انجام دادم؛ مرا از اين گناه بسيار بزرگ پاك كن. حضرت خطاب به او فرمود: اى مرد! برگرد به سوى خانهات؛ شايد به واسطه كثرت اندوه و نگرانى خيالاتى شده اى. چون فرداى آن روز فرار سید، آن مرد دوباره خدمت حضرت آمد و گفت: اى امير مؤمنان! من با غلامم لواط كردم؛ مرا از اين گناه تطهير كن. حضرت اين بار نيز به او فرمود: اى مرد! برگرد به خانهات؛ شايد اسير وهم و خيالات واهى شده اى. روز سوم نيز امام عليه السلام او را به خانه بازگرداند و چون براى بار چهارم به حضور

۱- وافی، ج ۲، باب حدود، ص ۵۱.

آقار سید، حضرت به او فرمود: ای مرد! رسول خدا ﷺ درباره‌ی کسانی که مانند تو مرتکب این عمل شنیع شده‌اند، به سه چیز حکم کرده است؛ هر کدام را خواستی، انتخاب کن.

آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن سه کدام است؟ حضرت فرمود: یا این که ضربت شمشیری برگردنت فرود آید و هر چه می‌خواهد، بشود یا دست و پا بسته از بلندای کوهی پرتاب شوی و یا با آتش سوزانده شوی.

آن شخص عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! عذاب کدام یک از همه دشوارتر است؟ حضرت فرمود: سوزاندن با آتش. او گفت: همین را انتخاب کردم. حضرت به او فرمود: پس خودت را برای آن آماده کن. آن مرد عرض کرد: آری.

سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند و بعد از تشهّد و سلام عرض کرد: خداوندا! تو می‌دانی که من با چه گناهی به سوی تو آمده‌ام و از آن به شدت بیم‌ناک شده‌ام. پس به سوی وصی و پسر عموی پیامبرت شتافتم و از او خواستم تا تطهیرم نماید و او مرا بین سه کیفر مخیر ساخت. پروردگارا! من شدیدترین آن‌ها را انتخاب نمودم. از تو می‌خواهم آن را موجب آمرزش گناهانم قرار دهی و مرا در آخرت با آتش جهنم نسوزانی.

آن‌گاه با حالتی گریان ایستاد و در میان گودالی که امیر مؤمنان علیه السلام برای او حفر کرده بود، نشست و آتشی را که در اطرافش شعله می‌کشید، می‌دید. امام صادق علیه السلام فرمود: در این جا بود که امیر المؤمنین علیه السلام گریست و هم‌هی یاران حضرت نیز گریستند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: برخیز ای مرد! فرشتگان آسمان و زمین را گریاندی و خداوند توبه‌ات را پذیرفت. پس از این دیگر به هیچ وجه به سوی این گناه زشت و مقدمات آن بازنگرد.»

از این روایت چند مطلب مهم به دست می‌آید که به اختصار بیان می‌شود:

یک. ایمان واقعی و اعتقاد عمیق این مسلمان سبب می‌شود او از گناه خود چنان آشفته شود که حیا و شرم‌ساری و یادشواری عذاب هم نتواند سبب گریز، کتمان و یا بی‌تفاوتی او گردد.

دو. امنیت مردم مسلمان و صفا و شعور مردمان مؤمن در آن عصر به اندازه‌ای بوده که هر فردی به راحتی می‌توانسته آشکارا مشکلات خود را مطرح نماید.

سه. تعلل حضرت علی (علیه السلام) در پذیرش و پی‌گیری معصیت - که از خصوصیات مبادی حدود الهی است - قابل تأمل است و باید این خویشتن‌داری به‌طور جدی در باب حدود مورد توجه قرار گیرد و بدان عمل شود.

چهار. شدت مجازات و نهایت مکافات - مانند: قتل باشمشیر، پرتاب شدن از کوه با دست و پای بسته و یا به آتش سوختن - نشان‌دهنده‌ی بزرگی این گناه و توجه اسلام به صیانت خود و جامعه از چنین اعمال پلید و خفت‌باری است.

پنج. اختیار در انتخاب مجازات، گذشته از آن که ایمان و ندامت فرد گناه کار را آشکار می‌سازد، التهاب و دردمندی او را هم در انتخاب نوع عذاب و مجازات به هم‌راه دارد. شش. ایمان به آخرت و قیامت قوی‌ترین عامل بازدارنده‌ی آدمی از گناهان است؛ همان‌طور که آن مرد برای به دست آوردن بخشایش و رحمت خداوند در آخرت، تمام خفت‌ها و سختی‌های مجازات دنیا را پذیرفت.

هفت. اجرای حدود الهی به منظور حفظ امنیت جامعه و اصلاح افراد از آلودگی و پیش‌گیری از گناهان است؛ از این رو هنگامی که حضرت حقیقت‌پشیمانی و توبه را در آن مرد می‌بیند، او را می‌بخشد.

بنابراین اگر مشکلات اجتماعی یا توهمات ذهنی و برداشت‌های بی‌اساس درباره‌ی دین، موجب شود که اجرای حدود الهی مؤثر واقع نشود، باید در رفع آن مشکلات کوشید؛ نه این که به اجرای بی‌مورد حدود دامن زد؛ زیرا اجرای حدود الهی بستر امنیت

فردی و اجتماعی را لازم دارد تا به وسیله‌ی آن، جامعه و افراد به سوی تنبّه و غیرت و سلامت و پاکی رهنمون شوند.

هشت. آدمی نباید در هیچ حال در مقابل گناهان احساس غرور داشته باشد و خود را از لغزش مصون بداند؛ چنان‌که حضرت آن مرد را - با آن که نور ایمان در دلش تابیده بود - باز هم به پرهیز از گناه و مقدمات آن سفارش می‌کند؛ زیرا با اندک غفلتی از خدا ممکن است شهوات نفسانی و وساوس شیطانی آدمی را به انحطاط و سقوط بکشاند.

بخش هشتم

مردسالاری

دینی (!)

فصل یکم: پیش‌زمینه‌های مردسالاری

حاکمیت مرد و تابعیت زن

یکی از شبهات مهمی که در زمینه‌ی زندگی زناشویی مطرح است و انحرافات فراوانی را به دنبال دارد، موضوع «تابعیت زن و حاکمیت مرد» است.

«مرد سالاری» به تمام معنا در همه‌ی شؤون زندگی زناشویی دینی، حاکم است و زن چون اسیری فرمان بردار در اختیار سنت‌ها، عقاید، اندیشه‌ها و امیال گوناگون مرد قرار دارد؛ در صورتی که زندگی زناشویی باید از حیات مشترک، هویت ممتاز و وحدت حقیقی برخوردار بوده و رشد، صلاح، سلامت و سعادت را با نشاط و کامیابی همراه داشته باشد، ولی مشاهده می‌شود که در برخورد میان زن و مرد، گاه بسیاری از این جهات وجود ندارد و تنها دسته‌ای از آموزه‌های دینی و زر و زور و قدرت مرد است که سرنوشت زن را تعیین می‌کند.

در مقابل این استبداد و خودکامگی مردانه، زن نیز در بسیاری از موارد با تزویر و ظریف‌کاری‌های خود، وارد معرکه می‌شود و دمار از روزگار مرد در می‌آورد و چهره‌ی زیبای زندگی را سیاه و تباه می‌نماید و عشق و صفا را مکدر و نابود می‌گرداند.

به هر حال، این زن است که باید به فرمان شرع، رضایت کامل مرد را جلب نماید، در صورتی که برای مرد نسبت به زن، چنین وظیفه و حکم شرعی خاصی وجود ندارد. این تنها مرد است که بر طبق بعضی روایات قابلیت دارد زن بر او سجده نماید،^(۱) بی آن که

۱- «عن ابی عبدالله علیه السلام أن قوماً أتوا رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا: یا رسول الله انا رأینا اناساً یسجد بعضهم لبعض فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو أمرت أحداً أن یسجد لأحدٍ لأمرت المرأة أن تسجد ←

برای زن، استقلال، آزادی و شئون جداگانه و ویژه‌ای در نظر گرفته شده باشد. این مرد است که می‌تواند زن را در فضای رعب و وحشت و زیر تازیانه‌ی تحقیر خود قرار دهد و اگر خطایی از او سرزند، او را مورد خطاب و عتاب قرار دهد یا با وی حرف نزده و جوابش را ندهد و به او بی‌اعتنایی کند و حتی در صورت لزوم او را کتک زده و هر طور که بخواهد، کیفر دهد؛ در حالی که زن نباید نسبت به مرد برخورد تنبیهی یا تلافی‌جویانه و حتی حق‌طلبانه داشته باشد و بدین ترتیب جز سوختن و ساختن راهی فراسوی آینده‌ی خود نمی‌بیند. این وضعیّت خفّت بار و ماجرای تلخ و دل‌خراش چیزی جز آثار حقّ حاکمیّت مطلق و امتیازات روشنی که اسلام به مرد در برابر زن بخشیده، نیست.

→ لرفجها؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۷، ح ۶.

از آقا، امام صادق (علیه السلام) روایت شد که قومی نزد پیامبر آمدند و گفتند یا رسول الله! ما مردمانی را دیدیم که بعضی بر برخی دیگر سجده می‌کردند، پیامبر فرمود، من اگر می‌خواستم کسی را امر کنم که بر کس دیگری سجده کند، به طور حتم، زن را امر می‌کردم که بر شوهرش سجده نماید.»

بررسی پیش‌زمینه‌ها:

پیش از این که به بررسی و پاسخ این توهمات بپردازیم، ابتدا لازم است برای تحلیل و بررسی درست این امور به جهاتی چند اشاره شود تا زمینه‌ای برای برداشت‌های ناروا باقی نمانده و روشن شود که حقایق و انحرافات این مباحث کدام است و چه پیرایه‌هایی زن را درگیر عواقب شوم شیطانی نموده است و نباید ظلم و ستم‌های جامعه و مردم را به حساب دیانت گذاشت.

الف) نقش منفی زنان

گرچه زن در طول تاریخ مورد ستم و حق‌کشی فراوانی قرار گرفته و در هر زمان به نوعی آلت دست این و آن بوده است، ولی این ناروایی‌ها دلیل بر عدم کوتاهی و کاستی زنان و عدم همراهی و نقش آفرینی آنان در تضييع حقوق و تخریب شخصیت خود نیست؛ زیرا در بسیاری از جهات، آنان خود هیزم‌کشان این آتش شوم جهنمی بوده‌اند؛ به همین علت، زنان در جوامع انسانی باید همراه دیگر حق‌خواهان جامعه در جهت رفع مشکلات جامعه‌ی زنان بکوشند و خود را بی‌تقصیر ندانسته و به بهانه‌های بی‌مورد به زشتی‌های ستم‌پیشگان دامن نزده و خویشان را در معرض تباهی قرار ندهند.

ب) رسوب و افکار جاهلی

در یک بررسی تاریخی می‌توان به این نتیجه رسید که: زن در طول تاریخ، درگیر اندیشه‌های گوناگون و امیال فراوان مردان بوده است. در زمان‌های پیشین موقعیت زنان را سلاطین و زورمداران تعیین می‌کردند و گاه دسته‌ای از حکما و اندیش‌مندان نیز با اندیشه‌های پخته و ناپخته‌ی خود، زن را بازیچه قرار داده و بی‌آن که شناخت کامل و درستی از او داشته باشند، درباره‌ی وی به قضاوت می‌نشستند و برایش تعیین تکلیف

می‌کردند.

با آن که زن موجودی عزیز و گلی بسیار زیبا و دوست داشتنی بوده و همه‌ی مردان خود را مرهون وجود او می‌دانستند و به نیازمندی‌های خود نسبت به زن آگاه بودند، ولی همیشه بسیاری از آنان او را مورد تحقیر قرار داده و برده‌ی در بند و محکوم مطلق خود می‌دانستند و برای وی قوانین و وظایفی وضع می‌کردند و با اعمال و کردار جاهلانه، همواره او را مغبون می‌ساختند؛ به گونه‌ای که او نه تنها به بخش اندکی از حقوق خویش نرسیده، بلکه از بسیاری از مواهب طبیعی، شرعی و الهی خود هم محروم مانده است. سوگ مندانه باید گفت: با آن که زن ریشه و اساس زندگی به حساب می‌آید و همه‌ی افراد جامعه بستگان مستقیم او می‌باشند، ولی بسیاری از مردان درباره‌ی این ریشه‌ی طبیعی زندگی خود اهمال‌های فراوان روا داشته‌اند.

آری، زمان‌های گذشته به نوعی و امروزه با انواع حیل‌های به ظاهر زیبا، زن، گرفتار هوا و هوس شده و دچار فساد و فحشا و ستم و تباهی گردیده است و در نتیجه جامعه و بسیاری از افراد، مبتلا به آلودگی‌های فراوان شده‌اند.

سراسر تاریخ حیات زن، آکنده از جنایت‌های فراوان و اندیشه‌های گوناگون اندیش‌مندان ریز و درشت نسبت به اوست. بسیاری از مباحثی که اندیش‌مندان در طول تاریخ در مورد زن مطرح کرده‌اند، خالی از فکر و فرهنگ و بیش‌تر شبیه خرافات و موهومات است و طرح آن خود زیان‌های فراوانی را در بر دارد؛ مانند این که آیا زن انسان است یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا انسان کامل است یا ناقص؟ آیا زن مستقل است یا هم‌چون اسیران، وابسته‌ی مطلق مرد می‌باشد؟ آیا زن قابل داد و ستد و خرید و فروش است یا خیر؟ و مباحث دیگری که ارزش عنوان ندارد و آدمی از بیان آن شرم دارد.

بنابراین، در زمینه‌ی تاریخ حیات اجتماعی زن باید گفت: با آن که زن در طول

تاریخ، موجودیت خود را حفظ کرده و استمرار بخشیده، ولی نسبت به او ستم‌های فکری و عملی فراوانی شده است.

ج) تفاوت زن و مرد

با آن که زن و مرد هر دو انسان کاملند و هر یک به سهم خود زمینه‌ی وحدت، سلامت و رشد یک‌دیگر را فراهم می‌کنند، ولی هر کدام جهات بارزی دارند که دیگری را به خود مشغول و نیازمند می‌سازند. تفاوت‌های زن و مرد نیز بر همین اصل استوار است؛ پس این دو موجود، مکمل وحدت حقیقی و موجب کمال یک‌دیگرند، ولی هر یک ویژگی‌ها و شخصیت خاص خود را نیز دارند.

بر اساس همین اصل، مرد در بسیاری از جهات روحی و جسمانی نسبت به زن دارای توان، بنیه و امکانات بیش‌تری است، ولی در عوض، صفاتی که در طبیعت زن به ودیعت گذاشته شده، تنها اختصاص به او دارد؛ به طوری که مرد خود را نیازمند و مغلوب آن‌ها می‌بیند.

احساس و عواطف زن، شور و نشاط او، انگیزه‌های تحریک و تحرک و تحمل‌پذیری‌اش و خلاصه، ظرافت‌ها و لطافت‌های او مرد را در ابتدا و به آسانی متزلزل ساخته، او را گرفتار خود می‌کند و زن بدین وسیله حیات خویش را استمرار می‌بخشد.

با آن که مرد توانایی‌های بارزی دارد و می‌تواند با نیروی جسمی و فکری خود کوهی را از جا درآورد، ولی این زن است که می‌تواند این مرد کوه‌افکن را از جا برکنده و اسیر خویش سازد. اگر مرد می‌تواند با توانایی عقلانی و نیروی بازویش زن را اسیر خود سازد، زن هم می‌تواند باشگرد و ظرافت‌های ویژه‌ای که دارد، مرد را در برابر خود به زانو کشیده و از پا در آورد و حتی در بسیاری از مواقع دلیل خود سازد.

زن و مرد در طول تاریخ، هم‌هی امکانات و توانایی‌های خود را فعلیت بخشیده‌اند. به همین علّت، زنان شایسته و برجسته و زنان جنایت‌کار و اهریمنی، هم‌چون مردانی این‌گونه، در طول تاریخ کم نبوده‌اند و در میان هر یک از این دو موجود، چهره‌های زشت و زیبای فراوانی وجود داشته است.

پس مرد توانایی‌های فراوانی دارد و در بسیاری از جهات عقلانی و جسمی بر زن برتری دارد، ولی چنین نیست که زن موجودی ناتوان بوده یا در جهات مخصوص به خود بر مرد تفوق نداشته باشد. تنها امر مسلم در این زمینه این است که مرد توانایی زیادی در زمینه‌ی عقلانیت، مدیریت و رهبری دارد و توانایی زن در این جهت به پای او نمی‌رسد.

تفاوت عقلانیت با اعلمیت

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که: چگونه زن از نظر عقلانی از مرد پایین‌تر است، در حالی که زنان بسیاری در جامعه یافت می‌شوند که به مراتب در هوش و ذکاوت از مردان بالاترند؟ چه بسا زنانی که دارای تحصیلات عالی بوده و در پست‌های مهم و حسّاس مدیریتی قرار دارند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: ممکن است زنی از جهت علمی برتر از مردهای بسیاری باشد، ولی باید دانست که علم فرد با عقل او تفاوت دارد؛ چه بسا زنانی که دارای علم و فنون متعدّدی در سطح عالی هستند، ولی باز اندیشه‌ی آن‌ها مقهور و مغلوب احساساتشان است؛ پس جنس زن همواره موجودی احساسی، لطیف و زیباست، هر چند مراتب والای علمی را هم طی کند، و جنس مرد، موجودی توان‌مند، عقلانی و حساب‌گر است، گرچه از مرتبه‌ی علمی پایینی برخوردار باشد.

بنابراین در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: زن موجودی احساسی - عقلانی و

مرد موجودی عقلانی - احساسی است؛ به این معنا که در زن احساس و در مرد عقلانیت، غلبه دارد؛ و می‌توان این امر را به عنوان یکی از مهم‌ترین امتیازات هر یک از زن و مرد نسبت به دیگری تلقی نمود.

وجود چنین امتیازی، ارتباطی با علم، تخصص و مهارت‌های زن در زمینه‌های مختلف ندارد. این نکته نیز شایان ذکر است که وجود یک یا چند فرد خاص، دلیل عمومیت یا به هم خوردن نظام کلی خلقت و طبیعت نوعی آن نمی‌شود.^(۱) این دو موجود با امتیازات خود، وحدتی حقیقی را به بار می‌آورند؛ چراکه امتیازات هر یک از این دو، رابطه‌ی ویژه‌ای بانیازمندی‌های طرف مقابل دارد و همین توانایی‌ها، نیازمندی‌ها و دل‌بستگی‌ها، پیوند این دو موجود را به هم ضروری می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که هیچ یک بدون دیگری کامل نیست.

د) اساس یک جامعه‌ی سالم

در یک جامعه‌ی سالم باید میان زن و مرد احترام متقابل برقرار باشد و هر یک در اندیشه‌ی سلامت و سعادت دیگری بوده و در صدد تخریب هم‌برنیایند؛ زیرا از چنین اعمال شومی نه تنها هیچ یک از زن و مرد سود نخواهند برد، بلکه شکست هر یک شکست دیگری و به دنبال آن شکست جامعه را هم‌راه خواهد داشت.

زن و مرد باید در انجام وظایف خود کوشا باشند و همه‌ی امکانات و توانایی‌های خود را به کار گیرند؛ مرد در جهت مدیریت و رهبری جامعه و زن در جهت سالم‌سازی هر چه بیش‌تر مرد و جامعه گام برداشته و هر دو از موهبت‌های مخصوص به خود

۱- مباحث مربوط به کاستی یا برتری عقل نسبت به زن و مرد در بخش یازدهم همین کتاب به طور گسترده آمده است.

استفاده کنند تا بتوانند جامعه را به سوی سرانجام شایسته و سلامت و سعادت سوق دهند.

ه) نگاه دین به زن و مرد

قرآن، این کتاب آسمانی، درباره‌ی زن و مرد بی‌هیچ اغراق و سیاست‌بازی، اندیشه‌ی بحق خود را بازگفته و موقعیت حقیقی هر یک را به طور مشخص بیان کرده است. اگر خداوند در بیان خلقت می‌فرماید:

«اعطی کلّ شیءٍ خلقه ثمّ هدی؛^(۱)

خداوند آنچه برای خلقت هر مخلوقی ضروری بوده، به تمام و کمال عطا نموده است.» و تمامیت در خلقت و هدایت را به‌طور مشترک به زن و مرد عطا فرموده است. اگر خداوند در آفرینش انسان از زیبایی و حسن و کمال، سخن رانده و به خود مباحث کرده، هم نسبت به زن و هم نسبت به مرد فرموده است:

«و تبارک الله احسن الخالقین؛^(۲)

آفرین بر خدا که بهترین خلق‌کنندگان است.» هم چنین اگر می‌فرماید:

«من یتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه؛^(۳)

هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به خود ظلم کرده است.» زن و مرد را یک‌سان مورد خطاب قرار داده است، و اگر از حدود، موازین، قانون، تخلف و احکام مجازات، سخن به میان می‌آورد، این موارد شامل هر دو می‌شود.

اسلام برای هر یک از زن و مرد وظایف مشخصی قرار داده است تا در مقابل

۱- طه/ ۵۰.

۲- مؤمنون/ ۱۴.

۳- طلاق/ ۱.

یک‌دیگر مسئول باشند. شریعت، هم نوا با عقل، حاکمیت محدود را در جهات مدیریت برای مرد قرار داده و زن را به منظور ایجاد وحدت حقیقی، در این جهات، تابع مرد شمرده است، ولی زور، ظلم، ستم و مردسالاری استبدادی و فرعون‌مآبانه را در امور زندگی نفی و رد کرده و موقعیت‌های برجسته و زمینه‌های خاص ارزشی زن را به طور شفاف بیان نموده است.

تنها چیزی که باید در رفتارهای اجتماعی و تمام شؤون زندگی زناشویی حاکم باشد، عقل و شریعت است. در واقع زن و مرد باید در رفتارشان تابع حق و عقل باشند. حق تعالی زن را در جهات خاص و معدودی تابع مرد قرار داده است؛ همان‌طور که در دسته‌ای از امور زن را موقعیت ممتاز بخشیده است؛ بنابراین، مرد نمی‌تواند ظالمانه حکم کند و زن نیز نباید از شوهر خود در معصیت الهی تبعیت نماید.

فصل دوم: مردسالاری در بوته‌ی نقد و تحلیل

قسمت نخست: دلایل عقلی

نخستین دلیل: حاکمیت عقل بر احساس

بعد از بیان مبادی پیشین روشن می‌شود که تمام توهمات در این زمینه ناشی از سنت‌های غلط و عمل‌کردهای نادرست جامعه و افراد است. تمام ستم‌ها و تجاوزهای فردی و عمومی که بر زن روا گردیده، ناشی از جهل توده‌ها و رکود جامعه و بد رفتاری مردان بوده است. دین هرگز درباره‌ی زن کوتاهی نداشته، بلکه با بهترین بیان، موقعیت زن را هم‌چون مرد مشخص نموده و قوی‌ترین پشتوانه برای زن بوده است. اگر توهمات هم در این زمینه برای مردم پیش آمده، ناشی از عدم درک درست نظر دین و یا کوتاهی مبلغان دینی بوده است.

اگر در اسلام، حاکمیت محدود در جهت مدیریت خانواده و رهبری جامعه به مرد داده شده، به خاطر آن است که زن در تصمیم‌گیری‌های کلی گرفتار عواطف و احساسات نگردد تا زندگی مسیر درست منطقی و طبیعی خود را دنبال نماید. تابعیت زن نیز فقط در این امور و تنها در جهت اجرایی است. در جهت قانونی، مرد هیچ حاکمیتی ندارد، بلکه هر دو تابع قانون شریعت هستند و حکومت از آن خداست و در صورت تخلف هر یک مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند؛ پس اگر اسلام مرد را لایق سجده‌ی زن دانسته و او را بر تصمیم‌های محیط خانوادگی حاکم قرار داده است، در واقع به خاطر پذیرش و خضوع زن در مقابل اندیشه‌ی درستی است که مطابق عقل و

دین باشد؛ همان طور که زن را ریحانه‌ی مرد، عزیز خانه و صحنه‌ساز و زمینه‌پرداز عواطف شوهر و فرزندانش معرّفی نموده است.

با این بیان می‌توان گفت: اگر واژه‌ی مردسالاری به معنای رهبری، مدیریت و به دوش کشیدن مشکلات و سختی‌های زندگی باشد، از دیدگاه عقل ایرادی ندارد و شریعت هم آن را می‌پذیرد؛ اگرچه کلمه‌ی «سالار»، ابهت و طمطراق مفهومی دارد و مناسب محفل انس و عشق خانواده نیست. و اگر معنای زورگویی، ظلم و ستم‌گری داشته باشد، این معنا موافق شریعت نیست و ملاک عقلانی هم ندارد؛ چون زن در نگاه شریعت هرگز برده و اسیر نیست، بلکه او شکوفه‌ی عشق و شهد شیرین زندگی است و همان طور که شالوده‌ی طبیعت زندگی بر او استوار است و سویی از چهره‌ی آن است، باید مورد حمایت و محبت کامل مرد باشد تا زندگی حرکت موزون خود را داشته باشد و تمایلات سالم و کمالات انسانی به عرش ظهور خود برسد.

پس اگر مردی از سر جهل و نادانی و عدم درک صحیح از حقایق و مقاصد دین و زندگی، زن را آزار دهد یا گرفتار مشکلاتی کند، عمل او از نظر عقل و دین درست نیست؛ همان طور که ممکن است زنی هم مردی را این گونه درگیر نماید و آشفته و حیران سازد. هیچ یک از این رفتارها ارتباطی با عقل و قانون و یا دین و شریعت ندارد، بلکه تمام این سنگ لاختها و ناهمواری‌ها ناشی از جهل و نادانی و یا مربوط به کمبود، ضعف و خودباختگی جامعه و افراد است.

دومین دلیل: وحدت مدیریت و ثبات زندگی

زندگی زناشویی زمانی مورد تأیید عقل و حمایت دین است که از وحدت حقیقی و آثار خاص آن برخوردار باشد. برای تأمین این هدف مقدّس باید پذیرفت که حاکمیت اجرایی زندگی خانوادگی در جهت خاص خود باید به عهده‌ی یک فرد باشد و چون

امر دایر بین مرد و زن است، به طور مسلّم مرد در این جهت مقدّم است؛ چرا که احساسات نمی‌تواند فرماندهی زندگی را در اختیار داشته باشد. زن در اصول زندگی باید از همسر خود اطاعت داشته باشد؛ اگرچه در جهات بسیاری آزاد و در بعضی از جهات مستقل است. باید این واقعیت را یک اصل به حساب آورد؛ زیرا افزون بر آن که این امر به سود هر دو طرف است، زندگی بی این اصل، چرخش صحیحی نخواهد داشت. البته این اطاعت ریشه‌ی عقلانی دارد و منافاتی هم با تفاهم، مشورت و هم‌خوانی و وحدت نظر ندارد.

با این بیان معلوم می‌شود سفارشی که در اسلام درباره‌ی جلب رضایت مرد توسط زن شده است، چیزی جز همان اطاعت محدود شرعی نیست. این امر به معنای جلب رضایت مطلق و بی‌مرز و رهای مرد و یا در جهت عصیان، تعدّی و ستم نمی‌باشد و تنها به منظور وحدت رهبری و شناخت سمت و سوی چرخش زندگی است.

البته مرد هم نمی‌تواند به زن اهمّیت ندهد و اندیشه یا خواسته‌هایش را نادیده انگارد و او را ناراضی نماید، بلکه در محدوده‌ی شرع، رضایت دو طرف به‌طور گویا مطرح است. در شریعت درباره‌ی جلب رضایت زن توسط مرد سفارش‌های فراوانی آمده و حد و مرز اطاعت زن از مرد نیز مشخص شده است؛^(۱) به طوری که اگر مردی با اهمال و ساده‌انگاری به زن بنگرد و با عدم پرداخت حقوق مادّی و معنوی زن، او را ناراضی نماید، دچار حرمان معنوی می‌شود و زن نیز می‌تواند از طریق قانون، حقّ خود را استیفا نماید.

سفارش دین به زن در مورد اطاعت از شوهر تنها به خاطر حفظ ثبات زندگی و جلوگیری از هرج و مرج است. استعداد مسجود شدن مرد هم بیان موقعیت شوهر است

۱- به قسمت سوم همین بخش مراجعه شود.

تا با چنین موقعیتی زن بتواند زندگی خود را در جهت وحدت، ارتقا و تعالی بخشد. این تمجید و احترام نسبت به شوهر به خوبی موقعیت او را بیان می‌کند؛ همان‌گونه که دین موقعیت زن، مادر، فرزند، دختر و پسر را هم به خوبی بیان نموده است. در این رابطه همین بس که رسول خدا درباره‌ی حقّ مادر به عنوان یک زن شایسته می‌فرماید:

«الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ أُمَّهَاتِكُمْ»^(۱)

بهشت زیر پای مادران شماست. و این در حالی است که مرد از چنین عنوانی بی‌بهره است.

پس نباید این تعاریف را که در شریعت درباره‌ی زن و مرد وارد شده، جدا از هم در نظر گرفت و به آن‌ها ایراد وارد نمود، بلکه باید همه‌ی آن‌ها را با یک دیدسنجید تا روشن شود که تمام این بیانات برای تثبیت زندگی و حفظ ارزش‌ها است.

سومین دلیل: اطاعت زن؛ حمایت مرد

اگر زن و مرد، هر دو مستقل باشند، به طوری که زن از دایره‌ی اطاعت مرد خارج شده و مرد هم چتر حمایت خود را از او بردارد، زن و مرد مکمل یکدیگر نخواهند بود. مستقل بودن هر یک از این دو مساوی با از هم گسیختگی زندگی است. این در حالی است که تحقق جامعه‌ای سالم بدون سلامت زندگی خانوادگی میسر نیست و ایجاد محیط خانوادگی نیز بدون پیوستگی و وحدت خاصّ زن و مرد ممکن نیست. برای اثبات این مطلب باید گفت: از نظر روان‌شناختی و علوم اجتماعی، سه خصوصیت اساسی در زن وجود دارد که سبب امتیاز او گردیده و شخصیت حقیقی‌اش به آن بستگی دارد: احساس، لطافت و مطلوبیت.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۸.

گرچه مرد هم مطلوب زن و زن نیز طالب مرد است ولی به‌طور ویژه‌ای زن، مطلوب مرد و مرد طالب اوست و علت این مطلوبیت، احساس و لطافتی است که در خلقت زن به ودیعت نهاده شده است؛ از این رو در داستان آدم و حوا نیز آمده است که حضرت آدم در ابتدا هنگامی که حضرت حوا را مشاهده نمود، به ناگاه گفت: «إِلَیَّ إِلَیَّ»؛ به سوی من آی. جناب حوا پاسخ داد: «انت إِلَیَّ»؛ تو به سوی من بیا.

در زن، احساس، لطافت و مطلوبیت وجود دارد. او چهره لطف و مظهر اسم «لطیف» حضرت حق است و سراسر جسم و روحش لطف و احساس و مطلوبیت می‌باشد و با این هویت، نه تنها اطاعت او از مرد استعمار او را پیش نمی‌آورد، علت انقیاد مرد نیز می‌گردد.

حسن زن و مشکلات خارجی

حال، ممکن است این پرسش پیش آید که: چرا خلقت زن باید این گونه باشد که سراسر جسم و شراشر وجودش سرشار از چنان لطف و ملاحظتی گردد که نتواند در مقابل مرد و نارسایی‌های زندگی از خود مقاومت داشته باشد و نیز مشکلات طبیعی و غیر طبیعی او را از پا درآورد؟

در پاسخ باید گفت: مطلوبیت در زن، گذشته از آن که زیبایی و کمال او را آشکار می‌سازد، علت بقای نسل انسان هم می‌باشد. هم‌چنین احساس زن چنان او را برای تربیت فرزند و حمایت از او آماده می‌سازد که در طول عمر خود، هم‌چون اوقات خواب در دوران حاملگی، به‌طور ناخودآگاه مراقب فرزند خویش است. مادر تمام رنج فرزند را با لذت و اشتیاق به جان می‌پذیرد؛ نه با اکراه و دردسر. اگر این احساس و زیبایی و عشق و لطافت خاص در زن نبود، هیچ زنی فرزند به دنیا نمی‌آورد و از آن حفاظت نمی‌کرد و در نتیجه نسل آدمی قطع می‌شد؛ در حالی که از چینش طبیعی

مشکلات مادری و زحمت فرزندپروری، زن بیش‌ترین لذت را هم می‌برد.

با وجود درد زایمان که از مشکل‌ترین و سخت‌ترین حالات زنانه است - تا جایی که از نگاه شریعت، اگر زنی در این حال جان دهد، مانند شهید از دنیا رفته است^(۱) - این زن پرشور و ماجراجوست که بعد از فراغت، بی آن که به فکر سلامت خویش باشد، ابتدا سراغ فرزند را می‌گیرد. این درجه‌ی عالی عشق و احساس، گواه بر مطلوبیت و پیش‌تازی زن در شور و مستی است.

اگر چه مطلوبیت، چیزی غیر از لطافت، احساس و عشق است، ولی از این سه جدا نیست. این سه که خود لازم و ملزوم یک‌دیگرند، در چهره‌ی مصداقی مطلوبیت را عینیت می‌بخشند. همین عشق و زیبایی و احساس و لطافت است که مطلوبیت خاص را به بار می‌نشانند و آن را پاسدار حریم پاکی و عفاف مرد و جامعه می‌گرداند. احساس و لطافت و زیبایی دست به دست هم می‌دهند و شوق و عشق را مجسم می‌کنند تا مطلوبیت به وجود آید و از این وحدت صفات، موقعیت زن مشخص و ممتاز گردد.

آری، اگر یکی از این سه ویژگی در زن وجود داشت، زن این گونه نبود. حال با این بیان می‌گوییم: این سه عامل - که هر یک از ظرایف بشری است و هویتی یگانه به نام زن را نمایان می‌کند - نیاز به حامی دارد. و این مرد است که به واسطه‌ی وابستگی ذاتی اش به زن باید خود را حامی او بداند و از این وظیفه‌ی فطری سرباز نزند.

به طور مثال، اگر گفته شود: گل آن است که لطیف، خوش بو و ظریف باشد، دیگر

۱- قال ﷺ: انّ للمرأة في حملها الى وضعها الى فصالها من الاجر كالمرايط في سبيل الله؛ فان هلكت فيما بين ذلك فلها اجر شهيد؛ مكارم الاخلاق، ص ۲۴۷.

امام صادق ﷺ فرمود: همانا برای زن از هنگام باردار شدن تا زمان وضع حمل و از آن هنگام تا زمانی که بچه را شیر می‌دهد و سپس از شیر جدا می‌کند، پاداشی است هم‌چون پاداش کسی که در راه خدا جهاد می‌کند؛ پس اگر در این میان از دنیا برود، برای او اجر و پاداش شهید است.

نباید پرسید: چرا گل خوش بو و لطیف است؟ چرا به راحتی پژمرده می‌شود و نیاز به حمایت دارد؟ و یا چرا گل، گل است؟ این‌ها پرسش‌های نادرستی است که نمی‌تواند از سر آگاهی باشد؛ همین‌طور هم نباید پرسید: چرا زن، زن است؟ و چرا برای حفاظت از زن و جلوگیری از پژمرده شدنش بر مرد لازم است که مسؤولیت حمایت از او را بپذیرد؟ از این رو، برای آن که در این حفاظت اشکالی پیش نیاید، فطرت و طبیعت هم چون دین و شریعت، زن را موظف می‌کند که مطیع همسر خود باشد و وجود گل‌گونه‌ی خود را در اختیار باغبان مدیر و مدبر و عاقلی چون مرد بسپارد تا او در صورت اهمال و قصور نسبت به وظیفه‌اش در حمایت از زن و زندگی عذر و بهانه‌ای نداشته باشد.

ریشه‌ی اطاعت زن از مرد، حمایت همه جانبه‌ی مرد از زن است. زن باید اطاعت کند تا حمایت مرد را تکمیل و نفع فطری خود را جلب کند. با این بیان دیگر نباید پرسید: چرا مرد حامی زن است؟ زیرا می‌گوییم: نزدیک‌ترین موجود به موجود، هویت هم‌راه خود آن موجود است. مرد هم انسان است و انسان حامی انسان است؛ مانند اعضا و جوارح آدمی که هر یک کارهایی انجام می‌دهند و این امر استثمار نیست، بلکه معاونت است و از یک وحدت حقیقی حکایت می‌کند.

چرا زن، زن است؟

در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که: آیا پرسش از «ذاتی»، نادرست است؟ از ذات پرسش کردن چه اشکالی دارد؟ به راستی چرا زن زن است؟ چرا زن لطیف است و هم چون گل زود پژمرده می‌شود تا نیازمند حامی باشد و خود را محتاج یا وابسته به دیگری بداند؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا توضیح یک امر لازم است و آن تفاوت میان «نوعیت» و

«شخصیت» است. نوعیت‌ها از قانون مندی ثابتی برخوردارند، در حالی که شخصیت‌ها امکان تفاوت، تبدل و دگرگونی را دارند؛ به طور مثال: وقتی در مورد آتش یا آب - که هر کدام یک «نوع» هستند - گفته می‌شود: چرا آتش، آتش است و آب، آب، می‌گوییم: چرا آتش، آتش نباشد و چرا آب، آب نباشد و یا اگر آتش، آتش نباشد، پس چه باشد؟ آیا آب باشد؟ هم‌چنین اگر آب، آب نباشد، پس چه باشد؟ آتش باشد؟!

وقتی گفته می‌شود: چرا هر چیزی خودش باشد، می‌گوییم: پس چه باشد؟ اگر هر چیزی خودش نباشد، چه پیش می‌آید؟ به‌طور مسلم حیات آفرینش و نظام هستی و چینش طبیعی عالم و آدم اختلال خواهد یافت و اساساً دلیلی ندارد که هر چیزی خودش نباشد؛ بنابراین نوعیت‌ها از چنین موقعیتی برخوردارند.

زن زن است؛ همان‌طور که انسان، انسان است؛ و همان‌گونه که هر چیزی همان چیز است که باید باشد، و ممکن نیست نوعیت چیزی نوعیت خودش نباشد؛ بر این اساس، وقتی نوعیت‌ها ثبات کلی و وزان منطقی پیدا کرد، به‌طور قهری آثار و اوصاف و ثمرات هر چیزی از حتمیت خاص خود برخوردار می‌شود.

وقتی گفته می‌شود: «گل»، طبیعی است که این گل، طراوت و تازگی، لطافت و صفا و در برخورد با آسیب، پژمردگی و آسیب‌پذیری بیش‌تری دارد و هنگامی که گفته می‌شود: آب، آتش، آهن و سنگ، خصوصیات هر یک از این اشیا هم‌راه آن‌هاست و نمی‌شود آهن، طراوتِ گل و گل، زمختی سنگ را داشته باشد.

اما نسبت به «شخصیت» افراد و اشیا، حکم این‌گونه نیست و می‌توان پرسید: چرا فرزند این زن، دختر یا پسر شد و چرا این گل، خشکیده و این درخت میوه نداده است؟ زیرا شخصیت‌ها قابل تبدل، اختلاف و تخلفند و در حد امکان، پیش‌گیری و دخل و تصرف در طبیعت آن‌ها وجود دارد؛ پس نمی‌شود پرسید: چرا زن زن است، ولی می‌توان پرسید: چرا این زن بلند یا آن زن کوتاه است؟ چرا این زشت و دیگری

زیباست؟ زیرا هر یک از این اوصاف بر اثر علل و اسباب خود به وجود آمده‌اند؛ همان طور که می‌توان پرسید: چرا این نطفه پسر یا دختر شده و یا این فرد خوب یا بد اخلاق است، و می‌شود پرسید: چه باید کرد که نطفه‌ی فردی پسر یا دختر شود، و هم‌چنین پرسش از هزاران تبدل طبیعی - مادی و معنوی که امکان دخل و تصرف بشری در آن راه دارد، به جاست.

بعد از این بیان به خوبی پاسخ پرسش پیشین روشن می‌شود: ذات اشیا و اوصاف ذاتی آن‌ها در ظرف نوعیت‌ها ثابت خود را دارند، اگرچه شخصیت‌ها، قابل تمام تبدل‌ها می‌باشند؛ پس این که زن زن است، به علت آن است که زن باید زن باشد؛ همان طور که هر چیزی باید همان چیز باشد که هست؛ هم‌چنین زن لطیف است، احساس دارد؛ چون باید چنین باشد؛ همان طور که گل این چنین است. زن حمایت‌کننده می‌خواهد؛ زیرا چنین موجود لطیف و مطلوبی باید حامی داشته باشد و مطلوبیت، اقتدار طالب را طلب می‌کند.

پس این که چه کنیم نطفه‌ای دختر یا پسر شود، پرسشی به جاست، ولی این پرسش که زن چرا زن است یا چرا لطیف است، از اساس بی‌مورد است و نتیجه‌ی خاصی هم ندارد.

هم‌چنین اگر سؤال شود: چرا مرد نیازمند زن است، می‌گوییم: پرسشی به جاست و باید چنین باشد؛ چون زن مکمل اوست؛ بنابراین حمایت مرد از زن نیز از سر ترحم نیست، بلکه از سر نیاز ذاتی خویش است؛ زیرا زن علت بقا و شادمانی اوست؛ همان طور که آبیاری گل یا در کنار گل بودن از سر ترحم نیست.

در این میان پرسش مهم آن است که: حقوق اساسی زن چیست و چگونه باید این حقوق استیفا شود؟ چرا زن مورد ستم واقع می‌شود و چگونه می‌توان استضعاف و محرومیت تاریخی را از این قشر بر طرف نمود؟ این گونه پرسش‌ها، پاسخ‌ها و علل و

اسبابی دارند که در جای خود قابل دقت و بررسی است که در مجلّات دیگر کتاب زن تمامی مورد کاوش و جست‌وجو قرار گرفته است.

قسمت دوم: دلایل نقلی

مدیریت و تبعیت

از دیدگاه عقل، زن باید از همسرش تبعیت معقول و اطاعت به جا داشته باشد و عکس آن مناسب یک زندگی و خانواده‌ی سالم نیست؛ چرا که زن به واسطه‌ی احساسات سرشار ممکن است در مواقع بحرانی مشکل آفرین گردد، ولی اطاعت از مرد، سبب تقویت نظام خانواده و تحکیم مدیریت آن می‌شود. در سایه‌ی یک مدیریت صحیح و قوی و اطاعت معقول و به‌جا، زن و مرد می‌توانند مشکلات زندگی خود را به راحتی برطرف کرده و چرخ زندگی را به حرکت سریع و سالم در آورند.

دین مبین اسلام دستورات و احکام متعالی خود را بر مبنای فطرت و عقل سلیم، بر پایه‌ی ضرورت‌ها و واقعیت‌ها و در قالب بایدها و نبایدها مطرح می‌کند؛ از این رو اسلام اطاعت زن از مرد را لازم شمرده و به زن توصیه می‌کند که برای کمال و سعادت خود و خانواده و جامعه‌اش، از همسرش تبعیت معقول داشته باشد؛ در مقابل، تبعیت مرد از خواهش‌های نادرست و امیال نفسانی زن را مایه‌ی فساد و تباهی دانسته و به شدت مورد نکوهش و مذمت قرار داده است. حال به شماری از آیات و روایاتی که این حکم عقلی را مطرح کرده و آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده، اشاره می‌کنیم؛

نخستین دلیل: قرآن حکیم

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا انْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالضَّالِّحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»^(۱)

نوع مردان [به طور طبیعی] نسبت به زنان از قوام و جودی بیش‌تری برخوردارند و بر آنان سمت قیمومت و سرپرستی دارند و این به سبب فضل و برتری است که خداوند در بعضی از آنان نسبت به برخی دیگر قرار داده و نیز به خاطر هزینه‌هایی که [در جهت تأمین مخارج زندگی زنان] از اموال و دارایی‌شان متحمل می‌شوند؛ پس زنان شایسته [در مقابل شوهران خود] متواضع و فروتن و نگهبان اسرار و رازهای نهانی آنان می‌باشند؛ اسراری که خداوند خواهان پنهان ماندن و حفظ آن است.»

یکی از اوصاف و ویژگی‌هایی که قرآن کریم به مردان اختصاص داده، واژه‌ی «قوامون» است که در آیه‌ی پیش آمده است. اکنون به جاست که ابتدا اشاره‌ای کوتاه به موقعیت ادبی این واژه داشته باشیم.

قوامون جمع «قوام» است و قوام مبالغه «قیم» است. قیم به کسی گویند که عنوان سرپرستی نسبت به دیگری داشته باشد.

مراد از «ما فضل الله بعضهم على بعض» در آیه مورد بحث، همان توانایی تدبیر بیش‌تر و تعقل، مدیریت و توان افزون‌تر مرد در بحران‌هاست. و مراد از «بما انفقوا» نسبت به اعطای مهریه و هزینه‌ی زندگی است که بر عهده‌ی مرد است.

اگر به طور معقول به این امر بنگریم، می‌بینیم که قوام زندگی در سیر طبیعی خود نیازمند وحدت اداره و فرماندهی است و زن و مرد اگر بخواهند هر دو سرپرست زندگی باشند، آن وحدت و هماهنگی کامل به دست نمی‌آید. از سوی دیگر، واگذاری سرپرستی زندگی به زن هم بر خلاف تمام شئون زندگی است؛ از این رو در نهایت عقل حکم می‌کند که مرد قوام زندگی را به دست گیرد و مدیریت آن را پی‌گیری نماید؛ چه در زندگی خانوادگی یا در امور اجتماعی.

عدالت و تفاوت در آفرینش

«و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعضٍ للرجال نصيبٌ مما اكتسبوا

و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛^(۱)

هیچ کس آرزوی فضیلتی نکند که خداوند به موجب آن بعضی را بر بعضی برتری داده است؛ [زیرا] برای مردان از آن چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای است و زنان نیز از دست آورده‌های خویش نصیب و بهره‌ای دارند و [هر چیز را] از خزانه‌ی فضل و کرم خداوند بخواهید که خدا به هر چیزی [و از جمله خواسته‌های شما] آگاه است.

مرحوم طبرسی رحمته‌الله در شأن نزول این آیه آورده است: امّ سلمه، یکی از همسران پیامبر، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند، ولی زنان جهاد نمی‌کنند و چرا برای ما نصف میراث مردان مقرر شده است؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند مردان به جهاد می‌رفتیم و به کارهای آنان مبادرت می‌کردیم! پس از سخنان امّ سلمه این آیه‌ی کریمه نازل شد.^(۲)

«و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف و للرجال علیهنّ درجۃ و اللّٰه عزیز حکیم؛»^(۳)

... و برای زنان حقوق متعارفی [بر عهده‌ی مردان] است که همانند و متناسب با حقوق مردان بر ایشان می‌باشد. و [البته] مردان نسبت به زنان به یک درجه از حقوقی برتر برخوردارند.

مراد از «معروف» در این آیه «ما يعرفه الناس» (آن چه مردم آن را معروف می‌شمارند) می‌باشد که فطرت آدمیان آن را بی هر پیرایه و انحرافی در می‌یابد. این لفظ ۳۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است: پیروی از معروف، وصیت به معروف، امساک به معروف در باب طلاق، گفتار به معروف، معاشرت به معروف، امر به

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۳.

۱- نساء / ۳۲.

۳- بقره / ۲۲۸.

معروف، خوردن به معروف و دیگر موارد که تمامی از یک حق واقعی و امر حقیقی، فطری، شناخته شده و به دور از هر کاستی و کجی و جانب داری حکایت می‌کنند. طبق این بیان، آنچه در اسلام به سود یا در ظاهر به زیان زن یا مرد آمده، همه و همه، با هویت حقیقی و موقعیت ارزشی افراد تناسب دارد و در بیان هر حکم، تمام خصوصیات و شؤون مورد ملاحظه قرار گرفته و زمینه‌های متفاوت منظور گردیده است.

پس جمله‌ی «و للرجال علیهنّ درجه» قید متمم جمله‌ی سابق «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف» است و کلیت این معنا را بیان می‌کند که زن و مرد در تمام شؤون خود احکام عادلانه و یکسانی دارند. حتی برتری و درجه‌ای که مرد بر زن دارد، مشمول این کلیت است و این برتری درجه، جانب‌داری نیست، بلکه واقعیتی در زمینه‌ی تکلیف، مسؤولیت و مدیریت مرد در جامعه و شؤون زندگی زناشویی و خانوادگی است.

برای بازیابی صحیح و دریافت چنین حقیقتی باید دو انحراف مورد اهتمام و توجه قرار گیرد: یکی انحراف افرادی است که به دروغ و از سر خباثت و استعمار می‌گویند: هیچ تفاوتی میان زن و مرد نیست؛ حتی زن می‌تواند مرد را آبستن کند و مرد می‌تواند بزاید و فرزند خود را با شیر طبیعی رشد دهد؛ مردها پستان دارند و زن‌ها همه دارای ریش و سبیل‌های بلند می‌باشند (!) هر چند این گونه سخنان معقول نیست، بلکه خنده دار هم هست و کسی به این شکل و با این صراحت چنین حرف‌هایی نمی‌زند، ولی مشابه این حرف‌ها بسیار زده می‌شود که از سیاست‌بازی و نیرنگ و الحاد حکایت می‌کند.

دیگری ظلم و ستمی است که اقوام و ملل مختلف در طول تاریخ بر زن روا داشته‌اند و تاریخ بشری از آن شرم‌سار و سرافکننده است. از قبایل وحشی و امت‌های به ظاهر

اهلی گرفته تا متجددین لجام‌گسیخته‌ی پیش از اسلام و پس از آن و تا امروز که عصر تمدن دل‌خراش و جاهلیت نوین است؛ هم‌چنین از دورانی که برخی اقوام ازدواج را خرید و فروش زن‌های دانستند و اطاعت زن را یک اجبار می‌شناختند و اگر مردی می‌مرد، زن بی‌چاره‌ی او یا می‌بایست با شوهر آتش زده می‌شد و یا با ذلت و تنهایی باقی مانده‌ی عمر را می‌گذراند، تا امروز که تمام هوس‌ها، عقده‌ها، امراض نفسانی و انواع بیماری‌های روانی، جنون‌های خشونت بار و خشونت‌های جنون‌آمیز خود را به نام آزادی و پیشرفت و کام‌روایی به زنان تزریق می‌کنند و آن‌گاه برگردیده‌ی چنین زنان بی‌هویت، سرگردان، خسته و مال‌باخته‌ای، سوار شده و بانعراه‌ای مستانه دم از تمدن، دموکراسی، آزادی، رفاه و امنیت می‌زنند.

آری، تنها این اسلام و قرآن است که با تمام متانت و عدالت، حقایق امور و حقوق همگان را به‌خوبی بیان می‌دارد و از هرگونه انحراف و افراط و تفریطی به دور است.

دومین دلیل: روایات معصومین علیهم‌السلام

عن سلیمان ابن خالد، عن ابی عبدالله علیه‌السلام: «انَّ قَوْمًا اتَّوَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اِنَّا رَأَيْنَا اِنَا سَأَ يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ اَمَرْتُ اِحْدًا اَنْ يَسْجُدَ لِاِحْدٍ لَامَرْتُ الْمَرْأَةَ اَنْ تَسْجُدَ لِرِجْلِهَا»^(۱)

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: گروهی نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و به آن حضرت گفتند: مردمانی را می‌شناسیم که در برابر یک‌دیگر به سجده می‌افتند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: اگر سجده بر غیر خدا جایز بود، به زن فرمان می‌دادم که شوهر خویش را سجده کند.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۰۷، ح ۶.

در این بیان شریف، اگر چه پیامبر اکرم ﷺ به طور کلی سجده بر غیر خدا را نفی می‌کند، ولی با یک تمثیل شرطی، حرمت شوهر و قرب زن به همسرش را به تصویر می‌کشد و این خود یک اصل علمی و قانون روان‌شناختی است؛ زیرا زن وابستگی شدیدی به مرد خود دارد. مرد اگر همسر خود را فراوان و بی‌اندازه دوست داشته باشد، باز هم نوع وابستگی او آن گونه نیست که در زن وجود دارد. البته این ویژگی به طور نوعی است و احتمال تخلف یا شدت و ضعف در مواردی دارد. چه بسا زنی که به همسرش چندان وابسته نباشد و یا مردی که به زنش وابستگی شدید داشته باشد.

از این حدیث به دست می‌آید که موقعیت سجده آن قدر بلند و عالی است که بر غیر حق روانیست و تنها مرد است که نسبت به زن خود امکان هم‌جواری با وصف سجده را می‌یابد. این خود حکایت از قداست زندگی و امر زناشویی دارد و نشان می‌دهد که این موضوع تنها یک امر نفسانی و شهوانی نیست.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «انَّ مِنَ الْقِسْمِ الْمَصْلِحِ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْمَرْأَةُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّتَهُ وَ إِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظْتَهُ وَ إِذَا أَمَرَهَا اطاعته»؛^(۱)

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در این روایت شریف، سعادت مرد مسلمان را در داشتن زن شایسته‌ای می‌داند که سه وصف بارز داشته باشد: حضورش در هر زمان مرد را مسرور و شادمان کند، در نبود و زمان دوری‌اش از او، حامی و حافظ منافع مرد باشد و آن‌گاه که مرد فرمان دهد، از همسر خویش اطاعت معقول داشته باشد. آری، چنین زنی موجب تقویت، بقا و سامان دهی زندگی خانوادگی می‌گردد.

این بیان، سرور مرد را وابسته به زن و حمایت و اطاعت زن از همسر خود را

سعادت مرد می‌داند و می‌توان از آن استفاده نمود که این سه وصف در هر جا و برای همه کس به راحتی فراهم نمی‌شود و گرنه یک امر خاص نمی‌شد که عنوان سعادت بیابد؛ زیرا در زندگی خانوادگی گاه می‌شود که یک یا دو امر از این سه امر و یا هر سه وجود ندارد: یا زن مرد را به خوبی نمی‌تواند مسرور و شادمان سازد یا از زندگی به طور شایسته حمایت نمی‌کند و یا اطاعت معقول ندارد. زنی که در نبود شوهر دخل و تصرف‌های بی‌مورد دارد و در جهت نفسانیت‌های خود پنهان‌کاری می‌کند یا حرف زندگی و اسرار یا نواقص مرد را به دیگران منتقل می‌کند و یا خود را نمی‌تواند مطلوب شایسته‌ی مرد سازد، با بیان این حدیث بیگانه می‌باشد.

البته دسته‌ای از این مشکلات در گرو عدم آگاهی از اصول و قواعد زندگی است که زن و مرد از آن بی‌خبرند و در جهت فراگیری آن گام‌برنداشته‌اند و نظام اجتماعی هم در پی تحقق آن نبوده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اذا صلّت المرءة خمسها و صامت شهرها و حجّت بیت ربّها و اطاعت زوجها و عرفت حقّ علی علیه السلام فتدخل من ائّ باب الجنان شائت؛^(۱)

هنگامی که زن نمازهای پنج‌گانه‌ی خود را بخواند، روزه‌ی ماه رمضان را بگیرد، [در صورت استطاعت] به زیارت خانه‌ی خدا بشتابد، از شوهرش اطاعت داشته باشد و حقّ ولایت و دوستی امیر مؤمنان علی علیه السلام را بشناسد، از هر دری از درهای بهشت که بخواهد، وارد می‌شود.»

در این روایت چند امر مورد توجه و اهمیت است:

یک. این جا سلامت و سعادت زن مطرح است، بر خلاف روایت پیشین که بیان‌گر

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۷۹، ص ۱۱۳، ح ۴.

سعادت مرد بود و زن نقش فرعی داشت؛ اگرچه این دو بیان با هم چهره‌ی کامل زندگی را ارایه می‌کنند.

دو. این که برای وصول کامل به این حد از کمال که تمام درهای بهشت و رستگاری به روی زن باز باشد، چندان دشواری و ریاضت و سلوکی لازم ندارد و تنها با همین اعمال اندک فراهم می‌گردد.

سه. اطاعت زن از شوهر یکی از شرایط ورود به بهشت معرفی شده است. این بدان معناست که اطاعت به جا و معقول از شوهر در دنیا، کانون خانه و خانواده را به بهشت صفا و صمیمیت تبدیل می‌نماید و اثر و نتیجه‌ی اخروی آن نیز ورود به بهشت و وصول به نعمت‌های جاودان می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: «إيما امرأةٍ خرجت من بيت زوجها بغير اذنه

لعنها كل شيءٍ طلعت عليه الشمس والقمر الى ان يرضى عنها زوجها؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر زنی که از خانه‌ی شوهرش بدون اجازه‌ی او خارج شود، هر آنچه خورشید و ماه بر آن می‌تابد، او را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد، تا آن که شوهرش را از خود راضی سازد.»

این روایت شریف - که در لسان شریعت به طور متعدّد هم وارد شده - بیانی بس بلند دارد. هنگامی که زن بی‌اذن شوهر از خانه - که محل امن اوست - خارج می‌شود، در مخاطره‌ی جدی قرار می‌گیرد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که: نفرین موجودات نسبت به زن نافرمان چه معنایی دارد؟ یک پاسخ را با آوردن دو مقدمه به اجمال بیان می‌داریم:

یک. دوری زن نافرمان از محل امن و آشیانه‌ی انس، یک حرکت ناموزون به

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۲۵.

حساب می‌آید.

دو. همه‌ی موجودات حرکت موزون و نظم طبیعی دارند.

بنابراین، موجودات این رفتار زن را به عنوان حرکتی ناموزون نپذیرفته و از آن نفرت دارند. حال پیامبر اکرم ﷺ حقیقتِ عدم تطابق میان حرکات موجودات و حرکت ناموزون زن را به نفرین موجودات تعبیر کرده است که از یک خروج نامناسب و رفتار ناشایست و غیرطبیعی حکایت می‌کند.

در پاسخ کوتاه دیگری می‌توان گفت که: بیان پیامبر ﷺ نسبت به نفرین همه‌ی موجودات حکایت از بزرگی خطای زن و زیادی کیفر آن دارد؛ چرا که اطاعت زن از شوهر، زمینه‌ی تقویت مدیریت مرد بوده و نتیجه‌ای جز حرکت چرخ‌های زندگی به دنبال ندارد و این خود یک ضرورت عقلی است، در حالی که مخالفت و سرکشی و یا لجاجت زن سبب تزلزل و تخریب محیط گرم خانواده و بروز ناهنجاری می‌شود.

عن ابی جعفر ﷺ قال: «جاءت امرأةً الى النبی ﷺ فقالت: یا رسول الله! ما حقّ الزوج علی المرأة؟ فقال لها: ان تطیعه و لا تعصیه و لا تصدّق من بیته الاّ باذنه و لا تصوم تطوعاً الاّ باذنه و لا تمنعه نفسها و ان كانت علی ظهر قتبٍ و لا تخرج من بیتها الاّ باذنه و ان خرجت من بیتها بغير اذنه لعنتها ملائکه السماء و ملائکه الارض و ملائکه الغضب و ملائکه الرّحمة حتّی ترجع الی بیتها؛^(۱)

امام باقر - ﷺ - فرمود: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! حقّ شوهر بر زن چیست؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمودند: این که از شوهرش فرمان برد، او را نافرمانی نکند، از اموال شوهر چیزی جز با اجازه‌ی او صدقه ندهد، بدون اجازه‌ی همسر روزه‌ی مستحبی نگیرد، هیچ‌گاه از تمکین برای شوهرش سر نیپچد و از خانه‌ی

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۱.

او بدون اجازه‌اش بیرون نرود. اگر زن بدون اجازه‌ی شوهر از خانه خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و ملائکه‌ی غضب و رحمت، تا آن هنگام که به خانه بازگردد، بر وی لعنت می‌فرستند.»

چند امر از این حدیث آشکار می‌شود:

(الف) در آن، سخن از حق و اطاعت و معصیت پیش آمده است و چون بیانات پیشین تنها حرف از سعادت در میان نیست.

(ب) عدم ممانعت زن به طور خاص در امور جنسی حتی بر روی کوهان شتر - که حکایت از عدم مناسبت مکانی دارد - نشان می‌دهد که چنین اهمیتی به این امر گذشته از تأمین سلامت، موقفیت زن را در مطلوب بودن تضمین می‌کند. آلودگی بسیاری از مردان و عزیز نبودن فراوانی از زن‌ها به خاطر عدم موقفیت زن در این امر است. می‌توان گفت: تنها امری که نقش عمده‌ی زن در زندگی و ارزش او را نزد مردش تعیین می‌کند، همین امر می‌باشد که بسیاری از زنان به آن چندان اهمیت نمی‌دهند و از موقعیت این امر ناآگاهند؛ همان‌طور که بسیاری از آلودگی‌های اجتماعی و فساد مردها به خاطر کمبود و نارسایی در همین زمینه است. هنگامی که مرد در این جهت تأمین نمی‌شود؛ مشکلات روحی - روانی چنان او را محاصره می‌کند که سلامت و سعادت خود را نادیده می‌انگارد و در پی تأمین خود در بیرون خانه به راه می‌افتد که چنین تأمینی - به حلال یا حرام - موقفیت مرد، زن و جامعه را در مخاطره‌ی جدی قرار می‌دهد.

(ج) این روایت مدیریت مرد و تبعیت زن - که یک ضرورت عقلی است - را نیز بیان می‌کند تا مرد در پاسخ‌گویی به مشکلات احتمالی عذر و بهانه‌ای نداشته باشد. بر همین اساس است که اگر مردی مشکل پیدا کند، به سراغ زنش نمی‌روند، ولی اگر زنی مشکلی پیدا کند، ابتدا به سراغ همسرش رفته و او را مورد پرسش و بازخواست قرار

می‌دهند و...

عن ابی عبداللّٰه ؑ قال: «جاءت امرأةُ الی رسول اللّٰه ﷺ فقالت: یا رسول اللّٰه! ما حقّ الزّوج علی المرأة؟ قال: اکثر من ذلك. فقالت: فخبّرنی عن شیءٍ منه. فقال: لیس لها ان تصوم الاّ باذنه - یعنی تطوّعاً - و لا تخرج من بیتها الاّ باذنه و علیها ان تطیب باطیب طیبتها و تلبس احسن ثیابها و تزین باحسن زینتها و تعرض نفسها علیه غدوةً و عشیةً و اکثر من ذلك حقوقه علیها؛^(۱)

امام صادق ؑ فرمود: زنی نزد رسول خدا ﷺ آمد و پرسید: حقّ شوهر بر زن چیست؟ حضرت فرمودند: بیش از آن است که گفته شود.

زن گفت: بخشی از آن را برایم بازگوئید.

حضرت فرمودند: زن نمی‌تواند بدون اجازه‌ی شوهر روزه‌ی مستحبی بگیرد و نباید جز با اذن او از خانه خارج شود؛ هم‌چنین زن باید با بهترین عطر خود را خوش‌بو سازد و بهترین لباسش را بپوشد و به زیباترین زینت خود را بیاراید و هر صبح و شام خویشتن را بر شوهر عرضه کند. آن‌گاه افزودند: حقوق شوهر بسیار بیش‌تر از این‌هاست.

در این روایت نیز چند جهت قابل اهمّیت و دقّت است:

الف) پیامبر ﷺ نسبت به بیان حق مرد زن را تحریک می‌کند و در ابتدا و انتها جمله‌ی «بیش از این است» را مطرح می‌نماید. از اهتمام حضرت به شوهر و موقعیت مرد، توجّه دین به تثبیت و تحکیم شالوده و اساس زندگی استفاده می‌شود.

ب) سلامت جامعه و مرد را در گرو شایستگی زن می‌داند و شایستگی زن آن است که خود به تنهایی چشم و دل همسرش را از تمام خوبی‌هایی که یک زن می‌تواند داشته

باشد، پر سازد تا شوهر کمبود و نیازی در خود احساس نکند تا برای برطرف کردن آن به انواع آلودگی‌ها تن دهد؛ از این روست که حضرت سفارش‌های فراوانی نسبت به نظافت و بهداشت، زینت و عطر و بوی خوش تا خودنمایی و آرایش و غنچ و دلال، آن هم صبح و شام - که حکایت از آمادگی مداوم دارد - به زن توصیه می‌نماید.

زن اگر بتواند موقعیت خود را در این زمینه باز شناسد و شوهرش را از جهات روحی و جسمی ارضا کند، بسیار موفق خواهد بود. همان طور که بیان شد، چنین اقتداری از زن در عوض اقتدار، صلابت و توان‌مندی‌های مرد است. اگر زن این اقتدار را نداشته باشد، نمی‌تواند موفقیت شایانی در زندگی داشته و نزد شوهر در حد مطلوبی عزیز باشد.

یکی از مشکلات اجتماعی امروزه ما عدم التذاذ کامل در روابط زناشویی است. بر اثر نبود هماهنگی‌های لازم روحی - نفسی و اخلاقی، زن و مرد در زندگی مشکل داشته و به طور قهری در این زمینه موفقیت پیدا نمی‌کنند که در نتیجه یا مشکلات درگیری و جدایی پیش می‌آید و یا در صورت سازش، شعله‌ی عشق و محبت فروکش می‌کند. در این زندگی مصلحتی، زن تنها مادر بچه‌ها و مستخدم خانه و مرد هم تنها پدر بچه‌ها و کارگزار بازار است و در عمل، هیچ یک از زن و مرد از زندگی زناشویی خود لذت نمی‌برند؛ این وضعیت سبب می‌شود که مردها و زنها و در نهایت جامعه گرفتار انواع آلودگی و حرمان شوند.

حدود اطاعت زن

در باب اطاعت زن از شوهر این پرسش پیش می‌آید که: بر فرض پذیرش ضرورت عقلی و وجوب شرعی این موضوع، حد و مرز این تبعیت کجاست و این اطاعت تا چه اندازه مطرح است؟ آیا اطاعت، مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد یا این که اطاعت معقول و به جا مدنظر شرع و مورد تأیید عقل است؟

آیا اگر مردی زنش را به کاری بر خلاف دین یا عقل فرمان داد و یا خود اهل گناه و معصیت بود، اطاعتش واجب است یا آن که اطاعت از مرد، تنها به جهت تحکیم مدیریت نهاد خانواده و اداره‌ی صحیح زندگی است؟ آیا اگر مردی فاسق و آلوده و زنی مؤمن و وارسته بود، باز هم این زن از آن مرد در امر خلاف اطاعت کند؟ اگر پاسخ مثبت است، چرا باید یک زن خوب و شایسته از مردی فاسق و آلوده پیروی نماید؟

در پاسخ به این پرسش بسیار مهم ابتدا باید جهات متعدّد و اقسام مختلف اطاعت زن از مرد را تصوّر کرد تا به خوبی موقعیت بحث روشن شود:

یک. زن و مردی، هر دو آلوده بوده و مورد اطاعت هم، معصیت باشد؛
دو. مرد آلوده و مورد نیز معصیت باشد، ولی زن، مؤمن بوده و به معصیت راضی نباشد؛

سه. زن، آلوده و مرد، مؤمن باشد و مورد هم گناه یا غیر گناه باشد.

اموری هم که متعلّق فرمان شوهر قرار می‌گیرد، شامل سه بخش است:

- مواردی که مربوط به زندگی است؛

- اموری که ربطی به زندگی ندارد، ولی به شخصیت و شؤون مرد بر می‌گردد؛

- امور شخصی که ربطی به زندگی و یا شخصیت مرد ندارد.

البته این تقسیمات، کلی است و هر یک می‌تواند مصادیق فراوانی داشته باشد.

اکنون پس از بیان تقسیمات کلی به پاسخ بعضی از موارد ضروری این بحث

می‌پردازیم.

اقسام اطاعت

الف: وجوب اطاعت

اگر مردی مؤمن بوده و صلاحیت مدیریت لازم را دارا باشد و عمل مورد نظر هم شرعی باشد، اطاعت زن از مرد به طور کلی واجب است؛ چه زن مؤمن باشد یا گناه‌کار؛ چه مورد عمل، احکام شرعی باشد یا مربوط به زندگی مشترک؛ چه به شؤون مرد مربوط باشد و یا به شأن زن؛ مانند این که: مرد به همسرش نسبت به نماز و روزه یا معاشرت با مردم امر کند.

در این قسم، زن نمی‌تواند بدون اجازه‌ی شوهر حتی در اموال خود تصرف کند؛ به طور مثال: نمی‌تواند چیزی از مال خود را ببخشد؛ زیرا ممکن است این تصرف با شؤون مرد منافات داشته باشد و سبب آزدگی یا تحقیر او شود. بنابراین هر چند دخل و تصرف زن در اموال خود - مانند ارث - به طور کامل امری شخصی است و ربطی به زندگی مشترک ندارد، ولی چون مربوط به شأن و شخصیت مرد هم می‌باشد، در این مورد، مرد از نظر عقل و شرع برای صیانت از شخصیت خود و در نتیجه حفظ مدیریت خانواده می‌تواند به زن به طور خاص توصیه و امر و نهی نماید.

ب: زندگی شخصی زن

در فرض دیگر که دستور مرد در موارد شخصی زن است و ربطی به زندگی یا شأن و منزلت مرد ندارد - مانند این که زن بخواهد از مال خود به کسی ببخشد و این بخشش با حقوق و شأن و منزلت مرد منافات ندارد - اطاعت زن از مرد واجب نیست. البته باید توجه داشت که این قانون نباید سبب کتمان و پنهان‌کاری زن گردد.

زن نباید در این موارد به شوهر خود بی‌اعتنایی کرده و او را به اندازه‌ی بیگانه‌ای هم به حساب نیاورد. مرد یار و یاور و دوست و رفیق همسر خویش و بهترین هم‌راز و هم‌راه او در همه‌ی زمینه‌هاست؛ همان‌طور که زن هم بهترین و نزدیک‌ترین هم‌راه و هم‌راز مرد است؛ بنابراین، یک زندگی سالم و محبت‌آمیز و پایدار، هماهنگی و هم‌دلی زن و مرد، حتی در امور کاملاً شخصی را اقتضا می‌کند.

ج: شوهر بی‌صلاحیت

در تصوّر دیگر، اگر شوهری صلاحیت مدیریت زندگی رانداشته باشد و از اداره‌ی زندگی و تأمین هزینه‌ی آن نارسایی داشته یا سرپیچی کند و یا مخرب آن باشد. مثل افراد معتادی که نسبت به زندگی احساس مسؤولیت چندانی از خود نشان نمی‌دهند. دیگر دلیلی بر اطاعت از مرد وجود ندارد. زن در این موارد می‌تواند به طور مستقل عمل نماید، اگرچه شوهر داشته باشد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، دلیل اطاعت زن از مرد تحکیم مدیریت خانه و حفظ حیثیت زن و فرزندان است؛ پس هنگامی که مرد در پی تأمین هیچ‌یک از این موارد نیست، دیگر دلیلی بر اطاعت از او وجود ندارد. البته در صورتی که مرد آلوده به گناهی است، ولی با وجود این، همسرش را به ترک همان گناه یا معصیتی دیگر امر می‌کند، اطاعت زن از مرد واجب است؛ هم‌چنین اطاعت از مرد گناه کار در اموری که معصیت نیست، بلکه مربوط به زندگی است، باز هم واجب است؛ همان‌طور که اگر مرد گناه کار و آلوده‌ای تثبیت موقعیت زندگی را دنبال می‌کند اطاعت از او در غیر از موارد معصیت ضرورت دارد.

د: حرمت اطاعت

در قسم دیگر، اگر مردی زنش را به گناه و معصیت فرمان دهد، چه خود مرد اهل

گناه باشد یا نباشد، دیگر اطاعت زن از مرد لازم و واجب نیست.

زن در مواردی که شوهر او را به معصیت امر کند، نباید از مرد پیروی کرده و خود را در گناه او شریک کند؛ همان طور که رسول خدا ﷺ می فرماید:

«لا دین لمن دان بطاعة المخلوق في معصية الخالق»^(۱)

کسی که به واسطه‌ی اطاعت مخلوق، خود را در گرداب معصیت خالق گرفتار سازد، مؤمن نیست. بنابراین، اطاعت زن از شوهر در معاصی یا ترک واجبات نه تنها واجب نیست، بلکه حرام نیز می باشد. همان دینی که در مقام بیان اهمیت حق شوهر، به زنان می گوید: نمازتان را طولانی نکنید تا شوهرانتان را از خویش بازدارید،^(۲) می گوید: در مواردی که شوهر، شما را به گناه و معصیت و ترک واجباتی چون نماز و روزه و حج دعوت می کند، نباید از او اطاعت کنید.

آری، زن مؤمن و شایسته هرگز نباید در زمینه‌ی گناه، از شوهر معصیت کار خود اطاعت و حرف شنوی داشته باشد و گوهر گران بهای ایمانش را تسلیم زنگار گناه شوهر خویش نماید. در این هنگام است که زن ارزش واقعی خود را پیدا می کند و آن چنان در کمالات معنوی اوج می گیرد که گوی سبقت را حتی از مردان بسیاری می رباید؛ چنان که صادق آل محمد ﷺ می فرماید:

«المرأة الصالحة خيرٌ من الف رجلٍ غير صالح»^(۳)

یک زن شایسته از هزار مرد ناشایست بهتر است.

۱- عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۴۳.

۲- عن ابی جعفر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ للنساء: لا تطولن صلواتكن لتمنعن ازواجكن؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۸، ح ۱. ۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳، ح ۲.

همتایی در ازدواج

اسلام تنها به اطاعت زن از مرد سفارش نمی‌کند، بلکه به ازدواج با هم کفو و هم طراز نیز فرمان می‌دهد تا روشن شود که دختر در آینده از چه کسی باید اطاعت کند. شریعت، ایمان و تقوا را ملاک ارزشی در این جهت معرفی می‌نماید و می‌فرماید:

«افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون»^(۱)

آیا کسی که با ایمان است، مانند کسی است که آلوده است؟! خیر، اینان هم‌سان و برابر نیستند» و نیز می‌فرماید:

«انّ اكرمکم عندالله اتقيکم»^(۲)

گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.» و در آیه‌ی کریمه‌ی دیگری می‌فرماید:

«و لا تنكحو المشركات حتّى يومنّ و لامه مؤمنهٌ خيرٌ من مشرکهٍ و لو اعجبتکم و لا تنكحوا المشركين حتّى يؤمنوا و لعبدٌ مؤمنٌ خيرٌ من مشرکٍ و لو اعجبکم»^(۳)

با زنان مشرک و بت پرست تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید؛ زیرا کنیز با ایمان از زن بت پرست به مراتب بهتراست، گرچه [زیبایی یا ثروت و یا...] او شما را به شگفتی وادارد. دختران خود را نیز به ازدواج مردان بت پرست تا زمانی که ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید؛ زیرا برده‌ای با ایمان از مردی بت پرست به مراتب بهتراست، اگرچه [ثروت و موقعیت] او شما را به شگفتی آورد.» در همین زمینه پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید:

«المؤمنون بعضهم اكفاء بعض»^(۴)

مؤمنان کفو و در ردیف یک‌دیگرند.»

۲- حجرات / ۱۳.

۱- سجده / ۱۸.

۴- کافی، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۲.

۳- بقره / ۲۲۱.

به همین جهت پیامبر ﷺ «جویر» را -که مردی بسیار فقیر و از مهاجران و اصحاب صُفه بود- با «ذلفا» دختر «زیاد بن لبید خزرجی» -که از بزرگان و ثروت‌مندان انصار بود- در ردیف یک‌دیگر دانست و آن دو را به عقد هم در آورد.

اصحاب صغه در صدر اسلام به مؤمنانی گفته می‌شد که توانایی اداره‌ی زندگی خود را نداشتند. پیامبر ﷺ آن‌ها را زیر چتر حمایت خود گرفت و هزینه‌ی زندگی آنان را تأمین می‌نمود. اشراف عرب از نزدیکی این فقرا به پیامبر ﷺ ناخرسند بودند و حضور آنان نزد پیامبر ﷺ سبب نگرانی‌شان می‌شد تا جایی که گاه دورتر از آن‌ها می‌نشستند.

یک روز پیامبر به مردی از انصار که دورتر از اصحاب صغه نشسته بود، فرمود: «پیش‌تر بیا» و آن مرد نیامد. حضرت فرمود: «می‌ترسی فقرش به تو سرایت کند!» مرد انصاری گفت: «این‌ها را از خود دور کن» که ناگاه این آیه نازل شد:

«ولا تطرد الّذین یدعون ربّهم بالغداوةِ والعشیّ یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیکم من شیءٍ فتطردهم فتکون من الظّالمین؛^(۱)

و کسانی را که صبح و شام خدای خود را می‌خوانند و تنها دل بر او دارند، از خود دور مکن. نه چیزی از حساب آن‌ها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آن‌ها، پس اگر آن‌ها را [به خاطر اهل دنیا] از خود دور سازی، از ناشایستگان می‌گردی.»
در این آیه چند امر باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) نزول فوری این آیه نشان‌دهنده‌ی توجه و اهتمام حق به فقرای مؤمن است؛ در حالی که چه بسا در موارد دیگر نزول آیات بر پیامبر ﷺ با تأخیر صورت می‌گرفت.

ب) صراحت لهجه‌ی کلام الهی تمامیتِ صدق حق را نشان می‌دهد؛ زیرا بدون ملاحظه نسبت به اهل دنیا، چنان حرمت مؤمنان صادق را بیان می‌دارد که پیامبر را هم با عتاب تعلیمی مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: طرد آن‌ها به خاطر اهل دنیا حتی تو را از ما دور می‌سازد.

ج) محاسبه‌ی حق نسبت به بندگان چنان است که پیامبر خاتمش در گروه فردی دیگر و فردی دیگر در گروه پیامبرش نیست و هر کس حساب خاص خود را دارد. با تطبیق به مورد روایت - همان طور که بیان شد - چنین حقیقتی ملموس می‌گردد تا کسی حتی از پیامبر ﷺ توقع سازش حق، سکوت و مماشات نداشته باشد.

پدر و مادر و آینده‌ی فرزند

پدران و مادران مسؤولیت بسیار سنگینی در خصوص ازدواج فرزندان خود به عهده دارند. آنان باید در امر انتخاب همسر برای فرزند دو ویژگی مهم ایمان و اخلاق را اساس گزینش خود قرار داده و دقت کنند که دخترشان در آینده از کدامین مرد اطاعت خواهد کرد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إذا جاءكم من ترضون خلقه و دینه فزووه؛ الاّ تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر؛^(۱)»

هرگاه شخصی که اخلاق و دینش را می‌پسندید، به خواستگاری دختر شما آمد، ازدواج آن دو را بر پاک کنید و گرنه فتنه و فساد بزرگی در زمین پدید می‌آید.»
شخصی خدمت امام حسن مجتبی ﷺ رسید و درباره‌ی ازدواج دخترش با

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۲، ح ۶.

حضرت مشورت نمود. آن امام بزرگوار فرمود:

«زَوْجَهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ؛ فَاتَّهَ انْ أَحِبَّهَا اِكْرَمَهَا وَ انْ ابْغَضَهَا لَمْ يَظْلَمْهَا؛^(۱)»

دخترت را به مرد باتقوا و پرهیزکار بده؛ چرا که اگر دخترت را دوست بدارد، او را گرامی خواهد داشت و اگر بر او خشم گیرد، ستم نخواهد کرد.

امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«مَنْ خَطَبَ الْيَكْمَ وَ رَضِيْتُمْ دِيْنَهُ وَ اَمَانْتَهُ كَانَتْ مِنْ كَانِ فَرْوَجُوهُ؛^(۲)»

اگر کسی به خواستگاری دخترتان آمد که دیانت و امانت‌داری‌اش را پسندیدید، دخترتان را به ازدواج او درآورید، هر کس که می‌خواهد باشد.

شخصی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خواستگاری برای دخترم آمده که بد اخلاق است. حضرت به او فرمود:

«لَا تَزُوْجْهُ اِنْ كَانَ سَيِّءَ الْخُلُقِ؛^(۳)»

اگر بد اخلاق است، دخترت را به همسری او در نیاور.

هم‌چنین روایات بسیاری سفارش و تأکید می‌کنند دخترانتان را به فاسق و شراب‌خوار ندهید که باید نسبت به جهاتی چند در مورد آن‌ها توجه خاص داشت:

الف) آنچه در این بیانات گوه‌ریار مورد اهمیت است، این است که زندگی زناشویی و وصلتی است که باید نسبت به آن در ابتدا توجه خاص داشت و نباید در مورد آن اهمال و ساده‌انگاری نمود؛ به ویژه در جهت زن که آسیب‌پذیرتر است.

ب) چیزی که در وصلت باید اهمیت داشته باشد، دین‌داری و حسن سلوک و اخلاق خوش است که بی‌هر یک از این‌ها زندگی روند سالمی نخواهد داشت.^(۴)

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۰.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۵۴.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴ و ۵۳.

ج) تمام این سخنان گهربار گویای این حقیقت است که اطاعت زن از مرد، اطاعت از خوبی‌ها و پاکی‌ها و امور خداپسندانه است. چنین اطاعتی در واقع اطاعت از عقلانیت است و در یک منزلت والا، اطاعت از مؤمنان با تقوا، در حقیقت اطاعت از خداست.

فصل سوّم: بی‌مه‌ری‌ها به زن

بی‌مه‌ری و کتک زدن همسر

مسأله‌ای که در میان این اشکالات، ظاهر بسیار نامطلوبی دارد و ریشه‌ی آن هم در قرآن است و قابل انکار نیست، موضوع زدن زن و صدور فرمان الهی به بی‌مه‌ری مرد نسبت به اوست. از دیدگاه اسلام، مرد حق و اختیار دارد که در صورت نافرمانی زن به همسرش بی‌اعتنایی و بی‌مه‌ری کند و حتّی او را کتک بزند! موضوع زدن به‌طور صریح و با عبارت «اضربوهنّ» (زنانتان را بزنید) در قرآن آمده است. نسبت به دینی که ادّعا می‌شود شریعت رحمت و آیین عطف و فتوّت است، این مسأله بسیار سؤال برانگیز و شگفتی‌ساز است و به‌طور اساسی با شعارهای این دین و حتّی منش کریمانه‌ی اولیای معصوم آن سازگار نیست. به هر حال، این مسأله، عواطف سالم هر انسانی، به ویژه زنان را جریحه دار می‌سازد و به نظر می‌رسد توجیه بردار نیست.

به راستی زن، این مظلوم بی‌پناه چه گناهی کرده که باید آماج ضرب و زور مرد قلدر و خودخواه قرار گیرد؟! دست کم از دین که گفته می‌شود: عطیّه‌ی آسمان و چلچراغ زمین است، توقّع می‌رفت که به داد بی‌پناهان و ستم دیدگان برسد و تعجّب و تأسّف این جاست که شریعت اسلام، خود به این موضوع تصریح کرده و باری بیش‌تر بر دوش مظلومیّت زن نهاده است. خلاصه‌ی کلام، این نیز چهره‌ای از مردسالاری است که اسلام به قوّت بر آن تأکید ورزیده است.

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: ابتدا باید دانست تنبیه یکی از راه‌های مهمّ تربیتی است و کسانی که به‌طور کلی منکر تنبیه در تربیتند، در موازین تربیتی دچار

مشکل خواهند شد. اگر چه کتک زدن، تنها روش تنبیه و تربیت نیست، ولی یکی از راه کارهای آن می باشد. البته تنبیه و تربیت منحصر به کودکان نیست، بلکه برای همه ی افراد لازم است؛ حتی گاهی طبیعت و روزگار هم آدمی را تنبیه و تربیت می کند؛ پس نباید از چنین عنوانی به آسانی گذشت.

بر همین اساس، قرآن مسأله بی مهری و حتی کتک را به عنوان یک برنامه ی تربیتی عنوان نموده و می فرماید:

«وَاللّٰتِ تَخَافُونَ نَشْوَزَهْنَ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اطْعَمَكُمْ فَلَا تَبْتَغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِيْلًا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا»^(۱)

آن دسته از زنان را که از نشوز، تمرّد و یا سرکشی آنها بیم دارید، ابتدا نسبت به حقوقی که بر آنها دارید، تذکر و اندرز دهید و [اگر این روش کارساز نبود] مدتی از هم بستر شدن با آنها خودداری کنید و [اگر این هم مؤثر واقع نشد] آنها را [با رعایت شرایط و برای تأدیب و باز یابی هر چه مناسب تر] بزنید [آن هم زدنی که با حقوق شرعی زن و حدود الهی و قوانین حقوقی اسلام منافات نداشته باشد]؛ پس اگر حقوق الهی و انسانی شما را مراعات نمودند، دیگر حقّ تعدی به آنان و آزار و اذیتشان را ندارید. آگاه باشید که خداوند بلند مرتبه و بزرگ است [و این علوّ و بزرگی و قوام وجودی که خداوند در موارد خاص و به طور محدود نسبت به زن ها به شما داده، از آن اوست و نباید شما را در دام شرک و الحاد و ظلم و عناد بیندازد].

درباره ی معنا و تفسیر «واهجوهُنَّ فی المضاجع» (در بستر و خوابگاه از زنان فاصله بگیرید)، امام باقر علیه السلام می فرماید:

«یحوّل ظهره الیهما»^(۲)

۱- نساء / ۳۴.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۱ ص ۴۷۷، ح ۲۸۸.

مراد این است که مرد در بستر به او پشت کرده و از وی روی برگرداند و در مورد معنای «واضریوهن» (زنانتان رابزینید)، می‌فرماید:

«بأته الضرب بالسواک»^(۱)

مراد از زدن زن‌ها در آیه‌ی شریفه، زدن با چوب مسواک است.

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: زدن با چوب مسواک، بیش‌تر به ناز و بازی شباهت دارد تا تنبیه و این بیان در مقابل زدن با چوب و شلاق دسته‌ای از مردمان قرار دارد که منتهای زشتی و خشونت و بی‌رحمی است.

در پاسخ باید گفت: اولاً چوب مسواک هم شدت و آسیب خود را دارد؛ به ویژه برای زنان که «ریحانه» اند؛ گذشته از آن که ضرب و زدن، تنها به خاطر سوز و دردش نیست، بلکه عنوان زدن، بیش‌تر ملاک است تا درد و سوز؛ چرا که برای زن بسیار دردآور است که ببیند همسرش قصد تنبیه او را دارد؛ اگرچه تنبیهی هم صورت نگیرد و یا این که تنبیه با چوب مسواک یا هر چیز کم‌آسیب دیگری باشد. مهم آن است که زن متوجه قهر و ناراحتی مرد شده و موقعیت و مطلوبیت خود را در خطر ببیند و آن‌گاه به فکر چاره افتاده و قلب مرد را با راه‌کارهای زنانه دوباره به تصرف خود درآورد.

گویند: زمانی که حلاج را به دار بسته بودند و جمعیتی به سوی او سنگ و خاشاک پرتاب می‌کردند، او بی‌هیچ داد و فریادی همه‌ی دردها را تحمل می‌کرد، اما همین که یکی از شاگردانش به سوی او گلی پرتاب کرد، حلاج آهی سرد از نهاد برکشید. هنگامی که سبب این آه را پرسیدند، گفت: هیچ توهین و اهانت و سنگ و خاشاکی به اندازه‌ی این گل که با دست او به سویم برخاست دل مرا نیاززد و به درد نیاورد؛ زیرا هم‌خوانی دوست با دشمنان حق بود. آری، قهر و تنبیه از سوی محبوب بسیار سخت و گران

۱- همان، ص ۴۷۸، ح ۲۳۱.

است، گرچه با چوب مسواک یا ریگی کوچک باشد.

بنابراین چنین تنبیهی زمانی اثرگذار است که رابطه‌ی مهر و محبت و دل‌دادگی میان زن و مرد زنده باشد وگرنه زدن‌های مرسوم افراد وحشی صفت و به دور از مهر و محبت در خور قاموس اندیشه‌ی هیچ فرد عاقل و مؤمنی نیست و هیچ‌گونه اثر تربیتی هم ندارد؛ از این رو شریعت به شدت مرد را از تندخویی و ضرب و زور بازداشته است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«من ضرب امرأةً بغير حقٍّ فانا خصمه يوم القيامة؛^(۱)»

هر کس زنی را بدون مجوز شرعی بزند، من در قیامت دشمن او خواهم بود.» و

«لا تضربوا نساءکم فمن ضربهم بغير حقٍّ عصی الله و رسوله؛^(۲)»

زنانتان را نزنید که اگر کسی بدون حق شرعی به چنین کاری اقدام نماید، به طور قطع و یقین خدا و رسولش را نافرمانی کرده است.»

هم‌چنین خداوند در سوره‌ی صاد به‌طور سمبلیک نوع ضرب و زدن زن را برای پیامبرش این‌گونه بیان فرموده است:

«و خذیبدک ضغثاً فاضرب به و لا تحنث؛^(۳)»

[ای ایوب! دسته‌ای از ساقه‌های گندم [و یا مانند آن] را بگیر، با آن او را تنبیه کن و سوگند خود را نشکن.]»

از این بیان به خوبی روشن می‌شود که جای‌گاه تنبیه و کتک بعد از مراتب متعدّد تربیتی دیگر - از قبیل: موعظه، نصیحت، جدایی و ... - است و بسیاری از موارد مخالفت

۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- همان.

۳- ص ۴۴.

یا تخلف زن، با این امور و در همان مراحل ابتدایی برطرف می‌گردد. تنها در موارد کمی استفاده از تنبیه لازم می‌شود که در آن موارد نیز تنبیه باید به گونه‌ای باشد که آسیبی به زن نرسد؛ همان‌طور که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«المرءة ریحانة لیست بقهرمانة»^(۱)

زن نازنین است؛ نه قهرمان. به همین دلیل، دین مقدس اسلام می‌فرماید: تأدیب نباید موجب سیاهی و کبودی بدن زن گردد و چنین زدنی موجب ضمان و دیه‌ی مخصوص به خود می‌شود.^(۲)

آری، ماجرای زدن آن‌گونه هم نیست که بعضی از مردان رفتار می‌کنند و یا زنان از آن برداشت نادرست دارند. ابتدا باید دید کدام یک از اشکالات راجع به زدن، مربوط به مردم است و کدام نسبت به دین. آنگاه روشن می‌شود که شریعت کوچک‌ترین زیان و ضرری را برای زن نمی‌پذیرد و اساساً به‌طور قاطع و صریح اسلام در تمام قوانین خود هرگونه «قانون ضرری» را نفی و رد می‌کند.

تفاوت زن و مرد

پس از این مقلّمه، اگر فردی بازهم بنخواهد از این حکم استفاده نادرست داشته

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۳.

۲- در همین باره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «فَأَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً امْرَأَتَهُ عَزَّوَجَلَّ مَالِكِ خَازِنِ النَّبْرِانِ فَيَلْطِمُهُ عَلِيٌّ حَرًّا وَجِهَهُ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ أَيْ رَجُلٍ مِنْكُمْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ شَعْرَ امْرَأَةٍ مُسَلِّمَةٍ سَمَرَ كَفِّهِ بِمَسَامِيرٍ مِنْ نَارٍ»؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰، ح ۴.

هر مردی که به صورت همسرش سیلی بزند و بر اثر آن صدمه‌ای به او وارد شود، خداوند با عزّت و جلال به مالک (خزانه دار جهنّم) فرمان می‌دهد که او را در میان آتش جهنّم، در حالی که صورتش از شدّت حرارت آتش گداخته است، هفتاد سیلی بزند؛ و هر مردی از شما به قصد حرام و آزار زن مسلمانی دستش را بر گیسوان او بگذارد، [در روز بازپسین] آن دست را با میخ‌هایی از آتش خواهند کوبید.

باشد و یادسته‌ای بخواهند دین را متهم به تبعیض میان زن و مرد کنند، در پاسخ می‌گوییم:

تفاوت میان زن و مرد امری قهری است و به ویژگی‌های اختصاصی آن دو برمی‌گردد؛ به طوری که اگر این مسأله به دقت بررسی شود، آدمی می‌یابد که این قانون، در راستای فطرت آدمی است و حرکت بر خلاف آن، حرکت در بی‌راهه‌ای است که غیر از زیان و ضرر برای زن و مرد چیز دیگری هم‌راه ندارد؛ بر همین اساس لازم است همیشه دو قانون کلی فلسفی و روانی را در رابطه با انسان و چهره‌ی متفاوت زن و مرد مراعات نمود:

یک. قانون طالب و مطلوب؛ اصل روان‌کاوی می‌گوید که: ویژگی جنس زن با مرد در طالبیت و مطلوبیت متفاوت است. نظام احسن خلقت، در هویت و ذات زن، مطلوبیت و روح بخشی و در مرد طالبیت، پیش‌گیری و پی‌گیری را قرار داده است.

دو. سراسر وجود زن را «احساس» فراگرفته است؛ به طوری که اندیشه‌ی زن هم توان درک تمام احساس او را ندارد و همین امر به «ضعف اندیشه» تعبیر شده است. ضعف و مغلوبیت اندیشه - و هر تعبیر دیگری نسبت به این حقیقت فلسفی و روانی - در زن موجب کمال اوست؛ نه نقص وی؛ زیرا این احساس قوی و چینش خاص اندیشه و تعقل، زن را به کمال خود رسانده و او را برای وظیفه‌ی پر اهمیت شوهر داری، مادری، فرزندپروری و ... آماده می‌کند.

در نتیجه‌گیری کلی از این دو اصل باید گفت: در اسلام برای هیچ کس و به خصوص زن قانون ضرری وجود ندارد و اگر قوانینی که با توجه به ویژگی‌های زن وجود دارد، کوچک‌ترین تغییری پیدا کند، موجب ضرر و زیان برای زن و جامعه می‌شود.

بعد از این مقدمات، اینک در چند فراز به طور مشروح به پاسخ اشکال (کتک زدن

زن) می‌پردازیم.

پاسخ اشکال

الف: کانون عشق و محبت

در ابتدا باید گفت: اسلام برای محیط خانواده و زندگی زناشویی اهمّیت خاصی قائل است و می‌خواهد این کانون مهر و محبّت در برابر هر گونه گزند خارجی مصونیت داشته و به‌طور معقول، سالم و مستقل اداره شود. ایده‌ی اسلام این است که برای خانه و خانواده، سرپرست و مسؤول خارجی در میان نباشد و خارج از محدوده‌ی خودش دخالتی در امور آن پیش نیاید.

ب: مرد بهترین سگان‌دار

به هر حال، گاه در محیط خانواده اختلافات و درگیری‌های گوناگونی پیش می‌آید و ممکن است این مشکلات، فضای خانوادگی را از آرامش و صفا دور سازد. حال، با فرض این دو امر، چه کسی باید مدیر زندگی زناشویی و در رأس خانواده باشد؟ مدیریت از آن احساس باشد یا عقل؟ چه کسی مناسب‌تر از مرد برای مدیریت خانه است؟ این جاست که اسلام برای مرد چنین حقی را قرار داده است تا افراد تحت تکفل خود را رهبری کند و در صورت تخطی و اشتباه به شکل مناسب به آن‌ها رسیدگی نماید.

همان‌طور که پیش از این گفته شد، در این مورد، قرآن کریم به‌طور شگفت‌آوری بهترین نوع رفتار با زن را بیان نموده و می‌فرماید: اگر زن در خانه مشکلی ایجاد نمود و خلافی مرتکب شد که قابل اغماض نبود و از اهمّیت بالای برخوردار بود، ابتدا باید او را به بهترین شیوه موعظه کرد. اگر موعظه اثر نکرد، باید او را مورد کم‌مه‌ری قرار داد و

اگر این روش هم مؤثر واقع نشد، باید او را به شکلی که آسیب و زیانی به وی وارد نسازد، تنبیه کرد. قرآن کریم در ادامه می‌فرماید: اگر زن‌ها اطاعت کردند، دست نگه دارید و به آنان ستم روا مدارید که خداوند توانا در کمین ستم‌کاران است.^(۱)

ج: عالی‌ترین روش تربیت

با توجه به آیه‌ی فوق می‌توان زنان را به چند دسته تقسیم نمود:

دسته‌ی نخست، زنان شایسته‌ای هستند که هیچ‌نیازمند موعظه یا کم‌مهری و یا کتک نیستند؛ زیرا خود با بهترین شیوه زندگی زناشویی را اداره می‌کنند و حتی گاهی راه و روش آنان سبب تنبیه و آگاهی و رشد و ارتقای فکری و فرهنگی مرد هم می‌شود. دسته‌ی دوم، کسانی هستند که اگر خطایی هم‌کنند، با نصیحت و موعظه، آگاه و متنبه می‌شوند.

دسته‌ی سوم، آن‌هایی هستند که با موعظه، خطای خود را ترک نمی‌کنند و بر اشتباه‌های خود اصرار می‌ورزند. با این دسته باید با بی‌مهری رفتار کرد تا شاید در روحیه‌ی آن‌ها اثر گذاشته، آنان را متنبه سازد. حال از این دسته، عده‌ای هستند که با بی‌مهری هم متنبه نمی‌شوند و به خیره‌سری خود ادامه می‌دهند که در برخورد با آنان روش معقول و متناسب کتک زدن باید اعمال شود؛ چرا که با این وصف در میان روش‌های تربیتی راهی جز آن باقی نمانده است. البته این برخورد در جهت کمیت و کیفیت، بسیار محدود و ظریف است.

وقتی سخن از کتک پیش می‌آید، نباید به یاد کتک‌کاری‌های مرسوم در جامعه افتاد و چوب و چماق و شلاق را در نظر آورد! تنبیه مورد بحث ما باید به گونه‌ای باشد که

موجب ضمان و پرداخت دیه نشود.

ممکن است دسته‌ی دیگری هم در میان زنان یافت شوند: آن‌هایی که کارشان از برخورد خانگی گذشته و با این روش هم علاج نمی‌پذیرند. این دسته خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که خطای آنان مربوط به کارهای ناشایستی است که حدود الهی شامل آن نمی‌شود و تنها نافرمانی و خطای عمومی است. در این موارد، شوهر باید مشکل را در خارج از محیط خانه با حکمیت بزرگان قوم حل کند و یا با حضور در دادگاه و نزد قاضی که از جانب حاکم شرع منصوب شده است، قضیه را حل نماید و در صورت حل نشدن مشکل و عدم امکان ادامه‌ی زندگی مشترک، با جدایی کار را خاتمه دهد.

گروه دیگر زنانی هستند که گناهان کبیره‌ای را مرتکب می‌شوند که با وجود سند، حدود الهی شامل آن‌ها می‌شود. اجرای این حدود در شأن شوهر و خانه نیست، بلکه باید با مداخله‌ی حاکم شرع، مشکل برطرف گردد و اگر موردی پیش آید که شوهر بتواند در خانه‌اش حدی را اجرا کند - هم چون خیانت حیثیتی به شوهر - این اجرای حد، خارج از فرض آیه‌ی کریمه قرآن است و به‌طور طبیعی باید دلیل خاص خود را داشته باشد.

اکنون با توجه به این مطالب به خوبی روشن می‌گردد که حکم «کتک زدن زن» تنها شامل یک دسته از زنان می‌شود و بیش‌تر آن‌ها از این حکم خارجند. اسلام می‌خواهد مشکل خانه به خارج از خانه کشیده نشود؛ از این رو کتک در خانه را آخرین راه برای اصلاح کار و بیرون نرفتن مشکل از خانه قرار داده است؛ آن هم با کیفیت و کمیت خاصی که در کتک مفروض است؛ پس کتک زدن یک امر وسیع و عنوان کلی است و منحصر به زدن با چوب و چماق نیست و مراد آیه‌ی مبارکه از آن با برداشت عرفی برخی - که زدن با چوب و شلاق است و گاه با شکستن دست و پا و یا کندن گیسوان زن

همراه است - تفاوت دارد؛ پس این دستور شرعی نسبت به بعضی از زن‌ها و در موقعیت خاص خود تنها راه علاج مشکل است و در جای خود، آن هم به شکلی که دین بیان می‌کند، بهترین روش تربیتی است.

چرا زن نتواند؟!

ممکن است اشکال شود که: چرا وقتی شوهر مرتکب خطایی می‌شود، زن نمی‌تواند او را تنبیه کند، در صورتی که زن و مرد در امکان خطا مشترکند؟ در پاسخ ابتدا باید به دو امر اشاره شود: نکته‌ی نخست این است که نوع برخورد مردها متفاوت است و به طور کلی می‌توان مردان را در محیط خانه و زندگی به چند دسته تقسیم نمود:

دسته‌ای از مردان، هم‌چون دسته‌ای از زنان شایسته، از شایستگی‌های فردی و اخلاقی برخوردار بوده و رضایت زن و خانواده را فراهم می‌سازند. بحث ما درباره‌ی این دسته نیست.

دسته‌ای دیگر، در محیط زندگی و یا درون خانه، خود را درگیر حوادث مختلف و طغیان‌های فراوان و گناهان متعددی می‌سازند که در این صورت حدود الهی بر سر آنان سایه می‌افکند؛ چه این معاصی درباره‌ی زن باشد و چه درباره‌ی دیگران. در چنین مواردی برخورد با این‌گونه مردان بر دوش قانون و حاکم است و زن نمی‌تواند نقشی در آن داشته باشد.

دسته‌ی سوم، مردانی هستند که در محیط خانه خطاهایی را نسبت به زن مرتکب می‌شوند که برای یک زن شایسته قابل تحمل و بخشایش است و او این‌گونه ناروایی‌ها را مربوط به مشکلات خارجی و اجتماعی مرد می‌داند و اغلب گذشت می‌کند. در شریعت نیز بر چنین گذشتی آثار و برکاتی مترتب شده است. پیامبر اکرم ﷺ در

این باره می‌فرماید:

«من صبر علی سوء خلق امرأته اعطاه [اللّٰه] من الاجر ما اعطاه
داوود علیه السلام علی بلائه و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاها مثل
[ثواب] آسیه بنت مزاحم؛^(۱)

هر مردی که در مقابل بداخلاقی همسرش راه صبر و بردباری را پیشه کند، خداوند به او همانند پاداشی را که به داوود علیه السلام به خاطر صبرش بر بلا عطا کرد، عنایت می‌کند و نیز هر زنی که بداخلاقی شوهرش را تحمل نماید، خداوند به او ثواب صبر و تحمل آسیه [بر آزار و اذیت همسرش فرعون] را عطا می‌کند.»

دسته‌ی دیگری از مردان در محیط خانه نسبت به زن به گونه‌ای ستم روا می‌دارند که صورت ناموزونی دارد و قابل تحمل و گذشت نیست. در این صورت، زن می‌تواند به اولیای خارج از منزل مراجعه نماید و اگر مشکل برطرف نشد، از راه قانون، آن را رفع کند و خود را از سختی و رنج نجات دهد. در صورت اصلاح نشدن شوهر، زن در مرحله‌ی آخر می‌تواند به وسیله‌ی طلاق، خود را از این زندگی رهانیده و آسوده سازد.

تنبیه مرد و حفظ شخصیت او

امر دومی که در پاسخ اشکال فوق باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که: از دیدگاه دین مسأله‌ی حفظ شخصیت مرد در خانه اهمیت بسیاری دارد و این امر برای بقای زندگی و استمرار سلامت خانه و خانواده بسیار ضروری است.^(۲)

اگر به زن سفارش می‌شود که از بعضی خطاهای جزئی مرد صرف‌نظر نماید، به خاطر دسته‌ای از مشکلات اجتماعی است که مرد در بیرون از منزل دارد. زن باید

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۷، ح ۳۰.

۲- برای بررسی بیش‌تر این موضوع به صفحه‌ی ۲۰۴ همین جلد مراجعه شود.

بخشی از ناملايمات را به همين علت، تحمّل و از آن گذشت کند تا التيامبخش زخم‌های احتمالی خارج از خانه برای شوهر خود باشد. او باید بکوشد که شخصیت مرد آسیب نبیند و بخشی از کمبودهای بیرون از خانه‌ی او به وسیله‌ی وی در منزل جبران شود.

اگر دین در قبال خطاهای مرد در منزل حقّ تأدیبی برای زن قرار نداده، تنها در رابطه با این امر است؛ نه به دلیل اعتقاد به مردسالاری و ظلم و ستم‌های مردانه؛ گذشته از آن که تأدیب مرد توسط زن در محیط خانه صورتی طبیعی ندارد و امکان عملی آن مورد خدشه است و اگر هم ممکن شود که به طور ناقص تحقّق یابد، محیط خانه را با حوادث شوم درگیر می‌سازد.

مرد مجرم و تأدیب او

اکنون با بیان این دو امر، اشکال یاد شده به خوبی برطرف می‌شود. این‌گونه نیست که اگر مرد در خانه توسط زن تأدیب نشود، دیگر تأدیبی برایش وجود نداشته باشد. اگر مرد فردی شایسته و یا کسی باشد که صرف نظر از کارهای اشتباهش اخلاقش معقول و مناسب است، در این جا مشکلی وجود ندارد، ولی اگر از کسانی باشد که در قانون برای کارهایشان «حد» وجود دارد، در این جا مداخله‌ی حاکم لازم است.

اگر مرد از کسانی باشد که حقوق و حدود زن را پایمال کرده و او را اذیت می‌کنند و فرمان‌های ناشایستی به زن داده، وی را از خوبی‌ها باز می‌دارند، در این صورت نیز زن نباید بی‌گدار به آب بزند و بر مرد بشورد و برخورد خشونت‌آمیز نماید؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ما من امرأةٍ تمدّ یدیهَا ترید أخذ شعرةٍ من زوجها او شقّ ثوبه الا سمر الله

کَفَّيْهَا بِمَسَامِيرٍ مِنْ نَارٍ؛^(۱)

هیچ زنی نیست که دست‌هایش را به طرف شوهرش بلند کند تا موهای او را بگیرد یا لباسش را پاره کند، مگر آن که خداوند دست‌هایش را با میخ‌هایی از آتش خواهد کوبید.»

در این‌گونه موارد زن می‌تواند با اقدام قانونی، خود را از تعرض و ستم‌های شوهر دور نماید. البته این اقدام باید با تأمل، تأنی، صبر و حوصله و بصیرت کامل انجام گیرد و در صورتی به چنین عملی دست بزند که از تمام شگردهای زنانه بهره گرفته، ولی نتیجه‌ای نگرفته باشد.

زن می‌تواند در مقابل کارهای ناروای مرد در خانه، حالات و برخوردهای گوناگونی داشته باشد تا سبب توجه مرد گردیده و او را به ترک ظلم وادارد؛ چه این حالات و برخوردها از دریچه‌ی محبت باشد و یا به صورت بی‌مه‌ری ظاهری. البته بروز این حالت‌ها باید به گونه‌ای باشد که مشکل را شدت ندهد و از آن تنها برای رفع مشکل استفاده شود.

زن در این جهات ید طولایی دارد؛ به طوری که می‌تواند با همین شگردهای زنانه مرد را از هر کاری باز دارد یا به هر کاری مشغول کند، لیکن این شگردها باید از معصیت و گناه به دور باشد. زن باید در استفاده از شگردهای زنانه، حدود الهی را در نظر داشته باشد و از نوع شیطنانی آن بهره نگیرد و خود را آلت دست شیطان قرار ندهد؛ چرا که از آن سودی نخواهد برد.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۳۸، ح ۲.

اقتدار مرد و شگردهای زن

در این بحث اشکال دیگری پیش می‌آید که: چرا طبیعت به واسطه‌ی صلابت و اقتدار، دست کم در محیط خانه، مرد را بر زن مسلط ساخته است؟ مرد می‌تواند مشکل خود را در خانه، هر چند با زور و کتک، بر طرف نماید، ولی زن به واسطه‌ی ضعف و ظرافت و ناتوانی‌اش نمی‌تواند مشکل خود را با مرد در خانه رفع کند و به ناچار باید به بیرون از خانه متوسل شده و به بزرگان اقوام یا حاکم و قانون پناه برد.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: طبیعت در این زمینه بسیار ظریف، سالم و معصومانه عمل کرده است. طبیعت، همان طور که به مرد اقتدار و توان مندی اعطا کرده، به زن نیز توان شگرد سازی‌های ظریف و ماهرانه بخشیده است. زن می‌تواند با چنین توان مندی و اقتدار ظریفی - که آمیخته به هزاران ناز و کرشمه، غنج و دلال، عرضه و خودنمایی و حیل‌های معصومانه است - به راحتی بر اقتدار مرد چیره گردد. حال در صورت عدم موفقیت، این مشکل شخصی زن است که به واسطه‌ی عدم آگاهی یا ناتوانی، در مقابل مرد مغلوب شده است؛ همان‌چنان که بسیاری از مردان در برابر همین شگردهای زنانه یا ضعف شخصی و عدم اقتدار و آگاهی لازم مردانه، کم می‌آورند و چون عبدی ذلیل در مقابل زن به خاک می‌افتند.

این که اولیای دین زنان را به خوب شوهرداری سفارش کرده و این امر را جهاد در راه خدامی دانند، اشاره به همین حقیقت و واقعیت خارجی است.^(۱) آری، شوهرداری

۱- عن الاصبغ بن نباتة قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: كتب الله الجهاد على الرجال والنساء فجهاد الرجل بذل ماله و نفسه حتى يقتل في سبيل الله و جهاد المرأة ان تصبر على ما ترى من اذى زوجها و غيرته و في حديث آخر جهاد المرأة حسن التبعل؛ كافي، ج ۵، ص ۹، ح ۱.
امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب کرده است. جهاد مرد پرداخت داری و گذشت از جان خویش است تا آن جا که در راه خدا به شهادت رسد و جهاد زن این است که در برابر آزار و غیرت مندی بی‌مورد شوهرش شکیبیا باشد؛ و در حدیث دیگری آمده است: جهاد زن ←

غیر از حسن و زیبایی است و حسن و زیبایی بدون استفاده از شیوه‌ها و شگردهای زنانه نتیجه بخش نخواهد بود. البته به کارگیری این شیوه‌ها به توجّه، آموزش، تمرین و ممارست و صبوری نیاز دارد و برای همین از آن به «جهاد فی سبیل الله» تعبیر شده است.

هم‌چنان‌که جهاد مرد در میدان نبرد بدون امکانات جنگی میسر نیست و نبود ابزار شکست و نابودی را در پی دارد، جهاد زن در میدان شوهرداری نیز بدون به کارگیری شیوه‌های جذاب و شگردهای زنانه چیزی جز شکست و عدم موفقیت به دنبال نخواهد داشت.

همان‌گونه که میزان اقتدار مرد در صحنه‌ی جهاد و رویارویی با دشمن بستگی به میزان بهره‌مندی او از امکانات و ابزار جنگی دارد، توان زن در عرصه‌ی شوهرداری نیز به موفقیت او در استفاده از شیوه‌ها و شگردهای زنانه و حیل‌های معصومانه، وابسته است.

معرکه‌ی عشق و دل‌بری

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، طبیعت، در مقابل اقتدار مرد، زن را به نوعی خاص - که همان ظرافت و شگردهای زنانه است - اقتدار بخشیده است. این اقتدار گذشته از آن که سبب مصونیت زن و بیمه‌ی او در خانه می‌گردد، مشکلات مرد را هم می‌تواند بر طرف نموده و او را به فعلیت رساند و شیفته‌ی زن سازد؛ پس زن با اقتدار خود - که ریشه در ملاحظت و لطافت او دارد - نسبت به اقتدار مرد - که ریشه در صلابتش دارد - در محیط خانواده بیمه شده است.

→ نیکو شوهرداری کردن است.

زن‌ها با توجه به این خصوصیت فطری خود می‌توانند بسیاری از عوارض نامطلوب ناشی از سوءاستفاده‌ی مردها از اقتدار را مهار نموده و از بروز فراوانی از مشکلات در محیط خانواده جلوگیری کنند و کانون خانوادگی را به محیطی امن و با صفا تبدیل نمایند.

بنابراین، طبیعت و آفرینش، معصوم است و «حقیقت» با تمامی اسما و صفاتش در هستی و جهان ماده و خلقت زن و مرد، چهره انداخته و هر یک از این دو را به نوعی ظریف در مقابل دیگری به اقتدار و جلوه‌گری واداشته است.

مرد است و صلابتش، زن است و زیبایی او؛ مرد است و اقتدار، زن است و مهارت در شگردهای پیچیده و دل‌ریا؛ مشت سنگین مرد است و چشمان خمار زن؛ بازوی قوی مرد و گیسوان بلند و به هم پیچیده‌ی زن؛ تیغ شمشیر مرد و نیش تند و تیز ابروان کند زن. خلاصه هر یک توان از دیگری می‌برد و میدان کارزار را به معرکه‌ی عشق و دل‌بری بدل می‌سازد و در این میدان است که سبیل مردانه در مقابل قیتون لب فرو می‌افتد.

آری، اگر زن و مرد آموزش و تربیت لازم را فرا گرفته باشند، هیچ‌گاه محیط بسته‌ی خانه به فامیل و رئیس قوم یا دادگاه و پیچ و خم‌های آن احتیاج ندارد؛ به همین دلیل در صورت ظهور هر گونه مشکل، در مرحله‌ی نخست باید مشکلات فردی زن و مرد بازیابی شود. در غیر این صورت باید دادگاه‌های خانوادگی را مملو از زنان و مردانی دید که از یک‌دیگر نارضایتی داشته و ندای جدایی سر می‌دهند.

تدبیر زنان و حيله‌ی شیطان

خداوند متعال در سوره‌ی یوسف از اقتدار زن در تدبیر و شگردهای زنانه خبر داده

و با بیان:

«إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ»^(۱)

حیله‌ها و چاره‌اندیشی‌های زنان را بسیار بزرگ و عظیم شمرده است. «این در حالی است که درباره‌ی کید شیطان می‌فرماید:

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا»^(۲)

کید و حیله‌ی شیطان بس ضعیف است.»

حال اگر زن از این توان خود در جهت مثبت و ساختن زندگی خوش و آکنده از صفا استفاده نماید، هنر او نه تنها حیله‌ی شیطانی و ناپسند نیست، بلکه کید رحمانی و پسندیده است؛ چنان‌که حق تعالی نیز در مواجهه با دشمنانش این صفت را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«و املی لهم انّ کیدی متینٌ»^(۳)

ما به آنان [که آیات الهی را دروغ می‌پندارند، به طور استدراجی] فرصت می‌دهیم؛ به درستی که کید من متین و محکم و استوار است و کارآیی ظریف خود را دارد.»
اکنون این پرسش پیش می‌آید که: چگونه به بیان قرآن، کید شیطان، ضعیف و کید زن عظیم است؟^(۴)

در پاسخ باید گفت: آن کس که می‌گوید: کید زن‌ها عظیم است، شوهر زلیخاست، ولی آن که می‌گوید: کید شیطان ضعیف است، خداوند است. به هر حال، مقصود آن

۱- یوسف / ۲۸.

۲- نساء / ۷۶.

۳- اعراف / ۱۸۳، قلم / ۴۵.

۴- فقاتلوا اولیاء الشَّیْطَانِ انّ کید الشَّیْطَانِ کَانُ ضَعِيفًا؛ نساء / ۷۶.

پس با پیش‌آهنگان دوستی با شیطان مقاتله و مبارزه کنید که کید و مکر شیطان سست و ضعیف است. - فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من کید کُنَّ انّ کید کُنَّ عَظِيمٌ؛ یوسف / ۲۸.
[شوهر زلیخا] چون دید پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده، گفت: این پیش‌آمد از مکر و حیله‌ی شما زنان است که بزرگ و بس عظیم است.

است که کید شیطان برای مؤمنان ضعیف است؛ زیرا شیطان تنها در محدوده‌ی نفس افراد می‌تواند تصرف کند و مؤمنین، قدرت مهار نفس خویش را دارند و شیطان، توان چندانی در مقابله با آنان ندارد، ولی محدوده‌ی کید زن‌ها، به‌طور عام مردها هستند و در مقابل صلابت، قدرت و توان مندی‌های مردان نیز موفق می‌شوند. بنابراین، صفت «کید» توان‌شگردهای زنانه است تا زن در مقابل مرد از توان مندی لازم برخوردار باشد.

«کید» تدبیری است که انجام آن، ضرر دیگری را در پی داشته باشد. تفاوت تدبیر عمل و اضرار بر غیر - که معنای کید می‌باشد - با خدعه آن است که در خدعه، تدبیر و یا اضرار بر دیگری لازم نیست؛ به طوری که می‌شود در جایی اضرار باشد و تدبیر نباشد یا تدبیر بدون اضرار باشد؛ پس معنای خدعه اخصّ از کید است و کید معنای پیچیده‌تری نسبت به خدعه دارد و در تدبیر و زیان رساندن، شدیدتر از مکر و خدعه است.

«کید» در قرآن کریم به صورت‌های مختلف آمده است: «کید حق»^(۱) چهار مرتبه، «کید زنان»^(۲) پنج مرتبه، «کید ساحر» و «کید فرعون» هر کدام دو مرتبه،^(۳) «کید برادران

۱- مورد نمونه: کذلک کدنا لیوسف؛ یوسف / ۷۶.

چنین تدبیری را ما به یوسف آموختیم.

۲- و إلاّ تصرف عنی کیدهنّ اصب الیهنّ؛ یوسف / ۳۳.

اگر تو حیل‌ی زنان را به لطف و عنایت خود از من دفع نکنی، من به آن‌ها مایل می‌شوم.

- فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ؛ یوسف / ۳۴.

خدا دعای او را مستجاب کرده و کید و دسیسه‌ی زنان را از او بگردانید [و دامن عصمتش را پاک نگاه داشت].

- ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهنّ ان ربی بکیدهنّ علیم؛ یوسف / ۵۰.

[یوسف به فرستاده‌ی شاه گفت: از سوی من به شاه بگو] چه شد که زنان مصری، همه، دست خود را بردند؟ آری، خداوند به کید آنان و [بی‌گناهی من] آگاه است.

←

→ - إن کیدکن عظیم؛ یوسف / ۲۸.

یوسف»،^(۴) «کید ابراهیم»^(۵) و «کید خائنان»^(۶) هر کدام یک بار آمده، ولی کید کافر و مشرک هفت بار آمده است.^(۷)

پس کید، تدبیری است که آدمی در مواقع خطر و شرایط حسّاس، جهت رفع کاستی‌ها و براساس تمایلات نفسانی به کار می‌بندد. البته کید در موارد خیر و شایسته

همانا کید شما زنان، بزرگ و بس عظیم است.

– فلماً رأی فمیصه فُذَّ من دبر قال إنه من کیدکُنْ؛ یوسف / ۲۸.

[شوهر زلیخا] چون دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: این پیش‌آمد از مکر و حیل‌های شما زنان است.

۳- الف: و ما کید فرعون الأفی تباب؛ غافر / ۳۷.

و مکر و تدبیر فرعون جز بر زیان و هلاکتش به کار نمی‌آمد.

ب: فتولّی فرعون فجمع کیده ثمّ اتی؛ طه / ۶۰.

آن‌گاه فرعون روی گردانید و همه‌ی کید و مکر خویش را به کار بست، سپس به وعده‌گاه آمد.

مورد نمونه کید ساحر: و الق ما فی یمینک تلفف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح السّاحر حیث اتی؛ طه / ۶۹.

و اینک عصای خود را بیفکن تا اژدها شود و یک‌باره بساط سحر و ساحری اینان را فرو بلعد که کارشان سحر و فسونی بیش نیست و ساحر هرگز به فلاح و رستگاری دست نخواهد یافت.

۴- لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً انّ الشیطان للانسان عدوٌّ مبین؛ یوسف / ۵.

فرزند عزیزم! مواظب باش و خواب خود را بر برادرانت حکایت نکن؛ زیرا [به اغوای شیطان و از روی حسادت] به زیان تو مکر و حیل‌ها خواهند نمود؛ چرا که دشمنی شیطان با آدمیان بسیار آشکار است.

۵- و تالّله لا کیدن اصنامکم؛ انبیاء / ۵۰.

به خدا قسم من این بت‌ها را با هر تدبیری که بتوانم، در هم خواهم شکست.

۶- ذلک لیعلم انّی لم اخنه بالغیب و انّ الله لا یهدی کید الخائنین؛ یوسف / ۵۲.

این کشف حال را برای آن خواستم تا عزیز مصر بداند که من هرگز به او خیانت نکردم و بداند خدا هرگز خدعه‌ی خیانت‌کاران را به مقصود نمی‌رساند.

۷- مورد نمونه: ذلکم انّ الله موهن کید الکافرین؛ انفال / ۱۸.

این [فتح و پیروزی در جنگ بدر از سوی خداوند] نصیب شما شد که خداوند بی‌اثر کننده‌ی کید و حیل‌های کفار است.

هم می‌تواند معنا داشته باشد؛ همان طور که نسبت به حق و ابراهیم هم آمده و از باب امتنان بر مردم است، اگر چه بیش‌تر در جهت مذموم به کار می‌رود. در هر صورت کید حق یا اولیای خدا و سفرای الهی با چهره‌های متفاوت، معنا و مصداق خاص خود را دارد و از سر ضعف و ناتوانی نیست.

تنبیه زن و حفظ شخصیت او

اشکالی که ممکن است در بحث حفظ شخصیت مرد (امر دوم)^(۱) مطرح شود، این است که: اگر خانه و زندگی دارای ارزش است و باید برای بقا و استمرارش کوشید و مرد نباید در خانه تأدیب شود تا موقعیت رهبری خانه و زندگی به خطر نیفتد، چرا درباره‌ی زن این گونه نباشد؟ مگر زن در رهبری و مدیریت داخلی خانه نقش عمده، مهم و کلیدی ندارد و مگر او مادر همان فرزندان نیست؟ آیا زن بر فرض ارتکاب خطا و تحقق تنبیه در خانه، موقعیت خود را نزد فرزندان و اهل خانه از دست نمی‌دهد و زندگی در مخاطره و تزلزل قرار نمی‌گیرد؟

هنگامی که مردی می‌خواهد زنش را تأدیب کند، اگر فرزندان و اهل خانه جانب مادر را - که زن خانه است - بگیرند، در این جا مرد - که شوهر او و پدر اهل خانه است - از ارزش می‌افتد، و اگر جانب پدر را بگیرند، مادر و زن خانه از وقار و اعتبار می‌افتد؛ پس در هر صورت چنین برخوردی برای زندگی زیان بار خواهد بود.

در پاسخ باید گفت: این ایراد، در صورت تحقق خارجی ایرادی به جاست؛ حتی اگر این بی‌حرمتی نسبت به فرزندان باشد و چه زشت‌تر آن که نسبت به مادر کریمه‌ی خانه، چنین برخورد ناروایی پیش آید، ولی به طور کلی، نوع برخوردها این‌گونه نیست و نباید

۱- به این مطلب در صفحه‌ی ۲۰۴ اشاره شد.

این‌گونه باشد. برای روشن شدن این موضوع باید به همه‌ی اقسام برخوردهای مرد با زن هنگام خطای او اشاره شود. این برخوردها می‌تواند سه‌گونه باشد:

یک. موعظه یا بی‌مه‌ری، به طوری که از نظر تمام اهل خانه پنهان باشد. در این نوع برخورد، زبانی متوجه خانه و خانواده نمی‌شود و حرمت زن هم آسیب نمی‌بیند. دو. برخوردی که هم‌راه با تندی یا تنبیه باشد. این کار نباید آشکارا انجام شود و فرزندان از آن باخبر گردند.

سه. برخوردی که به هر دلیل فرزندان از آن باخبر شوند. این نوع برخورد، صورت علنی به خود می‌گیرد و فرزندان درمی‌یابند که پدر با مادر مشکل دارد و او را تحقیر می‌کند یا جوابش را نمی‌دهد و یا آن‌که او را تنبیه می‌کند.

به‌طور کلی این نوع برخورد به دو شکل تحقق می‌یابد:

شکل نخست؛ برخوردی علنی که از روی غضب، خشونت و خطای پدر باشد و او برای رفع خطاهای زن مرتکب خطاهای دیگر شود.

شکل دوم؛ برخوردهای علنی که لازمه‌ی حتمی و قهری آن، نبود توافق همیشگی بین زن و مرد می‌باشد. زنی که همیشه با شوهرش مخالفت کرده و عصیان و طغیان بسیاری دارد، مرد را به‌طور دائم درگیر نزاع‌های مختلف می‌سازد و فرزندان و اهل خانه یا دیگران از این برخوردها آگاه می‌گردند.

در میان این اقسام، برخوردی که آشکار نیست، مشکلی به بار نمی‌آورد و آسیبی به حریم زن وارد نمی‌سازد، ولی در آن قسم که مرد کوتاهی کند و خشم و غضب خود را آشکار نماید، به جای رفع مشکل، مشکلی دیگر به بار می‌آید که مورد قبول شرع و عقل نمی‌باشد؛ حتی اگر چنین برخورد ناهنجاری در رابطه با فرزندان باشد؛ زیرا خانه محیط امن و آسایش است و فرزندان هم نباید از جانب پدر یا مادر این‌گونه برخوردهای نامناسبی را ببینند.

اما قسمی که در آن نزاع ظاهر می‌شود و قابل مهار هم نیست و زن به آن دامن می‌زند، به عهده‌ی خود زن است. زن باید بداند که خطاهای فراوان، قابل اغماض نیست و زیان‌های بسیاری برای همسر و فرزندان دارد و او با این روش نابخردانه پایه‌های زندگی را متزلزل می‌سازد؛ هم‌چنان‌که مرد نیز باید به این نکته توجه کامل داشته باشد.

بنابراین می‌بینیم که در این قانون، حقوق زن رعایت شده و حرمت او محفوظ مانده است؛ چرا که بر اساس آن نباید برخوردهای زندگی صورت آشکاری داشته باشد و مسائل زناشویی و مشکلات زن و مرد و آثار و عوارض آن به میان فرزندان کشیده شود. زن باید پاسخگوی کارهای خود باشد؛ همان‌طور که مرد مسؤول کارهای خود است؛ زیرا نمی‌شود هیچ فرد عاقلی را بی‌مسئولیت دانست. بنابراین زن باید گذشته از موقعیت خود، وضعیت و حال و هوای فرزندان و شوهر خویش را هم رعایت کند. مرد هم باید موقعیت همگان را در نظر داشته باشد و در زندگی خانوادگی هیچ‌گاه رعب و وحشت و تشنج ایجاد نکند.

پس صرف جلب رضایت مرد توسط زن و تابعیت معقول زن نمی‌تواند مورد خدشه واقع شود؛ زیرا زندگی باید با هماهنگی طرفین پیش رود و این مسأله‌ی مهم، بدون وحدت - که از تابعیت یک سو سرچشمه می‌گیرد - میسر و عملی نمی‌شود.

البته این بیان، ملازمه‌ای با ایجاد رعب و وحشت از سوی مرد در خانه ندارد و نباید ظلم و زور در کار باشد. هر یک از زن و مرد مسؤول کارهای خود هستند و نباید روحیه‌ی ستم‌گری برخی مردان را به حساب این قانون گذارد؛ هم‌چنان‌که نباید این‌گونه مردان ستم پیشه را مصون از خطا و نادانی یا بیماری دانست. در روایت آمده است:

عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «ایضرب احدکم

المرأة ثم يظلل معانقها؛^(۱)

امام باقر علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: آیا کسی از شما زنش را کتک می‌زند، آن گاه او را در آغوش کشد؟»

روشن است که چنین کاری هرگز در شأن فرد عاقل و فهمیده نیست؛ زیرا زنی که از مردش آزار ببیند، چگونه می‌تواند به او محبت داشته باشد؛ چنان‌که در همین روایت حضرت زدن را با در آغوش گرفتن هم‌راه می‌سازد.

در نقلی دیگر آمده است:

عن السَّكُونِيِّ، عن ابي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «انما

المرأة لعبةٌ من اتخذها فلا يضئبها؛^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا زن مایه‌ی [فرشته‌ی] تفریح و گشاده‌دلی و دلبری است؛ کسی که زنی را اختیار کرد، نباید او را تباہ و خوار و بی‌مصرف سازد.»

در این بیان، حضرت سلامت، زیبایی، نشاط و تندرستی زن را در گرو برخورد های مناسب مرد می‌داند. مردی که زنش را آزار می‌دهد و یا به او حرمت نمی‌گذارد، موجبات دل‌سردی، شکستگی و پیری او را فراهم می‌سازد؛ اگرچه این امر منحصر به برخورد مرد با زن نیست و برخورد زن با مرد هم این‌گونه است، ولی در جهت مرد نسبت به زن آثار بیش‌تر و سریع‌تری دارد.

امروزه زن‌های جوامع مختلف انسانی باید هوشیار باشند و موقعیت و ارزش خود را درگیر هوس‌بازی‌های غلط زنانه نسازند. هم‌چنین راه برخورد درست با هر نوع مشکل در حیات مشترک را شناخته و بازشتی‌های زندگی مبارزه نمایند و به خوبی‌های

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۰۹، ح ۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۲.

آن ارج نهاده و خود را گرفتار سیاست‌بازی‌ها و سخنان ظاهر فریب سیاست‌بازان نسازند.

با بیان واقعیت‌های بدون پیرایه، برای همه‌ی زنان روشن خواهد شد که حامی واقعی ایشان دین، قرآن و سنت معصومین علیهم‌السلام می‌باشند. این‌ها بهترین بیانگر واقعیت‌های زندگی زن و مرد بوده و همه‌ی جهات مثبت و منفی این دو را بیان داشته‌اند و از هر انحراف و افراط و تفریطی دور می‌باشند.

فصل چهارم: شریعت و روابط متقابل زن و مرد

توهّماتی که نسبت به احکام متعالی اسلام در این مقام به طور خلاصه مطرح شد، تمامی به علت جزئی‌نگری نسبت به احکام دین است. روشن‌فکری که ایرادهایی چون تابعیت زن یا تنبیه او را با سخنانی خوش‌خط و خال بزرگ‌نمایی کرده و به رخ اهل دیانت می‌کشد، به‌طور مسلم از دیگر احکام دینی غافل بوده و همین امر، علت ضعف بنیهِ علمی و سطحی‌نگری او در رابطه با مسائل دینی گردیده است.

یک انسان آزاده و با انصاف ابتدا باید همه‌ی اصول یک مکتب را آگاهانه و با بنیهِ علمی مطالعه کند تا به امور کلی و جزئیات آن واقف شود و آن‌گاه شروع به نقد و اشکال کند؛ نه این که بی‌محابا و بی‌مورد از دور، دست بر آتش داشته و شروع به داد و فریاد کند و اشکالی را به خیال خود مطرح نماید و امر مسلمی به حساب آورد. ما در این قسمت برای این که به همه‌ی اشکالات مطرح شده پاسخی کلی داده باشیم، به اختصار نظر دین را درباره‌ی رفتار متقابل زن و مرد با یک‌دیگر بیان می‌کنیم تا روشن شود که «زدن» یا «تبعیت زن» از نظر دین چه جای‌گاهی دارد.

بهترین مردان

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«خیر الرجال من ائمتی الذین لا يتطاولون علی اهلهم و یحنون علیهم و لا

یظلمونهم؛^(۱)

بهترین مردان امت من کسانی هستند که در برابر خانواده‌ی خود خشن و متکبر نباشند، نسبت به آن‌ها ترحم و نوازش داشته و به آن‌ها آزار نرسانند.»

در این روایت شریف، هنگامی که پیامبر ﷺ سخن از بهترین مردها پیش می‌آورد، می‌فرماید: آن‌ها کسانی هستند که نسبت به خانواده‌ی خود خشونت، تکبر و خود بزرگ‌بینی ندارند، اهل مهر و محبت بوده و با آن‌ها رفتاری شایسته دارند و به آن‌ها ظلم نمی‌کنند. مردی که این صفات را داشته باشد، به راستی از بهترین مردها می‌باشد. در این روایت، پیامبر اکرم ﷺ خوب بودن فرد را منحصر به رفتار کریمانه‌ی او با خانواده‌ی خود می‌داند.

ممکن است گفته شود: این امر دلیل بر شایستگی و خوب بودن کسی به‌طور کامل نیست؛ چه بسا فردی در خانه برخورد خوبی داشته و نسبت به خانواده‌ی خود خوش اخلاق باشد، ولی در بیرون خانه با مردم بد رفتار باشد، به فکر اهل خانه‌ی خود باشد و از دیگران غافل، و یا حتی چه بسیار می‌شود که آزار و ستم به دیگران را برای اهل خانه‌ی خود هدیه برد.

دو واقعیت متفاوت

پیش از پاسخ به این توهّم باید تفاوت دو امر که از واقعیت‌های خارجی هستند، عنوان شود تا موقعیت بحث به خوبی آشکار گردد.

امر نخست، چهره‌ی رفتاری فرد با خانواده‌ی خویش و دیگران است و امر دوم محبت و علاقه‌ی افراد نسبت به خانواده و دیگران که چهره‌ی رفتاری، با موقعیت حبی،

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۶.

متفاوت است.

نسبت به چهره‌ی رفتاری باید گفت: به طور کلی افراد همان‌طور که در میان خانواده‌ی خود راحت‌تر زندگی می‌کنند، رعایت کم‌تری هم نسبت به آن‌ها دارند. آنان بابتی اعتنائی، بی‌حرمتی، سر و صدا و داد و فریاد و حتی استفاده از کلمات رکبک و کتک در برخورد با زیر دستان خود، چندان ادب و احترام را رعایت نمی‌کنند، در حالی که همین افراد هنگامی که از خانه بیرون می‌روند، با مردم مسالمت بسیاری دارند و حریم و حرمت دیگران را به‌خوبی نگه می‌دارند و گاه هم نسبت به افراد برتر، کرنش فراوانی دارند. بنابراین، افراد در میان مردم رفتار شایسته‌تری دارند تا در خانه و خانواده، و موردی پیش نمی‌آید که فردی با خانواده‌ی خود رودرپاستی داشته باشد و با مردم نداشته باشد و همیشه این‌طور است که افراد در میان مردم رفتار مناسب‌تری دارند تا در میان خانواده.

البته در مقابل این امر واقعیت دیگری وجود دارد که افراد به‌طور کلی نسبت به محیط خانه و زندگی و زن و فرزند خود محبت و علاقه‌ی بیش‌تری دارند تا مردم عادی و افراد بیگانه.

افراد، زن و فرزند و زندگی خود را از شوون فردی خویش می‌دانند و از باب حبّ نفس، آن‌ها را دوست دارند و گاه آن‌ها را بیش‌تر از خود مورد محبت قرار می‌دهند و چه بسیار می‌شود که دیگران را به خاطر زندگی خود مورد ظلم و ستم و تجاوز و تعدی قرار می‌دهند. اینان کم می‌شود که افراد عادی را بیش‌تر از زن و فرزند خود دوست داشته باشند و یا محیط اجتماعی را بیش از خانه و خانواده‌ی خود مواظبت کنند، مگر این که کسی به فرد دیگری دل بسته باشد که این دیگر رقیبی برای اهل اوست و فردی عادی نیست.

پس محبت به خانواده و افراد منزل، چون از شوون فرداست، به‌طور طبیعی پیش‌تر

و بیش‌تر از محبت به دیگران است؛ حتی در مورد اولیای الهی و عرفای ربّانی که محبت به خلق را حبّ حق می‌بینند، این حال و هوا صدق می‌کند؛ زیرا چنین قرابتی بر اساس قرب به حق است.

پس از بیان این مقلّمه، در پاسخ باید گفت: بیان حضرت حکایت از یک نسبیّت غالب در جهت واقعیّت رفتاری دارد که وقتی فردی در خانه، انسانی معقول و متعارف باشد و به زن و فرزند خود ظلم نکند و نسبت به آن‌ها تکبّر و بی‌حرمتی نداشته باشد، به‌طور طبیعی در اجتماع نیز با مردم چنین خواهد بود؛ زیرا کسی که با زن و بچه‌ی خود - که تحت قدرت و نفوذ او هستند و بر آن‌ها سیطره و تفوّق بیش‌تری دارد - دارای رفتاری منطقی و پسندیده است، با افراد جامعه - که ممکن است در مقابل کاستی‌ها و رفتار نامناسبش ایستادگی کنند - رعایت بیش‌تر و رفتار مناسب‌تری خواهد داشت و همان‌طور که زن و فرزند به دلیل وابستگی و نزدیکی بیش‌تر، خوبی و بدی مرد خانه را بهتر لمس می‌کنند، در مقابل به خاطر علاقه و مؤانست، نسبت به کاستی‌هایش تحمل بیش‌تری خواهند داشت. به‌طور مسلم محبت و مهربانی مرد هم به زن و فرزند خود در مقایسه با علاقه و محبت او به دیگران، اهتمام، ارزش و موقعیت بیش‌تری دارد؛ پس بیان حدیث نسبت به یک واقعیّت رفتاری است؛ نه واقعیّت محبت و علاقه‌ی فرد به افراد وابسته به خود؛ زیرا می‌شود افرادی با آن که نسبت به زن و فرزند خود علاقه هم داشته باشند، ولی رفتار شایسته‌ای نداشته باشند و یا با آن که نسبت به مردم عادی علاقه‌ای هم نداشته باشند، ولی با آنان رفتار مناسبی داشته باشند. خلاصه، این حدیث در پی بیان این معناست که صرف دوست داشتن زن و فرزند در شایستگی یک فرد کفایت ندارد و با وجود علاقه و رفتار مناسب، وابستگی افراد تثبیت می‌گردد. بنابراین چنین برخورد عاطفی از سرپرست یک زندگی مورد نیاز و خواست زن و فرزندان هم می‌باشد؛ چنان‌که در این رابطه نسبت به مرد چنین آمده است.

قال رسول الله: «أحسن الناس إيماناً أحسنهم خلقاً و الطفهم باهله و انا الطفكم باهلي؛^(۱)»

رسول خدا ﷺ فرمود: شایسته‌ترین مردم از نظر ایمان، خوش اخلاق‌ترین آنان و مهربان‌ترین آن‌ها با خانواده‌اش است و من مهربان‌ترین شما با خانواده‌ام هستم. «حسن سلوک با اهل خانه چه زیبا، مهم و گران قدر است که پیامبر خاتم ﷺ با تمام صفات کمال، آن را به خود منسوب می‌نماید و خود را در این جهت برترین هم می‌داند.»

رابطه‌ی مستقیم ایمان و محبت به همسر

امام صادق ﷺ فرمود:

«ما اظن رجلاً يزاد في هذا الامر خيراً الاّ ازداد حباً للنساء؛^(۲)»

هیچ مردی در قلمرو ولایت ما به خیر بیش تر نمی‌رسد، مگر این که محبت و علاقه‌اش به زن‌ها افزون‌تر می‌شود. «پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«كلما ازداد العبد إيماناً ازداد حباً للنساء؛^(۳)»

هر بنده‌ای که ایمانش به خدا بیش تر باشد، حرمت و محبتش به زن‌ها بیش تر است. «امام صادق ﷺ می‌فرماید:

«كل من اشتدّ لنا حباً اشتدّ للنساء حباً؛^(۴)»

هر کس از محبت بیش تری نسبت به ما [خاندان عصمت و طهارت] برخوردار باشد، محبتش به زنان نیز شدیدتر است.»

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷، ح ۲۵.
 ۲- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹، ح ۳.
 ۳- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۷، ح ۲۰.
 ۴- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۷، ح ۲۷.

این سه روایت با آن که لسان واحدی دارند، هر کدام از حالات خاص خود برخوردارند. در حدیث نخست سخن از «خیر فراوان» است، در روایت دوم «ایمان» مطرح می‌شود و در نقل سوم «شدت حبّ اهل بیت» مطرح است و این سه امر - که تمام خیر و کمال است - در گرو دوست داشتن زنان است، آن هم زنان؛ نه تنها زن خود. از این بیان روشن می‌شود که مراد از محبت شهوت یا نظر آلوده نیست، بلکه هم چون دوست داشتن گل و بلبل، نماز و عبادت، مسجد و قرآن و دیگر خوبی‌هاست.

قال رسول الله ﷺ: «ما أحبّ من دنیاکم إلاّ النساء والطّیب؛»^(۱)

تنها از دنیای شما زن‌ها و بوی خوش را دوست دارم.

این بیان حضرت که عطر و بوی خوش را با زن هم‌راه می‌سازد، خود حکایت از هم‌سوئی زن با عطر دارد و محبت پیامبر نسبت به این دو امر از صفای باطن، سلامت نفس، روح صافی و دل سرشار از عشق و مستی آن بزرگوار حکایت می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من اخلاق الانبیاء - صلی الله علیهم - حبّ النساء؛»^(۲)

از اخلاق پیامبران دوست داشتن زنان است.

این بیان روشن می‌سازد که دوست داشتن زنان منحصر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست و حقیقتی است که تمام خوبان در آن سهیمند. به راستی هنگامی که انبیا چنین باشند، مؤمنان و صالحان هم چنین خواهند بود و وصفی که خوبان دارند، خدای خوبان هم خواهد داشت.

به طور کلی در این چند روایت، معصومین علیهم السلام لطف فراوان به زن را ملاک و نشانه‌ی بهترین اخلاق و ایمان بر شمرده‌اند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من نسبت

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۲۱، ح ۶.

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۲۰، ح ۱.

به اهلم بهترین هستم. امام علیه السلام هم شدت حب به زنها را علامت ولایت دانسته و زیادی محبت به آنان را مستحسن شمرده است؛ هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین انتخاب خود را از دنیا عطر و زنان اعلام نموده است؛ همان طور که در روایت معروف دیگری به سه امر اشاره کرده و می فرماید:

«اخترت من دنیاکم الثلاث: النساء، الطیب و قرّة عینی فی الصلاة؛^(۱)»

من از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم: زنها، بوی خوش و نور چشم من در نماز است. این روایت نشان می دهد که نهایت عشق و شور حضرت در نماز می باشد. عطر و زن، آرامش خاطر و صفای باطن می آورند و روح مؤمن را آماده ی قرب الهی می سازند و قرب با نماز به دست می آید.

سرانجام این روایات تا جایی می رسد که اخلاق انبیا را هم محبت به زنها می داند که این منتهای اهتمام و التفات به زن است. نسبت به این روایات دو امر مهم پیش می آید که در این مقام، هر یک به طور مستقل مطرح می گردد.

یک. دوست داشتن گناه است؟

دسته ای از این روایات، محبت به زنان را به طور مطلق دنبال می کنند و همگان را به این نوع دوستی و دوست داشتن تشویق می نمایند تا جایی که پیامبر این امر را شعار خود و از صفات خویش می شمارد و خود را در این امر بهترین فرد روزگار معرفی می نماید. پرسشی که در این جا پیش می آید، این است که: این دوستی و دوست داشتن مطلق است و نسبت به تمام زنها می باشد - هم راه با در نظر گرفتن «حب النساء» پیامبر - یا مخصوص به همسر و محارم، از قبیل مادر و خواهر و امثال آنهاست؟ و دیگر این که

۱- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸، باب ۱، ح ۷.

نوع دوستی در این زمینه چگونه است؟

نسبت به امر نخست باید گفت: این دوستی مطلق است و لسان دلیل، آن را به دسته‌ای خاص منحصر نمی‌کند؛ چنان‌که «دوست داشتن زنان» آمده؛ نه همسر یا مادر و خواهر، هر چند دوست داشتن محارم یا همسر مصداق خاص و بارز این امر است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که: این دوستی چه نوعی است و حد و مرزی دارد؟ آیا مطلق دوست داشتن، حتی نامحرمان و زنان مردم را هم شامل می‌شود یا آن که چهره‌ی خاصی در این زمینه در نظر است؟

در پاسخ باید گفت: این معنا، عام است و مؤمن هنگامی که صفای باطن و روح صافی داشته باشد، به تمام مظاهر الهی محبت دارد و زنان در صدر این مظاهر قرار دارند. هنگامی که شاعر دل‌باخته‌ی حق و شوریده از خلق، غزل سر می‌دهد که «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» دردش هرگز در آلودگی، شهوت و ناآرامی ظهور نمی‌یابد و تنها حبّ الهی و قرب حق را در این عشق دنبال می‌کند.

حبّ و دوستی نسبت به تمام مظاهر طبیعت و خلقت از آثار دل‌آکنده از محبت الهی است. آن‌هایی که در دل، حب و عشق ندارند و از حرارت و شورایی بهره‌اند، هرگز محبت خود را هم در دل ندارند، چه رسد به آن که محبت به غیر داشته باشند. البته سمت و سوی محبت، امری است و حقیقت آن امری دیگر؛ همان طور که نوع محبت هم در چهره‌های خاص متفاوت است.

پس هنگامی که بر پشت کامیونی می‌نویسند «آیا دوست داشتن گناه است؟» باید گفت: هرگز، ولی چه نوع محبتی و به چه کسی؟ محبت به خدا، قرآن، گل و بلبل، عبادت، معرفت و علم و عشق، تمامی مطلق است و این نوع دوستی، کمال است؛ چه نسبت به زن و فرزند خود یا زنان دیگر، محرم یا نامحرم، آشنا یا بیگانه. چنین محبتی از سر شور حبّ حق است، ولی هنگامی که محبت و دوستی، خردمی شود، نوع محبت به

نامحرم غیر از محبت به محرم است؛ همان طور که نوع محبت به همسر غیر از محبت به مادر یا پدر است. اگرچه تمام این مصادیق، از نظر کلی محبت است، ولی در ظرف مصادیق، در جایی حب عزیز است - چون محبت به پدر و مادر - و در جای دیگر، حب لذیذ است - چون محبت به همسر - و یا حب نفسانی و شهوت است - چون علاقه به امور شهوانی - و هم چنان که گاه هم حب به معصیت تعلق می‌گیرد - چون دل‌باختگی به حرام و گناه.

پس فردی می‌تواند بگوید: من تمام عالم و همه‌ی زنان عالم را از سر صدق دوست دارم، مانند حبی که به حق و عدالت دارم؛ چنان که ممکن است حب فردی به همسرش از سرفساد و حرام باشد، آن‌گاه که نزد همسرش است و دلش نقش غیر می‌زند؛ از این رو مراد از محبت، نوع کلی و مقدس و ورای شهوت و نفسانیت آن است که تمام اقسام محبت زیر مجموعه‌ی آن می‌باشد و منافاتی با طهارت، عشق و دوستی و تفاوتی در مصادیق ندارد؛ هم چنان که اولیای حق حب به زن‌ها را با حب به اهل و دیگر مصادیق محبت هم‌راه می‌سازند.

دو. محبت به زن و قرب ولایی

پرسش دوم این است که: چگونه می‌شود دوست داشتن زن‌ها علّت «قرب ولایی» باشد و چه رابطه‌ای میان این حب و آن قرب برقرار است؛ در حالی که بسیاری از افراد به زن‌ها علاقه دارند و در خود چیزی به نام ولایت اولیای خدانمی‌شناسند یا آن را نمی‌پذیرند و یا حتی نسبت به آن انکار و عناد هم دارند.

در پاسخ باید گفت: رابطه‌ی حب زن‌ها و قرب به ولایت از باب ملازمه‌ی صفای باطن با حرارت و گرمی دل است. دلی که سرد و خشک است، محبت ندارد و دلی که محبت ندارد، نه زن، نه ولایت و نه هیچ چیز دیگری را نمی‌پذیرد؛ چه رسد به آن که

دوست داشته باشد. دل سرد تنها می‌تواند امراض و نواقص را در خود جا دهد؛ هم‌چنان‌که پول پرستی، بخل و امساک یا قساوت و سیاست بازی می‌تواند لازمه‌ی همان سردی و خشکی باشد.

بنابراین، روایات یاد شده درصدد بیان یک ملازمه‌ی اقتضایی است و علیت ندارد. با این بیان که: دل با محبت، اهل بیت و اولیای الهی را دوست دارد و کسی که آن‌ها را دوست دارد، صفای باطن داشته، دارای عطف و مهربانی است و زن‌ها را هم دوست دارد. این رابطه و ملازمه‌ی اقتضایی، منافاتی با موارد نقضی که بیان شد ندارد؛ زیرا جهل و نادانی و یا مخالفت و عناد مانع آن حبّ می‌گردد، بی آن که خود توجه و ذهنیتی نسبت به موقعیت موجود خود داشته باشد؛ پس دیگر نمی‌توان گفت: چرا بعضی افراد که ولایت رانمی‌شناسند، زنان را دوست دارند و یا برخی که زن‌ها را دوست دارند، نسبت به ولایت بغض و انکار دارند؛ زیرا در مورد نخست باید گفت: اقتضا این است که اگر ولایت بر افرادی که زن‌ها را دوست دارند، عرضه شود، آن‌را می‌پذیرند؛ چرا که آن‌ها دل‌های با محبتی دارند و دل سالم و صافی و بامحبت، از خوبی‌های اهل بیت و صفای زن‌ها روی‌گردان نیست. در مقابل، کسانی که با ولایت بغض و عناد دارند، صاحبان دل‌های آشفته، آلوده، خشک، خشن و بی‌روحی هستند که محبت و عشق به خود را هم لمس نمی‌کنند؛ چه رسد به آن که اهل بیت علیهم‌السلام و یا زن‌ها را دوست داشته باشند و آنچه از تمایلات این افراد نسبت به زن مشاهده می‌شود، تنها هوس‌های نفسانی و خودخواهی‌های درونی آن‌هاست؛ نه علاقه و عشق و دوستی نسبت به زن. در یک بررسی تاریخی و تحقیق روان‌شناختی با مقایسه‌ی محبان معصومین علیهم‌السلام و دشمنان آنان به خوبی این امر قابل اثبات است که در مجلّات تفصیلی درباره‌ی زن، مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

محبت و حریم حرمت زن

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می فرماید:

«فاشفقوا علیهنّ و طیّبوا قلوبهنّ حتّی یقنن معکم و لاتکرها التّساء و لا

تسخطوا بهنّ؛^(۱)

با زنان مهربانی کنید و دل‌های آن‌ها را پاک و صافی نگاه دارید تا تنها با شما باشند،

آنان را به کارهایی که از آن‌ها سزاوارند، وادار نسازید و بر آن‌ها خشم نگیرید.»

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«فدارها علی کلّ حالٍ و احسن الصّحبة لها فیصفو عیشک؛^(۲)

در هر حال با همسرت مدارا کن و با او به نیکی مصاحبت و معاشرت نما تا

زندگی‌ات با صفا و شیرین شود.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کانت امرأة عند ابی علیه السلام تؤذیه فیغفر لها؛^(۳)

پسدم (امام باقر علیه السلام) زنی داشت که او را اذیت می‌کرد، ولی پسدم او را

می‌بخشود.»

به زن «اف» نگوئید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اخبرنی اخی جبرئیل و لم یزل یوصینی بالتّساء حتّی ظننت ان لایحلّ

لزوجها ان یقول لها: اف؛^(۴)

برادرم جبرئیل پیوسته درباره‌ی زنان سفارش می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم برای

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۳، ح ۲. ۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۲۵.
 ۳- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۱. ۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۲.

مرد جایز نیست که نسبت به زنش کم‌ترین تغیر و تندی داشته باشد و حتی به او «اف» بگوید.

در این روایت، محبت و عنایت به زن تا آن‌جا اوج می‌گیرد که زن به مرتبه‌ی پدر و مادر می‌رسد و همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «کم‌ترین لفظ زشت و نامناسب را به پدر و مادر نگوئید»،^(۱) پیامبر ﷺ هم می‌فرماید: «به زن هم کلمه‌ی نامناسبی چون «اف» نباید گفت.»

حال وقتی نمی‌توان یک کلمه چون «اف» به زن گفت، پر واضح است که آزار و اذیت او گناهی بس سنگین و نابخشودنی است.

سعادت زن در رضایت مرد

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«لا شفیع للمرأة انجح عند ربها من رضا زوجها ولما ماتت فاطمة علیها السلام»

قام علیها امیر المؤمنین علیه السلام و قال: اللهم انی راضٍ ابنة نبيک؛^(۲)

برای زن هیچ شفاعتی در پیش‌گاه پروردگارش به اندازه‌ی رضایت شوهرش ثمربخش و مفید نیست و چون فاطمه (س) چشم از جهان فرو بست، امیر مؤمنان علیه السلام بالای سرش ایستاد و فرمود: خداوندا! من از دختر پیامبرت راضی و خشنودم.»

در این روایت از رضایت شوهر با عظمت فراوانی یاد شده تا جایی که این رضایت می‌تواند سبب شفاعت از زن خوش رفتار گردد.

۱- فلا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ؛ اسراء/ ۲۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۶، ح ۱.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَيْلٌ لِّامْرَأَةٍ اغْضِبَتْ زَوْجَهَا وَطُوبَى لِّامْرَأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا!»^(۱)

وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْوَدُودُ الْوَالِدُ الْمَوَاتِيَّةُ وَشَرُّهَا اللَّجُوجُ!»^(۲)

بهترین زنان شما زنی است که با محبت و سازگار بوده و توان تولد فرزندان بسیار داشته باشد و بدترین آنان زن لجباز و ناسازگار است.»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِيْمَا امْرَأَةٍ أَذَتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا صِرْفًا وَلَا عَدْلًا وَلَا

حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تَرْضِيَهُ وَانْ صَامَتْ نَهَارَهَا وَقَامَتْ لَيْلَهَا!»^(۳)

هر زنی که شوهرش را با زبانش بیازارد، خداوند هیچ کار واجب و مستحب و هیچ عمل نیکی را از او نمی پذیرد تا زمانی که شوهرش را راضی کند، اگر چه روزها روزه بگیرد و شبها تا صبح به عبادت مشغول باشد.»

پیامبر ﷺ فرمود:

«مَنْ كَانَ لَهَا امْرَأَةٌ تُوذِي لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى

تَعِينَهُ وَ تَرْضِيَهُ وَ انْ صَامَتْ الدَّهْرَ وَ قَامَتْ وَ اعْتَقَتِ الرَّقَابَ وَ انْفَقَتِ

الْاِمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ اَوَّلَ مَنْ تَرَدَّ النَّارَ. ثُمَّ قَالَ: وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ

ذَلِكَ الْوِزْرِ وَ الْعَذَابُ اِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا!»^(۴)

زنی که شوهرش را اذیت کند، خداوند نماز و کار نیکش را قبول نمی کند، اگر چه

۱- وسائل الشَّيْخِ، ج ۷، ص ۱۵۵، ح ۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۶۲، ح ۱۲.

۳- بحار الانوار ج ۱۰۳، ص ۲۴۴، ح ۱۵.

۴- وسائل الشَّيْخِ، ج ۱۴، ص ۱۱۶، ح ۱.

تمام عمر را روزه بگیرد و نماز بخواند و بندگانی را آزاد و اموالش را در راه خدا انفاق کند. این زن نخستین کسی است که وارد جهنم می‌شود، مگر آن که شوهر را از خود راضی کرده و به او کمک کند. سپس حضرت فرمود: مرد نیز اگر زنش را بیازارد و به او ظلم کند، چنین عذابی دارد.»

پیامبر ﷺ فرمود:

«ایما امرأة هجرت زوجها و هی ظالمة حشرت يوم القيامة مع فرعون و

هامان و قارون فی الدرك الاسفل من النار الا ان تتوب و ترجع؛^(۱)

هر زنی که با شوهرش فهر کند، در حالی که خود به مرد ظلم کرده باشد، در روز قیامت با فرعون و هامان و قارون در پایین‌ترین جای‌گاه آتش محسور می‌شود، مگر آن که توبه کند و نزد شوهرش بازگردد.»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«والذی بعثنی بالحق نبیاً ما من امرأة تمدّ یدها ترید اخذ شعرة من زوجها

او شقّ ثوبه الا سمر الله کفّیها بمسامیر من نار؛^(۲)

به خدایی که مرا به پیامبری برگزید سوگند، هیچ زنی نیست که دست‌هایش را بلند کند تا موی شوهرش را بگیرد یا لباسش را پاره کند، مگر آن که خداوند در دوزخ دست‌هایش را با میخ‌هایی از آتش می‌کوبد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ملعوننة ملعونة امرأة تؤذی زوجها و تغمه و سعیدة سعیدة امرأة تکرم

زوجها و لا تؤذیه و تطیعه فی جمیع احواله؛^(۳)

دور از رحمت خداست، دور از رحمت خداست، هر زنی که شوهرش را بیازارد و

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۰.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲، ح ۵۵.

او را غمگین سازد، و خوش بخت است، خوش بخت است، زنی که شوهرش را اکرام و احترام نماید، به او آزار نرساند و از او در تمام مواقع و حالات اطاعت کند..»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«إيما امرأة منّت على زوجها بمالها فتقول: انّما تأكل انت من مالي، لو أنّها صدقت بذلك المال في سبيل الله لا يقبل الله منها الاّ ان يرضى عنها زوجها؛^(۱)»

هر زنی که با ثروتش بر شوهر خود منت گذارد و به او بگوید: تو از ثروت من می‌خوری، اگر این ثروت را در راه خدا صدقه بدهد، خدا از او نمی‌پذیرد، مگر آن‌که شوهرش از او راضی شود..»

عن اسحاق بن عمّار قال: «قلت لابی الحسن عليه السلام و سألته عن المرأة الموسرة قد حجّت حجّة الاسلام فتقول لزوجها: احبّني من مالي اله ان يمنعها؟ قال: نعم؛ يقول: حقّي عليك اعظم من حقّك عليّ في هذا؛^(۲)»

اسحاق بن عمّار گوید: از امام کاظم عليه السلام پرسیدم: زن ثروت‌مندی که حج واجب خویش را به جای آورده است و به شوهرش می‌گوید: مرا با خرج خودم به حج بفرست، آیا شوهرش می‌تواند او را بازدارد؟ حضرت فرمود: آری، به او بگوید: در این باره حقّ من بالاتر از حقّ تو بر من است..»

دوستت دارم!

رسول خدا فرمود:

«قول الرّجل للمرأة انّي احبّك لا يذهب من قلبها ابدًا؛^(۳)»

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۲.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۱۶، ح ۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰، ح ۹.

این گفته‌ی شوهر به همسرش که «من تو را دوست دارم»، هرگز از قلب او بیرون نمی‌رود.»

زیباترین جمله‌ای که آدمی می‌تواند به کسی بگوید، این است که: «دوستت دارم!» پیامبر ﷺ در این روایت می‌فرماید: این جمله‌ی زیبا را به زن خود هدیه کن و نکته‌ی مهم این جاست که زن به خوبی قدر این جمله را می‌داند و هرگز آن را فراموش نمی‌کند.

این سخن سبب می‌شود که زن همه‌ی سختی‌های زندگی را فراموش کند و از هیچ‌گونه گذشت و محبتی نسبت به مرد دریغ نداشته باشد. به راستی زن چه موجود عجیبی است که با یک جمله می‌توان او را به اوج محبت رساند! حال این که برخی مردها در این زمینه موفق نیستند، امر دیگری است. آری، باید در فرهنگ تربیتی خود دقت و مطالعه داشته باشیم و مشکلات را بعد از شناسایی برطرف نمائیم.

حق همسر بر همسر

راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق زن بر شوهر چیست؟ حضرت فرمود:

«یشیع بطنها ویکسو جنتها وان جهلت غفرلها»^(۱)

او را تأمین کند و نیازمندی‌هایش را برطرف سازد و اگر خطایی از او سرزد، ببخشاید.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«یسلم الرجل اذا دخل علی اهله و اذا دخل یضرب بنعلیه و یتنحیح یصنع

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۳، ح ۳.

ذَلِك يُوْذَنُهُمْ اِنَّهٗ قَدْ جَاءَ حَتَّى لَا يَرَى شَيْئًا يَكْرَهُهٗ؛^(۱)

وقتی مرد به خانه وارد می شود، باید به خانواده اش سلام کند و هنگام ورود با صدای کفش یا سرفه کردن خانواده اش را از آمدن خود خبر دهد تا مبادا چیزی ببیند که برای او ناخوشایند باشد.»

در این روایت، معصوم ﷺ به دو نکته‌ی مهم اشاره می کند که به طور معمول مورد غفلت واقع می شود: نخست این که به مردها سفارش می کند که هنگام ورود به خانه به زن خود سلام کنند. این در حالی است که در جامعه‌ی ما اغلب مردها از زن توقع سلام دارند. دوم آن که به مردها سفارش می کند که سرزده وارد منزل نشوند تا زن آمادگی ورود مرد را داشته باشد و هم چنین سبب نشود که زن توهم کند که شوهر به او اعتماد ندارد.

پیامبر ﷺ فرمود:

«اِنَّ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلٰی امْرَاَتِهِ اِذَا دَعَاها تَرْضِيهٖ وَاِذَا اَمْرها لَا تَعْصِيهٖ و

لَا تَجَاوِبهٖ بِالْخِلَافِ وَّلَا تَخَالَفهٗ؛^(۲)

حقّ مرد بر زنش این است که چنانچه او را به سوی خود دعوت کند، با گوارایی خواسته اش را پاسخ دهد و هنگامی که او را به امری بخواند، رضایت او را جلب نماید و جواب مخالف ندهد و در هیچ امری با او مخالفت نوردد.»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ اَنْ تَتَصَدَّقَ بِشَيْءٍ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا اِلَّا بِاِذْنِهِ فَاِنْ فَعَلَتْ ذَلِكِ

كَانَ لَهُ الْاَجْرُ وَاَعْلٰىهَا الْوِزْرُ؛^(۳)

برای زن سزاوار نیست که از خانه‌ی شوهرش بدون اجازه‌ی او چیزی را صدقه

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۳، ح ۲.

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۱.

۳- همان، ص ۶۰.

بدهد؛ پس اگر چنین کاری کرد، پاداش آن صدقه برای مرد و گناه برای زن است.»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقًّا حَقَّكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا

يَدْخُلْنَ أَحَدًا تَكَرُّهًا بِيُوتِكُمُ الْآبَاءُ بِأَذْنِكُمْ؛^(۱)

ای مردم! زن‌ها بر شما مردها حقی دارند و شما هم بر آن‌ها حقی دارید. حقی شما بر

زنانتان این است که کسی را بدون رضایت و اجازه‌ی شما به منزل وارد نکنند.»

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«لَلرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَلْزِمَ بَيْتَهُ وَ تُوَدِّدَهُ وَ تَحِبَّهُ وَ تَشْفُقَهُ وَ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ

وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتِهِ وَ تَوْفَى بَعْدَهُ وَ وَعْدَهُ؛^(۲)

حقی مرد بر زن این است که زن، موقعیت خانه را به خوبی حفظ نماید، با مرد

دوست باشد، به او محبت و مهربانی نماید، از خشم وی دوری کند و آنچه را مورد

رضایت اوست، انجام دهد و به پیمان‌ها و وعده‌های او وفادار باشد.»

عن ابی جعفرٍ عليه السلام قال: «خرج رسول الله صلى الله عليه وآله يوم التَّحْرِ الى ظهر

المدینة علی جملٍ عاری الجسم فَمَرَّ بالنِّسَاءِ فوقف علیهنَّ ثمَّ قال: یا

معاشر النِّسَاءِ! تصدَّقن و اطعن ازواجكنَّ فأنَّ اکثركنَّ فی النَّارِ فلَمَّا سمعن

ذلك بکین ثمَّ قامت الیه امرأةٌ منهنَّ فقالت: یا رسول الله! فی النَّارِ مع

الکفَّار؟! و الله ما نحن بکفَّارٍ فنکون من اهل النَّار. فقال لهما رسول

الله صلى الله عليه وآله: أنکنَّ کافراتٌ بحقِّ ازواجكنَّ؛^(۳)

امام باقر عليه السلام فرمود: رسول خدا روز عید قربان سوار بر شتر برهنه‌ای به بیرون

مدینه رفت. در این میان به گروهی از زنان رسید و نزد آنان ایستاد. آن‌گاه فرمود: ای

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۸، ح ۱۳. ۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۴، ح ۲.

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۱۴، ح ۳.

جماعت زنان! صدقه بدهید و از شوهرانتان پیروی کنید؛ زیرا بیش تر شما اهل آتش هستید. زنان همین که این جمله را شنیدند، گریستند. آن گاه یکی از آنان نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! یعنی می فرماید که در آتش و کنار کفار خواهیم بود؟ سوگند به خدا ما کافر نیستیم تا اهل آتش باشیم! پیامبر به او فرمود: شما نسبت به حق شوهرانتان کافر هستید.»

در این روایت، پیامبر ﷺ پیروی نکردن و بد رفتاری زن نسبت به مردش و بی توجهی او به حقوق شوهرش را برابر با کفر دانسته و به طور اخلاقی این گونه زن ها را اهل آتش و در کنار کفار معرفی می فرماید، چرا که این ها نیز به نوعی بر روی حقیقت زندگی سرپوش گذاشته و خود را فریب می دهند.

شکیبایی در برابر بدی ها

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«انّ فی الجنّة درجةً لا یبلغها الاّ امامٌ عادلٌ او ذو رحمٍ و صولٌ او ذو عیالٍ صبورٌ؛^(۱)

در بهشت مرتبه ای است که جز سه کس به آن نائل نمی گردند: امام عادل، پیشوای دادگستر - کسی که به صله ی رحم و ارتباط با بستگان اهتمام می بخشد و آن که خانواده تشکیل داده و در مشکلات آن صبور و شکیباست.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«من صبر علی سوء خلق امرأته اعطاه [الله] من الأجر ما اعطاه داوود ﷺ علی بلائه ومن صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاها مثل [ثواب] آسیة بنت مزاحم؛^(۲)

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۷۰. ۲- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۷، ح ۳۰.

هر مردی که بد اخلاقی زنش را تحمّل کند، خداوند به او همان پاداشی را می دهد که به حضرت داوود به خاطر صبرش بر بلا عطا فرمود، و هر زنی که بد اخلاقی همسرش را تحمّل کند، خداوند به او ثواب آسیه، دختر مزاحم (همسر فرعون) را عطا می فرماید.»

باید توجه داشت که چنین تفاهم و گذشت دو جانبه ای از سوی زن و مرد در زندگی مشترک، موجب عشق و علاقه و مهر و محبت آنان به یکدیگر می شود؛ پس این طور نیست که تفاهم و علاقه و مهر و محبت یک سوئی باشد؛ از این رو معصومین علیهم السلام تنها به تحمّل بد اخلاقی بعضی مردان سفارش نمی کنند، بلکه توصیه می کنند که زن و مرد، هر دو، نسبت به هم تحمّل و بردباری داشته باشند تا کانون زندگی آکنده از عطر دل انگیز عشق و صفا و مهر و محبت و صمیمیت گردد.

آزار زنان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لا تقذفوا نساءکم فانّ فی قذفهنّ ندامهً طویلّه و عقوبهً شدیدّه؛^(۱)»

به همسران خود تهمت نزنید و نسبت نارواندهید؛ زیرا پیامد این کار برای شما پشیمانی طولانی و عقوبتی سخت خواهد بود.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الا وانّ الله عزّوجلّ و رسوله بریئان ممّن أضرّ بامرأةٍ حتّی تختلع منه؛^(۲)»

بدانید! خدای عزّوجلّ و پیامبرش از کسی که زن خود را زیر فشار بگذارد تا مهرش را ببخشد و او را طلاق دهد، بیزارند.»

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۹، ح ۳۷. ۲- همان، ج ۷۶، ص ۳۶۶، ح ۳۰.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«فای رجل لطم امرأته لطمه امرالله عزوجل مالک خازن التیران فیلطمه»

علی حرّ وجهه سبعین لطمه فی نار جهنّم؛^(۱)

هر کس به صورت زنش سیلی بزند، خداوند به مالک - فرشته‌ی دربان - جهنّم

دستور می‌دهد که هفتاد سیلی به صورت او بزند.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«إیما رجل ضرب امرأته فوق ثلاث، اقامه الله يوم القيامة علی رؤوس

الخلائق، فیفضحه فضيحةً ینظر الیه الأولون و الاخرون؛^(۲)

هر مردی که به ناحق همسرش را بیش از سه بار بزند، خداوند او را در میان تمام

اهل محشر چنان رسوا می‌کند که نخستین و آخرین افراد به وی می‌نگرند.

این دو روایت چنان بیان بلند و صریحی دارند که به تمام توهمات ناآگاهان نسبت

به دین پایان می‌دهند. آری، این‌گونه نیست که حکم زدن زن، یک عمل شدید، مستمر و

همگانی نسبت به زن‌ها باشد. اگر این زدن کبودی یا هر آسیب دیگری در زن شود، بر

مرد دیه‌ی شرعی واجب می‌شود و در روز جزا هم به جای یک سیلی، هفتاد سیلی به

صورت مرد خواهند زد و اگر این کار بیش از سه بار انجام شود، چنین مرد گستاخی در

روز قیامت از رسواترین افراد محشر نزد موجودات، از حیوان و جن و ملک گرفته تا

همه‌ی افراد بشر خواهد بود.

آیا بیانی شدیدتر از این می‌توان ترسیم نمود؛ آن هم درباره‌ی مردی که زنش را بیش

از سه بار کتک زده و او را آزار و اذیت نموده است؟! گویا چنین مرد خشن و بی‌رحمی

از یک قاتل جانی و حرفه‌ای عذابی شدیدتر و هولناک‌تر دارد. حق هم همین است؛

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۴ ص ۲۵۰، ح ۴. ۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴ ص ۲۵۰، ح ۶.

چراکه مرد باید پناه‌گاه و آرامش‌دهنده‌ی همسر خود باشد و چنین کسی با کتک‌زدن بی‌مورد، بر خلاف چنین طبیعتی حرکت کرده و از قدرت خود سوءاستفاده نموده است.

اکنون در پایان این گفتار گرچه به خوبی روشن می‌شود که احکامی نظیر «زدن زن» در مکتب حیات بخش اسلام، در میان دیگر دستورات، چون موجی در میان دیگر امواج دریاست که به آن زیاد پرداخته نشده است ولیکن به‌راستی چگونه است که این همه دستورات الهام‌بخش و روح‌افزای دین نسبت به عشق و محبت و دوست داشتن زنان نادیده گرفته می‌شود و بحث‌هایی چون تنبیه - که بنا بر ضرورت عقلی و سیله‌ای تربیتی بوده و تنها برای دسته‌ی اندکی از زنان، آن هم با شرایط ویژه و دشوار، لازم است - بزرگ‌نمایی می‌شود! آیا این دلیل بر ضعف قوای فکری یا عناد با حق نیست؟

عشق زن در اطاعت از مرد

اگر اندکی در روایات یاد شده تأمل شود، در می‌یابیم که وقتی بحث اطاعت معقول زن از مرد پیش می‌آید، سخن از استبداد و زورگویی مرد نسبت به زن در میان نیست، بلکه صحبت از اطاعت هم‌راه با عشق و محبت و صفا و رضایت‌مندی است؛ چرا که آدمی به طور فطری هر که را دوست داشته باشد، از او اطاعت می‌نماید؛ چنان‌که خداوند حکیم می‌فرماید:

«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛^(۱)»

بگو اگر خدا را دوست دارید، از من تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد. امام صادق علیه السلام هم می‌فرماید:

«من عرف الله احبه و لازمه؛^(۲)»

هر کس خدا را بشناسد، او را دوست دارد و از او پیروی می‌کند. زندگی زمانی شیرین است که از یک سو مملو از احساس و شور و عشق باشد و از سوی دیگر در آن عقل و اقتدار بر احساس حاکم گردد تا این احساس بی‌کران از مسیر طبیعی خود خارج نشود. زن و مردی که بر اساس شناخت و معرفت و محبت به یک‌دیگر پیوند خورده‌اند، زندگی خود را با عقل و درایت و عشق و شور و احساس و لطافت و به دور از هر گونه احساسات کاذب و بی‌اساس، سامان می‌بخشند. این احساس پاک و شور و عشق از زن، و آن مدیریت و تعقل و اقتدار از مرد برمی‌خیزد و همین بستر طبیعی و ضرورت عقلی است که حکم می‌کند زن از مرد عاقل و هم‌کفو و هم‌شان، آن هم در ظرف محبت و عشق و صفا، اطاعت کند؛ اطاعتی که با عشق و محبت هم‌راه است؛ نه با ظلم و خشونت.

اسلام؛ دین محبت و عشق

در خانه‌ای که عشق و صفا و یک‌رنگی حاکم است، اطاعت و رضایت و هم‌دلی و صبر و تحمل هم وجود دارد و به عکس، در خانه‌ای که از عشق و محبت و یگانگی خبری نیست، چیزی جز نفرت و خشونت و سنگ‌دلی، ضرب و زور، اذیت و آزار و تهدید و ارباب به چشم نمی‌خورد؛ از این‌رو حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به دوستی و محبت متقابل زن و مرد سفارش‌های فراوانی نموده‌اند تا جایی که درباره‌ی دین هم فرموده‌اند:

«هل الدین الا الحب»^(۱)

آیا دین چیزی جز محبت و دوستی است! « زیرا دوستی و محبت متقابل است که اطاعت و پیروی معقول و خدا پسندانه را به دنبال می‌آورد.

پس اساس اطاعت در مواضع خاص خود باید همان رابطه‌ی متقابل حبیبی - عشقی باشد؛ به ویژه میان زن و مرد که خداوند آن را از آیات و نشانه‌ها و ظهورات حبیبی و عشقی خود معرفی نموده است:

«و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا اليها و جعل بینکم مودةً و رحمةً ان فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یتفکرون»^(۲)

از نشانه‌های خداوند آن است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار آن‌ها آرامش یابید و بین شما عشق و دوستی و مهربانی برقرار ساخت، در این امر نشانه‌هایی برای اندیش‌مندان است.

آن‌گاه که نهاد خانواده بر پایه‌ی مهر و محبت پایه‌گذاری شود، هر یک از زن و مرد، با توجه به ویژگی‌های طبیعی و فطری خود در راه کمال و سعادت قدم برداشته و مسیر

۱- مستدرک، ج ۱۲، باب ۱۴ ص ۲۱۹. ۲- روم/ ۲۱.

رشد و تکامل را طی می‌کنند. شوهر داری، فرزند پروری و کارهای خانه برای زن و کار و تلاش بیرون خانه و کمک به همسر در منزل و... برای مرد، رشد و تکامل را در این بستر مهر و محبت به ارمغان می‌آورد. در چنین فضایی حتی عشق ورزی هم کمال آور می‌شود و زناشویی نیز رنگ تقدس می‌گیرد و این تنها نظر و دیدگاه دین متمدن اسلام است؛ دینی که بر اساس عشق و محبت پایه‌گذاری شده است.

اکنون ما به اختصار تحت عناوینی به روایاتی چند که در همین زمینه به ما رسیده است، اشاره می‌کنیم تا روشن شود که اسلام دین محبت است، نه ضرب و زور و اگر هم در جایی به دلیل ضرورت عقلی حرفی از «زدن» پیش می‌آورد، به دلیل همین مهر و محبت است؛ همان‌طور که درد و برش و خون‌ریزی در عمل جراحی - که با نوعی خشونت و تندی همراه است - سلامت و شادابی و حیات را برای بیمار به ارمغان می‌آورد. آری، یک عمل به ظاهر تند و تیز می‌تواند حکایتی از مهر و محبت و رأفت انسانی، نسبت به انسان دیگر باشد.

پاداش بزرگ در انتظار زن

قال رسول الله ﷺ:

«إيما امرأة رفعت من بيت زوجها شيئاً من موضعٍ الى موضعٍ ترید به صلاحاً نظر الله عز وجل اليها و من نظر الله اليه لم يعدّ به؛^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر زنی که در خانه‌ی همسرش چیزی را جابه‌جا کند تا امور خانه را سامان بخشد، خداوند به او نظر لطف می‌کند و خداوند به هر کس نظر لطف و مرحمت نماید، هرگز او را عذاب نمی‌کند.»

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۵ / جامع احادیث الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۸۸.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«.... و ایما امرأةٍ خدمت زوجها سبعة ایامٍ اغلق الله عنها سبعة ابواب النار و فتح لها ثمانية ابواب الجنة تدخل من ايها شاءت؛^(۱)»

هر زنی که هفت روز به شوهر خویش خدمت کند، خدای تعالی هفت در جهنم را به رویش می بندد و هشت در بهشت را به رویش می گشاید تا از هر کدام که بخواهد، وارد بهشت شود.

این دو روایت، موقعیت و ارزش کار زن را در خانه مشخص می سازد تا جایی که برای کاری اندک یا چند روزه، الطاف الهی و ورود به بهشت و نعیم را مطرح می کند. در این جا تقابل و مقایسه‌ی قابل توجهی به چشم می خورد: کمترین کار و بیشترین جزا؛ جا به جایی چیزی یا خدمتی هفت روزه، در مقابل ورود به بهشت از تمام درهایش و یا ضمانت از عذاب که همه و همه از باب لطف و امتنان الهی نسبت به یک زندگی سالم و محبت آمیز است. آیا به راستی معیار دین در درستی‌ها و سلامت و سعادت، عشق و محبت و صفا و صمیمیت در کردار آدمی نیست؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما من امرأةٍ تسقى زوجها شربةً من ماءٍ الا كان خيراً لها من عبادة سنةٍ صيام نهارها و قیام لیلها و یبني الله لها بكل شربةٍ تسقى زوجها مدينةً فی الجنة و غفر لها ستین خطیئةً؛^(۲)»

زنی که لیوان آبی به شوهرش بدهد، این کار برای او بهتر از عبادت یک سال است که روزهایش روزه باشد و شب‌هایش عبادت کند. خداوند به جای هر لیوان آبی که این زن به دست شوهرش می دهد، شهری در بهشت برایش می سازد و شصت گناه او را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۸۹، ص ۱۲۳، ح ۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۸۹، ص ۱۲۳، ح ۳.

می‌آمرزد.

این بیان آن قدر تقابل و تفاوت میان عمل و جزا را به طور گسترده بیان می‌کند که گویی خداوند متعال می‌خواهد آنچه را که خیر است، به راحتی و به سادگی نصیب زن‌های مؤمن سازد. البته باید توجه داشت که چنین پاداش و جزایی تنها در مقابل آب دادن یا هر کار ساده‌ی دیگری نیست، بلکه برای زنی است که این اعمال به ظاهر ساده را برای رضای خدا و قرب الهی انجام دهد. حال با این فرض، تناسب پاداش بی‌کران با عملی اندک برقرار می‌شود؛ زیرا نیت الهی و توجه قربی زن، ارزش چنین پاداش‌هایی را دارد، اگرچه عمل اندک، ولی قالب و پیکره‌ی آن نیت است؛ پس مقایسه‌ای معقول موجب چنین تقییدی نسبت به اطلاق روایات می‌گردد؛ به طوری که بدون این قید و شرط، پاداشی چون یک شهر در بهشت یا بخشودن شصت گناه در مقابل دادن یک لیوان آب قابل تصدیق نیست، مگر آن که بگوئیم: ممکن است امتنان الهی چنین بخشش و بخشایشی را ایجاب کند که در این صورت می‌توان از این قید و شرط دست برداشت.

گشایش و آسایش برای زن

عن ابی حمزة الثمالی، عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: «ارضاکم عندالله اسبغکم علی عیاله؛^(۱)

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پسندیده‌ترین شما نزد خداوند، توسعه بخش‌ترین شما بر خانواده‌اش می‌باشد.»

یکی از صفات جوان‌مردان، مرد عمل بودن و توسعه بر زن و بچه و اهل و عیال

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۱.

است که موجب وسعت و برکت عمر، صفای باطن و آرامش خاطر می‌گردد. در این روایت، حضرت می‌فرماید: «بهترین شما نزد خدا شایسته‌ترین شما در رفتار با عیال و خانواده است.» البته رفتار شایسته با خانواده منافاتی با انفاق و ایثار نسبت به دیگران ندارد، بلکه روایت تنها در صدد هشدار به کسانی است که بدون انفاق و ایثار، بر خانواده‌ی خود سخت می‌گیرند و امساک دارند.

عن معمر بن خلاد، عن ابی الحسن (علیه السلام) قال: «یتبغی للرجل ان یوسع علی عیاله کیلا یتمتوا موتة...»^(۱)

معمر می‌گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: سزاوار است که مرد در حدّ توان بر خانواده‌ی خویش وسعت و گشایش داشته باشد تا مرگ وی را آرزو نکنند...» این روایت می‌فرماید: چنان به خانواده‌ی خود رسیدگی کن که از سخت‌گیری تو آرزوی مردنت رانداشته باشند و فکر نکنند که در نبود تو آرام می‌گیرند و از اندوخته‌ات بهره‌ای می‌برند.»

عن الرّبیع بن یزید قال: سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول: «الید العلیی خیر من الید السفلی و ابدأ بمن تعول»^(۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «دست بالا و بخشنده بهتر از دستِ زیر و گیرنده است، و در بخشش و انفاق از خانواده‌ات شروع کن.» در میان بندگان خدا دسته‌ای نیازمندند و به طور طبیعی دسته‌ای هم باید بخشنده باشند؛ حضرت می‌فرماید: حال که چنین است، خوب است آدمی از کسانی باشد که بخشنده‌اند؛ نه از آنان که دستِ گیرنده دارند، و در هر حال، از هر دسته‌ای هستی، از کسانی که با تو زندگی می‌کنند، شروع کن، بی آن که از دیگر محرومان غافل باشی.

۱- همان، ح ۳.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۴.

عن ابن ابی نصر، عن الرضا عليه السلام قال: «صاحب التَّعْمَةِ يجب عليه التَّوسُّعَةُ عن عياله؛^(۱)

امام رضا عليه السلام فرمود: بر شخص متمکن لازم است که بر عیال خویش گشاده دست باشد.»

اگر خداوند به کسی توسعه و امکانات بخشید، لازم است که ضمن انفاق بر دیگران، توسعه‌ی امکانات را بر عیال خود، بدون اسراف، دریغ ندارد.

عن السَّكُونِي، عن ابی عبد الله، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «المؤمن يأكل بشهوة أهله و المنافق يأكل أهله بشهوة؛^(۲)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: مؤمن کسی است که به عشق خانواده‌اش غذای خود، و خانواده‌ی منافق، به میل و خواست وی غذای خورند.»

از صفات خوب مؤمن این است که با شور و عشق زن و زندگی‌اش زندگی می‌کند و حتی به میل آن‌ها غذای خود؛ در حالی که منافق، زن و بچه‌اش باید با میل او بخورند: اگر او اجازه دهد، چیزی خورده می‌شود و گرنه نمی‌خورند. مؤمن، خوردن عیالش را خیر می‌بیند و منافق، خسارت.

در این روایت دو امر مورد اتمام است:

یک. مراد از خوردن، تنها خوردن غذایست، بلکه همه‌ی حرکات‌های گوناگون مرد در جهت رضایت خانواده‌اش خواهد بود.

دو. مقایسه‌ی میان عنوان ایمان و نفاق به جهت آن است که نفاق خروج و گریز از درستی‌هاست و مؤمن چنین برخوردی را در زندگی از خود ظاهر نمی‌سازد.

«سهل بن زیاد، عن علی بن اسباط، عن ابیه، انّ ابا عبد الله عليه السلام سئل

اکان رسول الله صلى الله عليه وآله يقوت عياله قوتاً معروفاً؟ قال: نعم؛ انّ التّفنّس اذا

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۵.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۶.

عرفت قوتها، قنعت به و نبت علیه اللّٰحم؛^(۱)

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله قوت و غذای شناخته شده [مورد میل و پسند] به عیالش می خوراند؟ امام علیه السلام فرمود: «آری؛ چرا که نفس اگر خوراک شناخته شده [و سازگار] بیابد، بدان قانع خواهد شد و آن گاه با خوردنش گوشت بر بدن می روید.»

هنگامی که از حضرت نسبت به نیازمندی های مناسب و «قوت معروف» پرسش می شود که آیا پیامبر به خانواده اش در این جهت رسیدگی می کرد، می فرماید: آری، و صحبت از غذای مناسب می شود؛ نه زیادی غذا. روشن است که قوت مناسب، آگاهی و معرفت به خود و زندگی و امکانات را لازم دارد تا انسان با شناخت آن ها به امکانات خود قانع و راضی شود و از آن شادگردد و گوارایی بیند.

در این روایت به چند امر باید توجه شود:

یک. در پرسش و پاسخ، سخن از قوت مناسب و معروف پیش می آید، نه زیادی و تکاثر، و این دو با هم متفاوتند. حیوانات بر اثر عدم آگاهی منطقی در پی زیادی هستند، اگر چه تناسب طبیعی را هم دنبال می کنند، ولی آدمی اگر در پی معرفت نباشد، تناسب طبیعی را هم دنبال نمی کند و در اندیشه ی تکاثر و زیادی است و بیش تر از حیوانات مشکل دارد.

دو. شناخت خوراک - که خود یک بخش معرفتی لازم دارد - متفرع بر شناخت نفس است؛ همان طور که قناعت نفس به موجودی، متفرع بر معرفت به قوت و غذاست و بی معرفت نفس، معرفت به غذا و یا قناعت و رضایت پیدا نمی شود.

سه. کام یابی و سرور در هر ظرفی بدون قناعت حاصل نمی شود و تانفس آدمی

۱- کافی، ج ۴ ص ۱۲، ح ۷.

قناعت نیابد، سعادت نخواهد یافت و اهل دنیا با وجود تکاثری که دارند، باز هم از این صفت محرومند.

عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «کفی بالمرء اثماً ان یضیع من یعوله»^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: برای گناه کاری انسان همین بس که عیال و نان خورانش را تباه سازد.

چه گناهی از این بیش تر که کسی اهل و خانواده‌ی خود را ضایع سازد و آن‌ها را خوار نماید و موقعیتشان را متزلزل کند!

عن علی بن غراب، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ملعون ملعون من التی کلّه علی الناس. ملعون ملعون من ضیع من یعول»^(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از رحمت خدا دوراست، از رحمت خدا دوراست، کسی که سنگینی زندگی خویش را بر دوش مردم بیندازد. از رحمت خدا دوراست، از رحمت خدا دوراست، آن کس که عیالش را تباه سازد.

بر اساس این روایت، دو دسته ملعون و مطرود درگاه الهی به حساب می‌آیند: نخست، کسانی که بار خود را بر دوش دیگران می‌اندازند؛ دسته‌ی دوم آنان که خانواده‌ی خود را خوار و ضایع و بی‌ارزش می‌سازند.

عن ابی حمزة قال: قال علی بن الحسین علیه السلام: «لان ادخل السوق و معی دراهم ابتاع به لعیالی لِحماً و قد قرموا احبّ الیّ من ان اعتق نسمة»^(۳)

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۸.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۸.

۳- همان، ح ۱۰.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: «رفتن به بازار و خرید چند درهم گوشت برای خانواده ام - آن گاه که زیاد بدان میل دارند - در نزد من خوشایندتر از آزاد کردن برده‌ای است.»
 در این روایت، حضرت کمک به زن و بیچه و خرید خانه را برای خود با ارزش‌تر از ثواب بنده آزاد کردن می‌داند و با میل و علاقه‌ی فراوان چنین کاری را انجام می‌دهد.
 عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «کان علی بن الحسین - علیهما السلام - اذا اصبح خرج غادياً فی طلب الرزق فقيل له: یا ابن رسول الله! این تذهب؟ فقال: اتصدق لعیالی. قيل له: اتصدق؟! قال: من طلب الحلال فهو من الله عزّوجلّ صدقةً علیه؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: همواره حضرت سجّاد علیه السلام با ممدادان در طلب رزق از خانه بیرون می‌رفت. کسی از آن حضرت سؤال کرد: ای فرزند رسول خدا! کجا می‌روی؟

فرمود: برای عیالم در جست‌وجوی صدقه بر می‌آیم.

پرسید: آیا شما صدقه‌می‌ستانی؟!

آن حضرت فرمود: هر کس در پی روزی حلال بر آید، آن‌چه را به دست آورد، صدقه‌ی خداوند عزّوجلّ به اوست.»

در این روایت، حضرت طلب روزی برای خانواده را صدقه‌ی الهی به خود می‌داند؛ بر خلاف کسی که گمان می‌کند خودش کاری کرده و با زور بازو پولی را به دست آورده است.

عن معاذبن کثیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «من سعادة الرجل ان یکون التیّم علی عیاله؛^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «از نیک بختی مرد آن است که عیالش را سرپرستی

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۱۱.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۳، ح ۱۳.

نماید.»

یکی از موارد سعادت مرد این است که نزد زن و فرزندان خود شرم سار نگردد و به خوبی از عهده‌ی رسیدگی به آنان بر آید و این خود از مصادیق قیومت مرد نسبت به اهل و عیالش می‌باشد؛ چنان‌که در آیه‌ی شریفه آمده است:

«الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^(۱)

مردها بر طایفه‌ی زن‌ها، عنوان سرپرستی دارند. این عنوان تنها به معنای دستور و فرمان و یا آمیخته با حالت استکبار و تبختر نیست، بلکه حمایت، رسیدگی، هم‌یاری و هم‌دلی است.

هم‌یاری شوهر در کارهای منزل

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«یا علی! من لم یأنف من خدمة العیال دخل الجنة بغير حساب. یا علی! خدمة العیال كفارة الكبائر و یطفى غضب الرب و مهو الحور العین و یزید فی الحسنات و الدرجات. یا علی! لا یخدم العیال الا صدیقاً او شهیداً او رجلاً یرید الله به خیر الدنیا والاخرة»^(۲)

یا علی! هر کس از خدمت به خانواده‌اش روی برنتابد و شکایت نکند، بدون حساب وارد بهشت می‌شود.

علی جان! خدمت و کمک به زن [در کارِ خانه و هر زمینه‌ای] سبب ریزش گناهان بزرگ، پاک شدن از گناهان کبیره و خاموشی آتش غضب الهی می‌شود و مهریه‌ی حوریان بهشتی و موجب زیادی حسنات و ارتقای درجات معنوی می‌باشد.

یا علی! کسی به عیال خود خدمت و کمک نمی‌کند، مگر آن‌که مقام صدیق یا شهید

۱- نساء/ ۳۴.

۲- مستدرک، ج ۱۳، ص ۴۹، باب ۱۷.

را دارا باشد یا مردی باشد که خداوند اراده کرده خیر دنیا و آخرت را به او عطا نماید.»

در حدیثی دیگر رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«حقّ الرّجل علی المرأة انارة السراج و اصلاح الطّعام و ان تستقبله عند

باب بیتهما فترحبّ و ان تقدّم الیه الطّست و المندیل و ان توضّئه و ان لا

تمنعه نفسها الاّ من علّة؛^(۱)

وظیفه‌ی زن نسبت به شوهرش این است که چراغ خانه را بیفروزد و غذای مطبوع و نیکو طبخ نماید، هنگامی که شوهرش به خانه باز می‌گردد، تا در خانه به استقبال او برود و سپس ظرف آب و حوله را فراهم نماید و به او کمک کند تا دست هایش را بشوید و چنانچه عذری نداشته باشد، مانع از نزدیکی او نگردد.»

این روایت، حسن شوهرداری را روشن نگاه داشتن چراغ خانه - که همان حیات و نشاط زندگی است - می‌داند و هنر آشپزی را به عنوان یکی از اصلی‌ترین مسؤولیت‌ها و کارهای بانوان در خانه معرفی می‌نماید. هم‌چنین این حدیث، حسن برخورد با شوهر را هنگامی که از کار روزانه فارغ شده و به منزل باز می‌گردد، به خوبی بیان می‌کند.

آری، اگر این روایت در کنار روایت دیگر که رسول خدا ﷺ فرمود: «مرد نباید به همسر خود حتّی «اف» بگوید»^(۲) قرار گرفته و به هر دو عمل شود، زندگی مشترک پر از شور و عشق و مهر و محبت و صفا و شیرینی می‌شود و دیگر از فرمانده و فرمان‌بر و ضرب و زور، خبری نیست.

به راستی چقدر ظرافت و آگاهی لازم است تا بتوان میان این دو روایت جمع کرد و طرح کلی و کامل دین را برای زندگی مشترک بیان نمود؛ دینی که از یک سو می‌گوید: شوهرداری، جهاد زن است که حکایت از کار عظیم، مهم و شریف زن می‌کند و از سوی

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۴۵، ح ۲. ۲- همان، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۲.

دیگر می‌گوید: باید با زن با مهر و محبت برخورد کرد و نباید به او «اف» هم گفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کان علی علیه السلام یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمة علیها السلام تطحن

و تعجن و تخبز؛^(۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علی علیه السلام برای خانه هیزم می‌آورد، آب از چاه می‌کشید و خانه را جارو می‌کرد و حضرت زهرا (س) گندم را آرد می‌کرد، خمیر درست می‌کرد و نان می‌پخت.

علی علیه السلام و فاطمه (س) دو میوه‌ی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و روح مجسم حقیقت و چهره‌ی زیبای عدالت و عصمت، در خانه چنین رفتار شیرین و متقابلی دارند. حضرت امیر علیه السلام هیزم می‌آورد و فاطمه گندم را آرد می‌کند. علی علیه السلام آب از چاه می‌کشد و فاطمه (س) خمیر درست می‌کند. فاطمه (س) نان می‌پزد و علی علیه السلام صاحب ذوالفقار، خانه را جارو کند. آری! به حق، این زوج بی‌نظیر که حنای عشق لیلی و مجنون را بی‌رنگ نموده‌اند، الگوی صحیح مسلمانی‌اند.

اینان نه چون لیلی و مجنون بیابان‌گرد می‌شوند و نه چون اهل خلوت و خلسه، دیوانه وار در پی هم می‌گردند، بلکه با آن که خون و قیام‌امت و عالمی می‌باشند و پهلوی شکسته و در و دیوار و تازیانه را هم لمس می‌کنند، الگوی کامل عشق و زندگی و تقسیم کار و احترام متقابل به یک‌دیگرند و این است روش مسلمانی و منش معقول.

پس هر یک از زن و مرد باید در اداره‌ی زندگی مشترک، در حدّ توان و به تناسب کارها، خود را مسؤول بدانند و از افراط و تفریط هم پرهیز کنند. همان‌طور که زن نسبت به کارهای اجتماعی نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، مرد هم نباید در کارهای داخل

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۱۲۳، ص ۱۶۴، ح ۳.

منزل بی‌نقش باشد و شریک زندگی را کلفت خود به حساب آورد؛ هم‌چنان‌که زن نیز نباید گمان کند که شوهرش خدمت‌کار اوست.

در یک بیان آزاد عقلی باید گفت: زن و مرد، هر دو، نسبت به زندگی مشترک مسئولند. زن عضو غیر مسئول زندگی نیست، بلکه کار او در منزل، شوهرداری، فرزندپروری، خانه‌داری، نشاط آفرینی و... است که این امور، کمال و جهاد اوست.

زن و جهاد

در اسلام، جهاد و نبرد در راه حق و عدالت عنوانی بسیار مقدّس است که حیات و عظمت دین به تجسّم حقیقی آن بستگی دارد. موضوع جهاد در اسلام به طور کلی دو بخش دارد:

یک. جهاد در میدان جنگ با دشمنان خارجی؛ مانند: کفّار، مشرکان و منافقان؛ دو. جهاد در میدان ستیز با دشمنان داخلی و درونی؛ هم‌چون کفر و شرک و نفاق نفسی، هواهای نفسانی و امیال شیطانی؛ هم‌چنان‌که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اعدیّ عدوّک نفسک الّتی بین جنّیک»^(۱)

بدترین دشمنان تو دشمن درونی تو است.

کشتگان جهاد بیرونی شهید محسوب می‌شوند؛ هم‌چنان‌که هر کس در جهاد درونی، خودخواهی، من‌پرستی و هواهای نفسانی را از بین برد و زیر پاگذارد، به مقام قرب و شهود حق می‌رسد. زن و مرد در این میدان از جهاد - که به تعبیر پیامبر ﷺ جهاد اکبر است^(۲) - به‌طور یک‌سان می‌توانند شرکت داشته باشند و به مقام‌های عالی نیز نائل گردند؛ چنان‌که حق تعالی می‌فرماید:

۲- همان، ج ۱۹، ص ۱۸۲، ح ۳۱.

۱- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۴، ح ۱.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱)

هر کس [از زن و مرد] در راه وصول ما [با امیال نفسانی خود] مبارزه نماید، راه‌های هدایت و وصول را به او نشان خواهیم داد.

در روایات معصومین علیهم‌السلام محور اصلی این جنبه و جهاد برای زن، خانه و خانواده، شوهرداری و تربیت فرزند معرفی شده است که در رأس همه‌ی آن‌ها شوهرداری قرار دارد؛ هم‌چنان‌که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«جِهَادُ الْمَرْأَةِ حَسَنُ التَّبَعْلِ»^(۲)

جهاد زن، خوب شوهرداری است. و در روایت دیگری امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَذلِ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يَقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا تَرَى فِي أَذَى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ»^(۳)

خداوند بر زن و مرد جهاد در راه خودش را واجب نمود. جهاد مرد آن است که مال خود را در راه خدا ببخشد و جان خود را در راه حق فدا کند و شهید شود و جهاد زن این است که بر آزار و اذیت و غیرت و ورزی [بی‌مورد] شوهر خویش بردباری ورزد.

در روایتی دیگر پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

«إِيْمَا امْرَأَةٍ اِعَانَتُ زَوْجِهَا عَلَى الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ اَوْ طَلَبِ الْعِلْمِ اَعْطَاهَا اللَّهُ مِنْ الثَّوَابِ مَا يَعْطَى امْرَأَةَ اَيُّوبَ»^(۴)

هر زنی که در حج و جهاد و طلب دانش به شوهرش کمک کند، خداوند پاداشی را

۱- عنكبوت / ۶۹.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، باب ۱، ص ۸.

۳- همان، ج ۱۴، ص ۲۴۷/کافی، ج ۵، ص ۹، ح ۱.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۶.

که به زن حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ داد، به او نیز می دهد.»

فرزندپروری و عنایتی شگرف

درباره‌ی امر مهم و دشوار فرزند پروری نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَرَسُولًا وَمَبَشِّرًا وَنَذِيرًا، مَأْمَنَ امْرَأَةٌ تَحْمِلُ مِنْ زَوْجِهَا وَلَدًا أَلَّا كَانَتْ فِي ظِلِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَتَّى يَصِيبَهَا طَلْقٌ يَكُونُ لَهَا بِكُلِّ طَلْقَةٍ عَتَقَ رَقِيَّةً مُؤْمِنَةً، فَاذَا وَضَعَتْ حَمْلَهَا وَاخَذَتْ فِي رِضَاعِهِ، فَمَا يَمِصُّ الْوَلَدَ مِصَّةً مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ أَلَّا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا نُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْجَبُ مِنْ رَأْيِهَا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، كَتَبَتْ صَائِمَةً قَائِمَةً وَانْ كَانَتْ مَفْطَرَةً كَتَبَ لَهَا صِيَامَ الدَّهْرِ كُلِّهِ وَ قِيَامَهُ، فَاذَا فَطَمَتْ وَلَدَهَا، قَالَ الْحَقُّ جَلَّ ذِكْرُهُ: «يَا أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ! قَدْ غَفَرْتُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الذَّنُوبِ، فَاسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ رَحِمَكَ اللَّهُ!»^(۱)

سوگند به خدایی که مرا به حقیقت پیغمبر و رسول قرار داد و به عنوان بشارت بخش و بیم دهنده برانگیخت، هیچ زنی نیست که از همسر خود صاحب فرزند شود و رنج بارداری را تحمل کند، مگر آن که خداوند در عوض هر رنج و دردی که در این راه می کشد، به او ثواب و پاداش آزادی یک بنده‌ی مؤمن را عنایت می کند و پس از تولد کودک، در ازای هربار شیردادن به فرزند، خداوند، روز قیامت چنان نوری در مقابل رویش روشن می گرداند که هر کس، از نخستین و آخرین، آن نور را ببیند، به شگفتی و تعجب فرو می رود.»

هم چنین خداوند مادر را جزو کسانی که تمام عمر را نماز گزارده و روزه گرفته اند، قرار می دهد، هر چند او در زمان شیردهی روزه دار نباشد؛ و آن گاه که کودک از شیر باز

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۵، باب ۶۱، ح ۲.

گرفته شود، دریای رحمت خداوند به خروش آمده و خطاب به او می‌فرماید: ای زن! به حقیقت، تو از گناهان گذشته پاک شدی؛ اینک عملت را از نو آغاز کن؛ زیرا خداوند تو را مورد رحمتش قرار داد.

از مجموع این روایات به دست می‌آید که گر چه خداوند به واسطه‌ی شخصیت وجودی زن، از باب لطف و امتنان، او را از جنگ و درگیری مستقیم با دشمنان دین دور داشته، ولی در عوض، محورهای دیگری از جهاد را بر روی او گشوده است؛ به طوری که زن می‌تواند از این طریق به اجر و ثواب جهاد و کمالات معنوی آن دست یابد. آری، اجر و پاداش زنی که در منزل برای هر چه با صفاتر کردن زندگی مشترک از خود فداکاری و گذشت نشان می‌دهد و بر ناملایماتی که گناه از سوی شوهر به او می‌رسد، بردباری می‌ورزد تا دل او را به دست آورده و از خود راضی نماید، اگر از اجر و پاداش مرد در رویارویی با دشمنان دین بیش‌تر نباشد، کم‌تر نیست؛ همان‌طور که رسول خدا ﷺ به زنی به نام «حولا» می‌فرماید:

«یا حولاء! ما من امرأةٍ تحمّل من زوجها كلمةً الاّ كتب الله لها بكلّ كلمةٍ ما

كتب من الاجر للصابئ والمجاهد في سبيل الله عزّ وجلّ»^(۱)

ای حولاء! هیچ زنی نیست که از شوهرش کلمه‌ی ناخوشایندی را تحمّل کند، مگر آن که خداوند در ازای هر کلمه‌ی بدی برای او اجر انسان روزه دار و مجاهد در راه خدا را می‌نویسد.»

از بیان این روایات ملکوتی، دیدگاه و منش دین نسبت به موقعیت زن و مرد به طور کامل به دست می‌آید. دین از یک سو به مرد می‌گوید: کم‌تر از «اف» هم به زن مگو و از سوی دیگر به زن می‌گوید: سختی‌ها و حرف‌های ناروا و دل‌خراش شوهر را تحمّل کن

تا گذشته از استمرار و بقای زندگی، پاداش اخروی خود را نیز بیایی.

البته این نکته نیز شایان ذکر است که هر چند تحمّل و شکیبایی زن در برابر شوهر بدگفتار، پاداش فراوان اخروی دارد، ولی این مسأله منافاتی با معصیت مرد در آزار دادن زن ندارد و نباید دست‌آویزی برای توجیه رفتار او شود.

نکته‌ی دیگر آن که اسلام تنها زن را از وجوب و ضرورت قسم نخست جبهه و جهاد معاف نموده است؛ زیرا به فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام:

«فانّ المرءة ریحانة لیست بقهرمانة»^(۱)

زن گل و ریحان زندگی است؛ نه پهلوان و جنگ‌جو. ولی با این همه، زن نیز می‌تواند به شکلی همراه با مرد در این جهاد مقدّس نقش مناسب خود را ایفا نماید و از مواهب مادّی و معنوی آن بهره‌مند گردد؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«انّ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیّه و آله و سلّم خرج بالنّساء فی الحرب حتّٰی یداوین الجرحی»^(۲)

رسول خدا صلی اللّٰه علیّه و آله و سلّم در هنگام جنگ، زنان را نیز با خود همراه می‌ساخت تا مجروحان را مداوا کنند.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۳.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸.

بخش نهم

کاستی‌های

خلقت زن

فصل یکم: آفرینش زن

ستم آفرینش به زن (!)

در ادامه‌ی بحث زن، گروهی درباره‌ی آفرینش و خلقت زن اشکالاتی را مطرح کرده و مطالبی را تحت عنوان «کاستی‌های خلقت زن» بیان نموده‌اند.

آن‌ها می‌گویند: گویا طبیعت و آفرینش هم جانب مرد را گرفته و به زن ستم روا داشته است؛ به طور مثال: در ازدواج، زن و مرد، هر دو باید از مواهب مشترکی برخوردار باشند، ولی به طور عملی چنین نیست: کام‌گیری و لذت تنها نصیب مرد می‌شود و درد و سوز و ناله و فریاد - به ویژه در شب زفاف و هنگام زایمان - از آن زن است.

این زن است که باید مشکلات حمل و دشواری دوران بارداری را تحمل کند و درد و ناله‌ی جان‌گداز زایمان را پشت سر بگذارد و گاه هم از اثر زایمان، دچار نقص و عوارض جسمی شود، یا از دنیا برود و عنوان شهید را هم یدک بکشد، ولی با این همه، فرزند از آن مرد و به نام او ست و او خود را به تنهایی صاحب فرزند می‌شناسد.

زن باید مدت دو سال تمام، شیره‌ی جان خود را از شیرازه‌ی وجودش چون شهد در کام کودک بریزد و دم نیاورد یا آن که درگیر غسل‌های متعدد و پی‌درپی زنانه باشد؛ به طوری که گاه با وجود موهای بلندی که خشک کردن آن بسیار مشکل است، باید در روز چندین بار غسل کند تا بتواند تکالیف دینی خود را انجام دهد.

بنابراین، آفرینش نیز، زن را به مبارزه فراخوانده، او را درگیر مشکلات و ناهنجاری‌های گوناگون ساخته و تحت عناوین مختلف، دچار رنج و زحمت نموده و

در مقابل، بیش‌تر مواهب و لذت‌های زندگی و نتایج آن را برای مرد در نظر گرفته است. برای پاسخ به این توهمات لازم است ابتدا در مقدمه‌ی بحث، نکاتی چند درباره‌ی آفرینش الهی و خلقت موجودات آورده شود و پس از آن به‌طور خلاصه به پاسخ این ایرادها پرداخته شود.

شگفتی‌های آفرینش

نخست: آفرینش موجودات

بشر در عمر طولانی خود، بعد از تلاش و کوشش‌های فراوان در راه بازیابی رمز و راز موجودات هستی و درک لطایف خلقت و پیچیدگی‌های آفرینش به عجز و ناتوانی خویش اعتراف کرده و به این نتیجه رسیده است که ره‌یافت کامل به عجایب خلقت، با وجود پیش‌رفت‌های هر روزه علمی، از دایره‌ی ادراک او بیرون است. امروزه دانشمندان از توانایی‌های علمی خود کم‌تر سخن سر می‌دهند؛ چراکه مجهولات علمی، آنان را به فروتنی و حیرت واداشته است و هر چند در زمینه‌های مختلف افق‌های بسیاری بر آن‌ها گشوده شده، ولی پیوسته مجهولات فراوانی به آنان رخ می‌نماید. اگر افرادی گمان کنند که دارای تمام علوم معقول و منقولند و مشکلی برای آنان باقی نمانده و به همه‌ی راز و رمزهای خلقت پی برده‌اند، اینان اشخاصی ناآگاه و نادان بیش نیستند. آنان که گمان می‌کنند عالم هستی در کف دستشان قرار دارد و همه‌ی زوایای کنگره‌ی وجود را به خوبی می‌شناسند، تهی مغز بوده و با این تصوّر نادرست تنها خود را از شگفتی‌های آفرینش محروم ساخته‌اند.

امروزه علما، دانشمندان الهی و دیگر اندیش‌مندان بشری در هر سطح و گروه و با هر مسلک و مرامی، با کمال دقت و متانت به ذره‌ذره‌ی موجودات نگریسته و فکر خود را در راه رسیدن به تازگی‌های علم و اندیشه، نارسا می‌بینند و در این راه از هیچ

کوششی دریغ نمی‌ورزند.

آنچه مورد اتفاق همه‌ی این اندیش‌مندان است، پیچیدگی‌های فراوان خلقت است. بنابراین، توهمات و قضاوت‌های ساده در این زمینه، حکایت از جهل و کوتاه‌فکری و ضعف علمی کسانی می‌کند که در این باره اشکالاتی را مطرح می‌سازند، بی‌آن که نسبت به این اسرار و رموز، زحمت و کوششی را بر خود هموار سازند؛ از این رو سزااست که آنان پیش از طرح هر توهم، متانت لازم را دارا بوده و دست کم به جای گفتار جزمی و یقینی، از بیان پرسشی استفاده نمایند.

دوم: نظام احسن خلقت

خلقت موجودات عوالم گوناگون، چنان کامل و سالم است که راه‌یابی به حریم مقدّس هر ذره‌ای از آن، نیازمند طهارت و قداستی بالا است. برای وصول بهتر به سراپرده‌ی رمز و راز موجودات باید دل و فکر انسان و حتّی نطفه‌ی او از آلودگی جهل و نادانی و ظلمت دور باشد و آدمی خود را از هوس‌ها و خواسته‌های شیطانی پاک سازد تا شاید اندکی با اسرار شگفت آفرینش آشنا شده و با آن آشتی کند. نظام احسن خلقت - که نام و نشان ذره‌ذره‌ی موجودات عوالم گوناگون است - از چنان صحّت و استحکامی برخوردار است که تصوّر کوچک‌ترین نقصی به آن راه ندارد.

هنگامی که قرآن کریم، سخن از «عصمت فعلی حق» پیش می‌آورد و می‌فرماید:

«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»^(۱)

از آن‌چه خداوند انجام می‌دهد، پرسش نمی‌شود. «معنایش این نیست که نباید از آن‌چه خدا انجام می‌دهد، سخنی به میان آورد و پرسشی نمود، بلکه مقصود آن است که

جایی برای پرسش از کارهای حق وجود ندارد! زیرا درستی و کمال آن به گونه‌ای است که آدمی را به حیرت و اعجاب وامی‌دارد، چه رسد به آن که ایراد و اشکالی نسبت به آن در نظر آید.

قرآن کریم می‌فرماید:

«ما تری فی خلق الرّحمن من تفاوتٍ؛^(۱)

در میان مخلوقات تفاوتی نمی‌بینی و همه‌ی موجودات در غایت کمال و نیکویی

می‌باشند.» سپس می‌فرماید:

«فارجع البصر هل تری من فطورٍ؛^(۲)

چشم بگشا و ببین که آیا قصور و سستی و کمبودی را می‌توانی پیدا کنی؟» آنگاه

می‌فرماید:

«ثمّ ارجع البصر کّرّین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیرٌ؛^(۳)

دیدگانت را دوباره باز کن و بر شاخه‌شاخه‌ی این درخت هستی با دقت هرچه

تمام‌تر نظر انداز و به خود مراجعه کن تا شرم‌منده و سر به زیر بازگردی و عصمت حق و

پیراستگی ظهورات فعلی‌اش را به خوبی بازبایی.

پس هر عاقلی باید در مقابل چنین آفرینش وارسته از نقص و ایرادی سر به زیر

افکند و خود را غرق عظمت و کمال آن ببیند. او باید هر پرسشی را زمینه‌ی برطرف

سازی جهل خود دانسته و کوتاهی و نارسایی را تنها در اندیشه‌ی خویش بیابد و برای

ره‌یافتن به لطایف موجودات کوشا باشد تا دریابد که همه‌ی افراد بشر از موقعیت

یکسانی برخوردارند. آری، در این مقام، هر پرسشی که به منظور ایراد و مچ‌گیری از

۲- ملک/۳.

۱- ملک/۳.

۳- ملک/۵.

خلقت اشیا و افراد باشد، از اندیشه‌ی کوتاه یا سهل‌انگاری و ساده‌نگری است و انسان عاقل، تنها باید در پی قرب به هستی و حضور در محضر آن و آشنایی با رمز و راز خلقت باشد.

سوّم: آفرینش انسان

اگر چه جهان موجود و عالم کبیر دارای عظمتی شگرف است، ولی در مقایسه با هویت و حقیقت انسان، عالمی بس کوچک است. انسان، در کمیت، عالم صغیر است، ولی از نظر محتوا، عمق و پیچیدگی، جهانی بس بزرگ است و عنوان «عالم کبیر» به حق برآورده‌ی اوست.

معنای «عالم کبیر بودن» انسان این است که تمام موجودات هستی و پیچیدگی‌های شگرف خلقت، تنزیلی از انسان و نمودی جمیل از سیمای جمال اوست. همه‌ی عوالم هستی، خلاصه‌ای از انسان و عصاره‌ی حقیقت دل‌ربای اوست و آدمی خود حقیقت تمام نمای همه‌ی موجودات ما سوایی است؛ همان‌گونه که آئینه‌ی بی‌سمت و سوی جمال مطلق حق و چهره‌ی جمیل الهی نیز هست؛ پس انسان ظهور کامل و مظهر تام و تمام حق است و تمام موجودات، ظهوری از جلوه‌ی بی‌کران انسانند.

حقیقت نازنین انسان هنگامی که در ظرف بلورین خلقت شکل می‌گیرد و به عرصه‌ی «کثرت» کشیده می‌شود، به چهره‌ی استوار مرد و سیمای دل‌پذیر زن رخ می‌نماید. زن و مرد چهره‌ای از کثرت و تشخص انسانند و با آن که هر دو ظهور کامل جمال و جلال حقّند، چهره‌ی نماد و نمود یک‌دیگر نیز هستند؛ به طوری که بدون یک‌دیگر مفهوم و معنا و مصداق و ثباتی ندارند.

نگاه ما در این جا به زن و مرد از نظر حیات و استمرار، چون بحث ما در احساس و عقل آن‌ها - نیست که سخن از کم و بیش پیش آید، بلکه می‌خواهیم بگوئیم: وجود هر

یک بدون دیگری مساوی صفر است؛ زیرا تحقّق و عینیت انسان، در این دو پیکره حقیقت می‌یابد و حتّی در موارد استثنا هم این‌گونه است: جناب عیسی علیه السلام گرچه عنوان پدر رانداشته، ولی «فتمثّل لها بشراً سوياً»^(۱) برای حضرت مریم، مردی کامل نمایان شد. «را یافته است و حضرت آدم علیه السلام با آن که پدر و مادر نداشته، ولی «نفخت فیه من روحی»^(۲) من از روح خودم در او (آدم) دمیدم. «چنین حقیقتی را حکایت می‌کند.

البته این سخن در رابطه با ویژگی‌های زن و مرد است و نباید درباره‌ی این ویژگی‌ها بی‌ادراک و تأمل و به دور از آگاهی و دقّت حرفی بر زبان آورد؛ زیرا این کار ممکن است آدمی را به گمراهی بکشاند و درگیر توهمات بی‌اساس سازد.

باید به تفاوت‌های طبیعی زن و مرد توجه داشت و ارزش ثابت هر یک را در گروه همین امر دانست و این دو را با هم‌هی خصوصیات و چهره‌های گوناگون، با اهمّیت، ارزش مند و دارای جای‌گاه خاصّ خود شمرد. در همین راستا گذشته از ستم‌گری‌های طغیان‌گران و پیرایه‌های فکری و عملی ناآشنایان، تمام خصوصیات و ویژگی‌های به ظاهر دشوار و ناخوشایندی که طبیعت در وجود زن نهاده، کمال تمام و تمام کمال برای اوست.

صورت و ظاهر زن، سیرت و باطن و قوا و صفات او، انگیزه‌ها و اندیشه‌های زنانه و عواطف معصومانه‌ی زن، همه و همه، سزاوار این موجود است. او با همین امتیازات و ویژگی‌ها توانسته چرخ حیات آدمی را به حرکت درآورد و به آن استمرار بخشد و چلچراغ عالم و آدم را روشن نگاه دارد و از این الطاف الهی بر خود بی‌الد.

پس باید در این موجود آسمانی - زمینی و حورای انسی به دیده‌ی دقّت نگریست و

ظرافت‌های او را با تأمل تمام دنبال نمود و توهّمات بی‌اساس را از حریمش دور داشت.

اینک پس از این مقلّمات، جای آن است که به یکایک توهّمات یاد شده به‌طور خلاصه پاسخ داده شود. در فراز آینده به این امر می‌پردازیم.

الف) عصمت فعلی آفرینش

ابتدا باید گفت: این جمله که «طبیعت هم، جانب مرد را گرفته و زن مظلوم واقع گردیده»، به کلی بی‌اساس است؛ زیرا آفرینش، عصمت فعلی دارد و جانب‌داری در آن معنا ندارد. در مباحث علمی باید از این خطابه‌سرای‌ها و شعارهای عامیانه پرهیز کرد و تنها بر برهان و دلیل گویا تکیه نمود.

هنگامی که خداوند می‌فرماید:

«ما تری فی خلق الرّحمن من تفاوتٍ؛^(۱)

این حقیقت روشن می‌شود که حق، تحت دولت «خالق» با وصف خالقیت و به مقتضای علم و قدرت و حکمت، بر تمام موجودات، کسوت وجود و خلعت ایجاد پوشانده و آن‌ها را به رحمانیتش نسبت می‌دهد تا توهم هرگونه جانب‌داری و نارسایی را از حریم خلقت آن‌ها دور سازد. رحمانیت بی‌کران حق، سایه‌ی گسترده‌ی خود را به‌طور یک‌سان بر سر هستی نگاه داشته و آن‌چه را که در استعداد و فعلیت هر موجودی لازم است، اعطا می‌نماید.

اثبات عصمت هستی

برای اثبات هر امری می‌توان جهات متفاوت آن را دنبال نمود و مبادی و اهرم‌های لازم را به کار گرفت و دلیل را به صورت عقلی یا نقلی، شرعی یا عقلایی و منطقی یا تجربی ارایه نمود؛ هم‌چنین ملاکات آن را به صورت کلی یا خصوصیتی را به‌طور جزئی در نظر آورد تا آن‌اعتقاد، مورد پذیرش قرار گیرد و یا اثبات شود.

همین‌طور می‌توان مشاهدات و رویت‌های معنوی و غیر حسّی را در طریق اثبات

امری - که با این گونه حقایق مناسب باشد - قرار داد یا از حکایت و تاریخ و یا شریعت و دین به عنوان ملاک اثبات بهره جست. سنت‌های مردمی، دلایل عامیانه و عقیده‌های قومی نیز می‌توانند در صورت صحت، ملاک اثبات امری قرار گیرند. خلاصه، برای اثبات هر امری می‌توان روشی را به عنوان دلیل و برهان اتخاذ نمود و آن امر را به اثبات نشاناد؛ چه طرف مقابل بپذیرد یا رد کند و چه روش اثبات درست باشد یا نادرست.

عصمت فعلی آفرینش را نیز می‌توان به وسیله‌ی راه‌های یادشده اثبات کرد و با دلایل گوناگون به دست آورد. این دلایل می‌توانند به صورت نقل، عقل، مشاهده و یا چهره‌های دیگر دلیل باشند؛ زیرا پهنه‌ی اندیشه و صفحه‌ی ذهن انسان و چهره‌ی همه‌ی اشیا و موجودات با زبان بی‌زبانی عصمت فعلی خود و همه‌ی خلق را حکایت می‌کنند و غزل صدق می‌سرایند.

اگر کسی توهم کند که مسأله‌ی عصمت فعلی این چنین نیست، باید به او گفت: مجموعه‌ی هستی در اختیار همگان است و یک امر نیافتنی نیست. اگر صدق عصمت فعلی آفرینش را باور نداریم، می‌توانیم دست دراز کنیم و یکایک موجودات را آزمایش کنیم و یا از آن‌ها بپرسیم: تو، بله! همین تو، چه مشکل و یا نقصی داری؟ برای من بگو تا به رخ اهل توحید و صاحبان صدق بکشم!

آری، اگر عصمت فعلی مسلم نیست و نقصی در هستی وجود دارد، باید شاهدی آورد و دست‌کم گوشه‌ای از خلقت و یا فردی از خلق را پیش کشید و به کمک گرفت، ولی اگر چنین کاری ممکن نباشد - که نیست - دیگر جایی برای ایراد و انکار باقی نمی‌ماند و اگر هم اشکال یا سؤالی پیش آید، باید تنها آن پرسش و شبهه را با فروتنی و دقت دنبال نمود - همان‌طور که در این کتاب چنین روشی اتخاذ شده است.

پس بهترین دلیل بر صدق عصمت فعلی آفرینش، قامت رسای هستی، قد دل‌آرای عالم و چهره‌ی تک‌تک موجودات است؛ زیرا هیچ نقص و نقض یا نقد و خدشه‌ای بر

آن‌ها وارد نیست و این خود گویاترین دلیل عقلی بر عصمت فعلی آفرینش است. جز این روش - که در لسان منطق، روش نقد و نقض نامیده می‌شود - با روش تحلیلی - که طریق اثبات مبدأ حکیم و تمامیت علت و کمال اوست - و نیز بازبایی زمینه‌های شفاف خلق - که این دو خود برهان لمّی و ائی هستند - هم می‌توان به عصمت فعلی آفرینش دست یافت؛ زیرا صدق عصمت حقی به برهان لمّ، صدق عصمت خلقی و صدق عصمت خلقی به برهان ائی، صدق عصمت حقی را در بر دارد.

هر یک از این دو طریق «نقض و تحلیل» و یا «برهان ائی و لمّ» به خوبی پاسخ‌گوی تمام مشکلات در این زمینه‌اند و خود تمام روش‌های استدلال و نوع دلیل و برهان را - همان‌طور که عنوان شد - دربر داشته و کلید بازگشای همه‌ی آن‌ها می‌باشند.

ب) اشتراک در کام‌گیری و کام‌دهی

یکی از ایرادهایی که به خلقت زن وارد شده، این است که: کام‌گیری بیش‌تر برای مرد است و زن به طور اختیاری - ارادی از آن بهره‌ای نمی‌برد. این نیز توهم بی‌اساسی است که از روی نادانی و ناآگاهی یا عناد و الحاد و حق‌ستیزی مطرح شده است.

هر یک از زن و مرد مشمول عطایای الهی بوده و در هیچ سمت و سویی کمبودی ندارند، گرچه در این عطایا کیفیت‌های گوناگونی بروز یافته و هر یک از این دو خصوصیت‌هایی منحصر به خود دارند.

زن و مرد نه تنها در کام‌گیری از یک‌دیگر مشترکند - و این صفتی بارز و از امتیازات و شگفتی‌های خلقت آن دو است - بلکه در کام‌دهی هم نقش مشترک دارند. البته این موهبت نیز کم‌تر از موهبت نخست نیست. توان کام‌گیری و کام‌دهی دو موهبت الهی و نشان از عنایت بی‌بدیل حق است که حق تعالی در این عاشق و معشوق، هم‌چون دیگر موجودات عالم هستی، قرار داده است.

هر یک از این دو به دیگری کام می‌دهد و از این کام‌دهی خود نیز کام می‌گیرد و این کام‌گیری، غیر از کام‌گیری از یک دیگر است. این کام، هویتی جدا از حقیقت آن دو کام دیگر دارد. این سه صفت زمینه‌ی محدودی ندارند و تنها در جهات شهوانی خلاصه نمی‌شوند، بلکه از گستردگی بارزی برخوردارند و در تمام زمینه‌های کمال راه می‌یابند. همه‌ی اعضا، جوارح، قوا و صفات زن و مرد از این سه وصف فراگیر برخوردار می‌شوند؛ به طوری که تمام زوایای وجود مرد و زن سبب حیات و نشاط یک‌دیگر می‌شود و در این زمینه، میان آن دو هیچ‌گونه نقص و زیادی یا افراط و تفریطی در جهت‌ی از جهات پیش نمی‌آید.

ج) پنهان‌کاری زن در خواسته‌های جنسی

پیرایه‌های علمی و مرد سالاری خودخواهانه سبب شده که از زمان‌های پیشین مردم گمان‌کنند زن میل جنسی ندارد یا آن‌که خواسته‌های نفسانی او بی‌اهمیت است. آنان اعتقاد داشتند که زن نباید چنین خواسته‌هایی داشته باشد و وجود یا ابراز آن با حیا، شرم و عفت زن منافات دارد. زنان با تمام عطشی که در این زمینه داشتند، از ترس یا اعتقاد، انگیزه‌های درونی خود را پنهان و در خود خفه می‌کردند و حتی نسبت به شوهر خویش توان اظهار چندانی نداشته و با احتیاط رفتار می‌کردند و چه بسا در تمام مدت زندگی، خواهش‌های نفسانی و امیال و انگیزه‌های جنسی خود را پنهان و یا کتمان می‌ساختند. امروزه گرچه این امر حال و هوای دیگری دارد، ولی رسوبات آن فکر و فرهنگ هنوز هم دست کم در جامعه‌ی ما باقی است.

در گذشته، اظهار این‌گونه امور از سوی زن، در دید مردم عقب مانده و بی‌فرهنگ، عیب و ایرادی محسوب می‌شد و زن را در معرض اتهام قرار می‌داد، ولی امروزه دیگر در دنیای معاصر، خبری از این کج‌اندیشی‌ها نیست؛ هرچند در میان مردمان سطحی و

جوامع عقب‌مانده، باز هم کم و بیش این برداشت‌ها و برخوردها دیده می‌شود. گاه در میان مردم و خانواده‌های دور از فرهنگ هنوز این‌گونه افکار، رنگ و رویی دارد که باید با تبلیغات و آگاه‌سازی به این کمبودها و نادانی‌ها پایان داد تا زن و مرد در این زمینه اسیر تعصبات جاهلانه نگردند.

البته بیان حقایق علمی و آگاهی از حظوظ نفسانی زن یا مرد و توان بهره‌گیری درست از آن‌ها پیرده‌دری‌های غرض‌آلود و به هم‌ریزی اخلاق و معنویت - چنان‌که در دنیای به اصطلاح متمدن غرب رایج است - بسیار فاصله دارد. آری، نباید به بهانه‌ی آموزش و آگاهی، حریم عفاف و پاکی را درید؛ همان‌طور که نباید به بهانه‌ی عفاف و پاکی در نادانی و بی‌خبری ماند. جامعه‌ی دینی باید عفاف و عشق و کام‌یابی و پاکی را با هم دارا باشد و هنگامی جامعه‌ی اسلامی رشد می‌یابد که بتواند تدین و تمدن را در یک عینیت عمومی و کلی تحقق بخشد.

سخن آخر این‌که: در زمینه‌ی تفاوت‌های زن و مرد، تنها امری که در دنیای علمی مورد بحث است و می‌تواند ارزش روانی - فلسفی داشته باشد و در لسان شریعت هم مطرح است، شدت و ضعف مسأله‌ی جنسی و کمی و زیادی آن در زن و مرد است؛ به این معنا که به‌طور نوعی کدام یک از زن و مرد در امور جنسی تواناترند و قوت شهوانی کدام یک بیش‌تر است که باید نسبت به آن بحث شود تا آگاهی کامل حاصل گردد.^(۱)

(د) اثرپذیری طبیعت از رفتار آدمی

آنچه از نقص و کمبود و سستی و ناتوانی در بعضی از زن‌ها یا مردها مشاهده می‌شود، تنها به جهت مسائل و علل جانبی است و از حریم طبیعت دور می‌باشد.

۱- این بحث در مجلّات تفصیلی خواهد آمد.

برای مثال، تمام کاستی‌ها، آلودگی‌ها و گناهان می‌توانند در نطفه و جنین اثرگذار بوده و نقش مهم داشته باشند. اهل گناه بر اثر طغیان ارادی یا آلودگی‌های فکری، خود به خود موجب بروز نواقص در فرزندان‌شان می‌شوند و هر یک از این نقص‌ها و کمبودهای جنبی در آینده موجب عوارض جسمی و روحی فراوانی برای فرزندان می‌گردد.

یکی از زیبایی‌های عالم طبیعت این است که تمام اندیشه‌ها و کردار گوناگون افراد، آثار وضعی و خصوصیات ویژه‌ی خود را دارد و آفرینش در مقابل برخوردهای مختلف، بی‌تفاوت نیست. همه‌ی مشکلات و نواقص فکری، جسمی و روحی انسان ریشه در اندیشه و عمل وی داشته و ارتباط مستقیم با عمل کرده‌های آدمی دارد. قرآن کریم به این حقیقت علمی اشاره دارد:

«و ما اصابکم من مصیبةٍ فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر»^(۱)

آنچه به آفرینش زن و مرد بستگی دارد، سلامت و صحت کامل در تمام جهات جسمی، روحی و روانی است، ولی کاستی‌ها معلول کجی‌ها و نادرستی‌هاست. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر کمبود یا نقصی در قوای جنسی و روحی - روانی برخی از زنان یافت می‌شود، در بعضی از مردان نیز چنین است و این امر منحصر به دسته‌ی خاصی از انسان‌ها نیست.

ناتوانی در آمیزش یا تولید مثل، بعضی نقص عضوها، بیماری‌های مقاربتی و نارسایی‌های عمومی در آلت تناسلی و قوای جسمی، عوامل جنبی فراوانی دارد و به آفرینش زن و مرد مربوط نیست. بسیاری از مشکلات مقاربتی، دردهای قاعدگی،

۱- آنچه از سختی‌ها و مشکلات به شما می‌رسد، نتیجه‌ی کردار شماست و خداوند منان بسیاری از کاستی‌ها را نادیده می‌گیرد؛ شوری/ ۳۰.

دردهای شدید زایمان، عارضه‌های دوران حاملگی، نازایی و سقط جنین‌ها می‌توانند ناشی از مشکلات گوناگون باشد، ولی تمام این امور از حریم آفرینش زن و مرد به دور است و علل و اسباب جانبی دارد. البته این علل و عوامل قابل پیش‌گیری و درمان است و بارشد فرهنگ و آموزش‌های عمومی بسیاری از آن‌ها از میان می‌رود. در فراز آینده، برای روشن‌تر شدن پاسخ به توهّمات پیشین به بعضی از ویژگی‌های ازدواج به‌طور خلاصه اشاره می‌شود.

فصل دوم: ویژگی‌های جنسی زن و مرد

الف: عشق و لذت

گرچه لذت، کام‌گیری و کام‌دهی تنها انگیزه‌ی ازدواج نیست، ولی رکن عمده‌ی آن به شمار می‌رود. البته این لذت به طور مشترک است و فقدان و کمبود آن غیر طبیعی و ناشی از عوارض جانبی است که می‌تواند از عوامل گوناگونی سرچشمه بگیرد. برخی از این عوامل، از دواج‌های نامناسب، امراض و کاستی‌های موجود و عدم آگاهی از فن لذت‌یابی است؛ از این رو این امر نیز در سطوح مختلف نیازمند آموزش است.

غریزه‌ی جنسی در زن و مرد وجود دارد و به‌طور حقیقی می‌تواند فعال باشد، ولی نوع بهره‌گیری از آن اکتسابی و نیازمند به آگاهی است. همان‌گونه که هر صاحب‌زبانی برای نوشتن و خواندن به منطق و ادبیات نیاز دارد، کام‌یابی نیز از ادبیات و منطق خاص خود برخوردار است که باید آن را آموخت. ممکن است کسی صدای خوبی داشته باشد، ولی چون دستگاه‌های موسیقی رانمی‌داند، نتواند به خوبی صدای خوش خود را پرورش دهد؛ همان‌طور که ممکن است کسی به‌طور طبیعی صاحب‌اندیشه باشد، ولی چون از علم منطق آگاهی ندارد، نتواند به اندیشه‌ی خود صورت علمی صحیحی ببخشد؛ هم‌چنین ممکن است زن یا مرد به واسطه‌ی عدم آگاهی‌های لازم نتوانند از قوای طبیعی خود بهره‌گیرند و لذا می‌توانند در ریابند. البته نباید مشکلات و کمبودها را هم در عدم کام‌یابی نادیده گرفت؛ بنابراین، سلامت و علم و آگاهی می‌تواند نهایت عشق و لذت و کام و سرور طبیعی را برای زن و مرد به ارمغان آورد و در این امور تفاوتی میان این دو نیست.

ب: میل جنسی و تفاوت زن و مرد

با آن که میل جنسی به طور مشترک در زن و مرد وجود دارد، ولی کیفیت آن متفاوت است و هر یک از آن‌ها در بروز این موهبت الهی - که از شاه کارهای ظریف خلقت است - کیفیت خاص و حال و هوای خود را دارند. هماهنگی در این میل و تجاذب، موجب بروز شور و سرور، مهر و محبت و مستی می‌شود و عدم هماهنگی در آن به طور قهری مشکلات فراوانی را به بار می‌آورد. آفرینش در بروز میل جنسی در زن و مرد از تکرار و بی‌پهلو کاری پیش‌گیری نموده و همین امر موجب ظرافت و اهمیت آن گردیده است. تمایلات نفسانی در برد کوتاه، احساس است که زمینه‌های سطحی دارد، و برد بلند کشش‌های روحی، عشق است که هرگز طغیان ندارد؛ اگرچه برد بلند شهوت و نفسانیت گاه هم چون برد کوتاه آن هم‌راه طغیان ظهور می‌کند. آن‌گاه است که هواهای نفسانی از مرزهای سطحی می‌گذرد و ریشه‌های عمیق فساد را در خود تنومند و گسترده می‌سازد. بروز شهوت در مرد بعد از تحقق زمینه و سلامت و فعلیت، در بسیاری از موارد، طغیانی قهری در برد کوتاه و بلند دارد. شتاب و سرعت، هم در جهت بروز و ظهور و هم در جهت اشباع و انصراف، از خصوصیات دیگر میل و شهوت در مرد است؛ در حالی که زن از این خصوصیت‌ها به دور است و حالتی کند در تحریک و بستری طولانی در اوج دارد.

زن با آن که در عشق کم‌تر ثبات می‌یابد، ولی در شهوت عمیق است و برد بلندش (عشق) در رابطه با برد کوتاه احساسش شکل می‌یابد. این نیز از لوازم ضروری طبع حساس اوست. میل مرد از تعدد و تنوع برخوردار است و در اشباع شهوت، گسیخته است؛ در حالی که میل زن متصل، طولانی و مرحله‌پذیر است.

در زمینه‌ی انتخاب و گزینش، مرد بیش‌تر جهات مثبت را در نظر می‌گیرد و زن کم‌تر در بند این امر است و به‌طور غالب عواطفش زمینه ساز هر نوع انتخاب و تصمیم است.

مرد در عشق و محبت، پای‌بندی بیش‌تری از خود نشان می‌دهد، ولی در زن، زودنگری و تغییر، یک امر قه‌ری است و با همین زودنگری یاری را برمی‌گزیند و می‌تواند به آسانی هم از او درگذرد.

زن می‌تواند عشق خود را به‌کینه تبدیل کرده و به معشوق خود کینه ورزد. گاه عشق و محبتش تبدیل به حس انتقام‌گیری می‌شود که در این مرحله ممکن است هر کاری از او سرزند، ولی مرد در جهاتی از این امور محدود بوده و توان بعضی از کارهای زن را ندارد؛ چون حساب‌گری مرد به آسانی مجال این امر را به او نمی‌دهد و توان و اقتدار نوعی اش مانع تحقق بعضی از این امور می‌شود. البته هیچ‌یک از این امور کلیت ندارد و تنها نوعیت آن مورد نظر است.

ج: زمینه‌های تحریک شهوت

یکی دیگر از ویژگی‌های ازدواج، بحث تحریک شهوت در زن و مرد است. تحریک شهوت در مرد، چندان نیازمند مبادی و مقدمات پیچیده نیست؛ به طوری که زن می‌تواند در کوتاه‌ترین فرصت و به آسانی او را متحول سازد و تحریک نماید، ولی زن در این جهت از ظرافت و پیچیدگی خاصی برخوردار است و جهات گوناگونی را داراست. زن برای فعلیت شهوت و لذت، مبادی فراوانی را طلب می‌کند که این مبادی نیازمند شناسایی است و در بسیاری از جهات، نیازمند آموزش است. البته زن‌ها نیز در این زمینه نسبت به یک‌دیگر از مبادی متفاوتی برخوردارند و همه‌ی آن‌ها یک‌سان نیستند.

هر مردی نمی‌تواند به آسانی و بدون دقت زنی را اشتهاب سازد. اشتهاب میل جنسی زن، نیازمند برخوردهای عاشقانه و تماس‌های ظریف و حساب شده است که در صورت ناآگاهی و عدم موفقیت مرد و یا کاستی و ناتوانی اش، در زن حالت

سرخوردگی بروز می‌کند. این گونه عوارض در جامعه‌ی فعلی ما به طور مشهود عینیت دارد و بسیاری از مشکلات زندگی خانوادگی در گرو عدم آگاهی یا ناتوانی‌های جنسی است.

به طور کلی، شوق در زن، زود می‌روید و هوس در وجود او به‌طور مرموزی سرکشی می‌کند؛ در حالی که همین زن در پیدایش میل جنسی به‌کندی اشباع می‌گردد و چندان راضی به نظر نمی‌آید و اگر چه این نارضایتی را در بسیاری از مواقع پنهان می‌سازد، ولی در موارد بسیاری هم آن را به صورت‌های مختلف و در حالت‌های گوناگون آشکار می‌سازد.

طغیان شهوت در زن ممکن است با خطر بیش‌تری نسبت به مرد هم‌راه باشد. البته اوج گرفتن شهوت در زن کار چندان آسانی نیست و هر زنی در تداوم این امر، نیازمند مرد سالم، توانا و آگاه است. با این که زن در بروز این حالات در خود و همین‌طور در مرد، کم و بیش از خود هم‌کاری و هم‌یاری نشان می‌دهد، ولی بیش‌تر توقع دارد که بروز این حالت‌ها در او از جانب مرد ظهور پیدا کند و به ویژه در این زمینه، دل‌باخته‌ی توان‌مندی‌های مردانه است.

د: طول مدّت مقاربت

طول مدّت مقاربت در زن و مرد متفاوت است و این تفاوت ممکن است مخاطراتی را در پی داشته باشد. در امر آمیزش باید به این تفاوت دقت و توجه داشت تا نسبت به وقوع مشکلات، پیش‌گیری لازم به عمل آید.

به‌طور نوعی، مرد در انزال سرعت دارد و زن به‌کندی این حالت را در خود احساس می‌کند. زن می‌تواند در حالت اشباع، تناوب داشته باشد، ولی مرد اوج واحدی به خود می‌گیرد و از تناوب و گسستگی به دور است و در بروز آن پیوستگی و شتاب

دارد. مرد در این هنگام به زن می‌اندیشد، ولی زن می‌تواند در اندیشه‌های دیگری هم باشد و آن را در خود پیروراند. زن می‌تواند حالت مرد را دریابد، ولی مرد در این جهت کم‌تر موفق است.

ه: کام‌یابی

کام‌یابی زن و مرد در گرو توجه هر یک به دیگری است. رعایت همه‌ی اصول و قواعد عشق‌بازی، مبادی مجامعت و موازین زناشویی می‌تواند در کام‌یابی هر دو طرف نقش مؤثری داشته و موجب سلامت آن‌ها و استمرار زندگی رضایت‌بخش باشد. سلامت، توانایی و آگاهی زن و مرد در هماهنگی این امر مؤثر است و امراض جنسی و ناهماهنگی‌های مزاجی، خلّقی و روانی می‌تواند در عدم کام‌یابی هر یک نقش مؤثری را بازی کند؛ به طوری که بی‌توجهی یا خودخواهی هر کدام موجب عدم موفقیت در این زمینه می‌شود.

مرد بیش‌تر به کام‌یابی خود توجه دارد؛ بر خلاف زن که علاوه بر تمایلات نفسانی، جهات فراوان دیگری او را وادار می‌کند که توجهش به مرد بیش‌تر از خودش باشد. کم‌تر موقعی می‌شود که زن خود را بدون لحاظ شوهرش احساس کند و کام‌یابی را در خود خلاصه نماید؛ مگر آن که بی‌علاقگی زن به مرد یا ناامیدی او از همسرش باعث انصراف او از این حالت شود. بسیار اتفاق می‌افتد که شدت و ضعف و تفاوت در تمایلات جنسی زن و مرد یا فاصله‌ی بیش از حد آن دو در زیبایی و یا پیری و زیادی سن مرد نسبت به زن علت یأس و بریدگی زن از مرد می‌گردد.

و: هماهنگی در زناشویی

عدم تناسب لازم در زن و مرد از نظر اندام، سن و سال، زیبایی و نازیبایی، مزاج و

خصوصیات روانی، موقعیت خانوادگی و تا حدی مالی می‌تواند مشکلات فراوانی را به بار آورد. این موارد در دین مقدس اسلام تحت عنوان «کفو و هم‌خوانی» به طور روشن آمده است.

علل عدم هماهنگی در زندگی زناشویی و امور جنسی می‌تواند مشترک باشد و هر یک از زن و مرد ممکن است دارای مشکلاتی باشند؛ چه در جهات جانبی و غیر طبیعی یا در جهات طبیعی. البته بسیاری از ناهماهنگی‌ها از ضعف و کاستی‌ها و عدم آگاهی یا از دواج‌های نامناسب نشأت می‌گیرد که باید در این جهات، زمینه‌های پیش‌گیری را به طور عمومی در جامعه گسترش داد تا انگیزه‌های متقابل انس و الفت و تمایلات نفسانی و معنوی، بیش‌تر و بهتر خودنمایی داشته باشد.

اگر اصل «تناسب» در ازدواج رعایت شود، بسیاری از مشکلات زناشویی، به خصوص مشکلات تمایلات جنسی، از میان می‌رود.

اگر زمینه‌های اخلاقی، روانی، طبیعی، بهداشتی، آموزشی و مذهبی توسعه یابد و افراد جامعه پیش از ازدواج، حداقل به طور کلی با این امور آشنایی پیداکنند، بسیاری از مشکلات آنان برطرف می‌شود.

زن و مرد باید از نظر هماهنگی در امور جنسی، میل شهوانی، لذایذ نفسانی و انواع مختلف آن، با هم تبادل فکری و عملی داشته و نسبت به یک‌دیگر شناخت لازم را پیدا کنند، قوانین طبیعی تذاب را از نظر دور ندارند و نقاط برجسته و مثبت را مورد اهتمام قرار دهند. آن‌ها باید در رفع هرگونه کاستی و سستی کوشا باشند و ضعف و ناتوانی را از خود دور سازند و نسبت به یک‌دیگر با قوت و توان مندی و صحت و سلامتی کامل رفتار نمایند. آن‌ها باید در زمینه بهره‌گیری به طور کاربردی و بر اساس اصول روان شناختی آن، دقت بیش‌تری به عمل آورده و موانع اخلاقی، درمانی و آموزشی را با بهره‌گیری از علم و دانش و سفارش‌های دینی برطرف نمایند.

از آن‌چه تاکنون گفتیم، می‌توان نتیجه گرفت که: میل جنسی، کام‌یابی، لذت‌بری و لذت‌دهی، به‌طور مشترک در زن و مرد وجود دارد و چنین نیست که زن از آن بی‌بهره و مرد به‌وفور از آن بهره‌مند باشد. هر کمبودی در این جهات، معلول عوامل جانبی است و ارتباطی به آفرینش این دو ندارد و خلقت و طبیعت در تمام این جهات به قوت، نقش اساسی خود را به‌طور کامل ایفا نموده است.

فصل سوّم: درد‌ها و رنج‌های زنانه

پرسش‌های روشن فکر مآبانه

بعد از توهم پیشین، سخن از درد و آه و فریاد شب زفاف سرداده شده و از ازاله‌ی بکارت و درد آن، حاملگی و زایمان و مشکلات مربوط به آن، آلت ناموزون زن و مرد، خون و غسل و مشکلات فراوان آن و... سخنان بسیاری گفته شده است.

گویی صاحب قلم از خود زنان بیش‌تر احساس درد نموده و بیش‌تر به ادراک این امور دست یافته است! او درد‌ها، تلخی‌ها و فراز و نشیب‌های خلقت زن را دنبال نموده است، بی آن که شیرینی‌ها، لذت‌ها، نشاط‌ها، غرور و مستی شور آفرین و ظرافت‌های طبیعت زن را یافته باشد؛ در حالی که زنان، خود همه‌ی این مواهب تلخ و شیرین را به خوبی در خویش یافته و به آن خو کرده و از آن لذت می‌برند.

در این بحث پرسش‌هایی نسبت به آفرینش زن مطرح می‌شود که ظاهر آن دور از نزاکت می‌نماید و ممکن است آدمی را به تعجب وادارد، ولی در واقع بیان‌گر واقعیت‌های تلخی است که نمی‌توان به آسانی از آن گذشت؛ به طور مثال: چه اشکالی داشت که آن‌چه در آفرینش مرد وجود دارد، در آفرینش زن هم در نظر گرفته می‌شد و زن و مرد زندگی مشترک و سالمی می‌داشتند و از مساوات کامل و یک‌سان برخوردار می‌بودند.

چه می‌شد اگر زایمان و درد آن در کار نبود و گرفتاری‌های حاملگی پیش نمی‌آمد یا مدّت حمل کوتاه می‌شد تا از سنگینی آن کاسته شود و یا به جای حمل و زایمان تولّد انسان با تخم‌ریزی محقق می‌گشت؟ و خلاصه چه می‌شد و چه می‌شد...؟

در این زمینه پرسش‌ها و توهمات فراوانی پیش می‌آید که مطرح کردن آن در مقام خود بسیار لازم و ضروری است، اگر چه تفصیل آن در این جا لزومی ندارد؛ اما آنچه بیان شد، خلاصه‌ای از افکار - به اصطلاح - آزادی خواهان متجددمآب و افراد ساده‌اندیش بود که به طور واضح و آزاد عنوان شد. اینک باید این سخنان، نقد و بررسی شود تا با پاسخ به اشکالات و شبهات، مسائل به طور کامل روشن گردد.

به همین جهت، لازم است پاره‌ای از خصوصیات طبیعی و خلقتی زن مطرح شود و هم‌چنین دسته‌ای از بیانات شریعت و احکام دین در این زمینه عنوان گردد.

پاسخ‌ها

پاسخ نخست: درد و مشکلات زنانه

همان گونه که «لذت» از توافق و هماهنگی طبع و مزاج به وجود می‌آید، درد و الم، انعکاس‌های جسمی و مزاجی و یا نفسانی و روحی است که همگام با طبع آدمی نیست؛ درد و لذت قابل شدت و ضعف، کمی و زیادی و نیز دارای حیثیت‌های گوناگون است. گاهی یک چیز برای انسان درد ایجاد می‌کند و در زمانی دیگر، همان چیز در جهتی دیگر برای او شادی‌آفرین و لذت‌بخش می‌شود؛ به طور مثال: ممکن است گرسنگی مسلمانی را رنج دهد، ولی این رنج چون اینار یا روزه‌ای را در بردارد، موجب لذت و نشاط نفسانی و معنوی او می‌گردد یا آن که مصرف دارویی برای کسی ملال‌آور باشد، ولی تصوّر این که آن دارو سلامتی را به او برساند، فرد بیمار را شادمان می‌کند؛ پس همان طور که درد و لذت، کمیت‌های مختلفی دارند و قلت و شدت می‌پذیرند، دارای حیثیت‌ها و جهات گوناگونی نیز می‌باشند و واقعیت‌هایی مطلق یا بسیط نیستند. این‌گونه نیست که هر دردی به طور کلی مذموم و ناخوشایند باشد؛ همان‌گونه که هر لذتی نمی‌تواند مفید، شایسته و ممدوح باشد؛ زیرا قوای آدمی و موقعیت ارزشی آن متفاوت است. ممکن است لذت از چیزی و امری در مرتبه‌ای از نفس شیرین باشد، ولی مرتبه‌ی دیگر نفس، آن لذت را نپذیرد یا این که آن را لذت نداند و برایش ارزشی قائل نشود. لذا می‌تواند طبایع مختلف داشته و در جهات ارزشی هم متفاوت باشند. همچنین وجود دردها و لذت‌ها می‌تواند برای نفس و جان انسان و حیوان زیان‌بار یا سودمند باشد و برای تشخیص هر یک از این امور نیز معیارهای خاصی وجود دارد.

نکته‌ی دیگر آن که، لذت و درد با تمام خصوصیاتشان از صفات نفسند و برای موجودی پدید می‌آیند که جان‌دار باشد. این امور در بخشی از «ممکنات» یافت می‌شوند، ولی «مقام وجوبی» و حضرت حق وارسته از تمام این «اوصاف امکانی» است، گرچه حق، عین ابتهاج ذاتی و ظهور فعلی است؛ چرا که حریمش غیر نمی‌پذیرد و درک این معنا هم چون وجود حضرت حق در خور اهل معرفت است.

پاسخ دوّم: دردهای طبیعی و غیرطبیعی

به طور کلی دردها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

یک. دردهایی که به طور مستقیم، علل ارادی و قسری (غیر طبیعی) دارند؛ مانند: امراض، شکستگی عضو و بریدگی اندام. این‌گونه دردها نمی‌توانند سودمند باشند، بلکه ممکن است ناهنجاری‌های غیرطبیعی را هم به دنبال داشته باشند.

دو. دردهایی که منشأ طبیعی دارند و آفرینش، آن‌ها را در آدمی به ودیعت نهاده است. این‌گونه دردها یا به طور کلی سودمندند - چون درد هجر و سوز شوق و غم‌باری عشق - یا در جهتی منفعتی را در بردارند - چون آگاهی، توجه، توقف و ایست‌های ذهنی که گاه در دمندی‌های مادی و ناهنجار زمینه‌ی بروز آن‌ها می‌شود - و یا لذتی نسبی را در زمانی دیگر به بار می‌آورند - مانند: خسته - و یا از جهتی دیگر لذت بخش می‌گردند؛ هم‌چون: ازاله‌ی بکارت که حیثیت درد با حیثیت لذت در آن متفاوت است.

گاهی درد و رنج، لذت و منفعت معنوی، فعلی و یا استقبالی را در بردارد؛ مانند: روزه که هر چند درد و رنج گرسنگی را همراه دارد و به کاهش نیرو و سوخت انرژی آدمی منجر می‌شود، ولی همین رنجش خاطر و تحمل مشقت، موجب قوت اراده، صفای باطن و سعادت مؤمن می‌شود، استحکام عقلی و لذت معنوی را در پی دارد و از نظر جسمانی و سلامت مزاج و قوای نفسانی هم سودمند خواهد بود.

این گونه تکالیف و اعمال مبارزاتی و مجاهدت‌های نفسانی تنها در خور توان انسان است و ارزش آن فقط از آن اوست و حیوانات به‌طور تشریحی از آن بی‌بهره‌اند؛ گرچه طبیعت برای آن‌ها نیز به‌طور قهری زمینه‌ی این‌گونه امور را پیش‌بینی کرده است و آنان هم برای تصفیه و سلامت جسم و نفس خود روش‌های طبیعی و غریزی گوناگونی را اعمال می‌کنند.

پاسخ سوّم: ختنه، ازاله‌ی بکارت و درد

ختنه برای مرد واجب و برای زن مستحب است. گرچه این عمل با نوعی درد هم‌راه است، ولی از نظر دفع مفاسد، امراض، عفونت‌ها و ارضای کامل در روابط مقاربتی منفعت‌های شناخته شده و ناشناخته‌ای در بردارد که دنیای علمی و مراکز تحقیقاتی باید در بازیابی آن بکوشند. ختنه با آن که به‌طور عادی تا حدّی درد دارد، ولی انجامش یک تکلیف است و در جهت پیش‌گیری ضرورت دارد و مفسده‌ای هم در آن وجود ندارد؛ چه دنیای علمی امروز مصالح این امر را درک کرده باشد یا آن که از منافع آن بی‌اطلاع باشد؛ چه به آن توصیه کند و یا به ترک آن سفارش نماید.

مشکلاتی که گاه در انجام این عمل پیش می‌آید، ناشی از نارسایی‌های سنتی و یا ناآگاهی بشر است و ربطی به اصل عمل ندارد. البته می‌توان این عوارض را با آموزش‌های علمی به‌طور کلی برطرف نمود و یا به پایین‌ترین میزان رساند.

در مورد ختنه، نظر دین تحقّق اصل عمل است و درد موضوعیّت ندارد؛ همان‌گونه که امروزه این عمل بدون درد انجام می‌شود که نشان از موفقیت بشر در این زمینه دارد؛ بر خلاف ازاله‌ی بکارت که درد در آن موضوعیّت دارد، اگرچه نفس ازاله یک امر قهری است. در ختنه، آثار بعدی و مواهبی نسبت به آمیزش جنسی مطرح است و انجام آن جهت مقدّمی دارد، اگرچه نفس عمل قهری نیست و یک امر اختیاری است که سفارش

شرعی در پی آن است و عقل کم‌تر می‌تواند نسبت به آن ادراک داشته باشد. پس ازاله‌ی بکارت با ختنه در جهاتی تفاوت دارد: ازاله‌ی بکارت در صورت آمیزش قهری است، اگرچه هم‌راه درد هم نباشد، در حالی که ختنه هم‌راه درد است و یک امر اختیاری و غیر قهری است. وجود درد در تحقق ازاله موضوعیت دارد و از مواهب خلقت است که از آثار آن ایجاد مهر و تحریک عواطف زن نسبت به شوهر یا فرزند می‌باشد؛ پس نباید در صورت امکان - هم‌چون امروزه - این امر بی‌درد و بدون عمل طبیعی شوهر انجام شود؛ زیرا گذشته از آن که انجامش توسط شوهر با کام‌یابی توأم است، سند شرافت زن و ایجاد تعهد برای مرد در مورد همسر خود را هم‌راه دارد، ولی در ختنه تحقق عمل یک امر شرعی است و درد در آن موضوعیت ندارد؛ زیرا آثار آن در غیر ظرف وقوع فعل تحقق می‌یابد.

عمل ختنه در مرد و زن متفاوت است و در جای خود باید از منافع فراوان آن یاد کرد و به کیفیت و چگونگی آن نسبت به هر یک از دختر و پسر اشاره داشت تا اشتباهی پیش نیامده و آسیبی به وجود نیاید. این امر نسبت به دختر در خور توجه بیش‌تری است و دقت و آگاهی افزون‌تری را طلب می‌کند؛ چراکه بر اثر ناآگاهی از چگونگی تحقق و آثار این حکم الهی، بابر داشت‌های نادرستی که ممکن است از سوی ناآگاهان مطرح گردد، اشتباه گرفته خواهد شد؛ که در بحث «جهاز تناسلی زن» نسبت به آن اشاره خواهد شد. امروزه در جوامع اسلامی این عمل برای دختران انجام نمی‌شود و چون یک امر استحبابی است، به دست فراموشی سپرده شده است تا جایی که کم‌تر کسی می‌تواند کیفیت آن را توضیح دهد، ولی هیچ‌یک از این امور از اهمیت و ارزش آن نمی‌کاهد و موقعیت آن را خدشه‌دار نمی‌سازد. حال با توجه به این اهمیت، باید پاسداران احکام دین در جهت تحقیق آن و آگاهی همگان در این زمینه، هم‌چون دیگر احکام الهی، بکوشند تا این حکم الهی تحقق عینی خود را باز یابند.

پاسخ چهارم: درد؛ زمینه‌ی نشاط دختر

پرده‌ی بکارت و عمل ازاله‌ی آن، زحمت و مشقّت‌های دوران حاملگی، درد زایمان و اموری از این قبیل از نوع دردهای طبیعی است که آفرینش در نهاد زن قرار داده است. گرچه هر یک از این امور به نوعی همراه خود درد و رنج و زحمت فراوانی دارند، ولی منافع و لذایذی را نیز در پی می‌آورند.

درد ازاله‌ی بکارت، در صورتی که زمینه‌ی طبیعی داشته و از دردهای جنبی نیز دور باشد، از نظر روان‌شناختی، فلسفی و تجربی، لذّت نفسانی دارد و می‌تواند با نشاط و سرور عقلانی همراه شود. این امر غایت مطلوبی برای دختر به حساب می‌آید و این حالت منحصر به دختران است. کام‌یابی و لذّتی که در این زمینه نصیب عروس می‌شود، کم‌تر از لذّت عمل ازاله برای داماد نیست و با تحقّق آن زوج جوان در خود احساس موقعیت و غرور می‌نمایند و خود را در مرحله‌ی تازه‌ای از زندگی می‌یابند.

آگاهی دختر و پسر هنگام نزدیکی در شب زفاف در کم‌تر شدن این درد نقش دارد. دختر باید با آگاهی از واقعیت این امر طبیعی، ترس و شرم بی‌مورد را از خود دور کند و بدن و روان خود را در حالت طبیعی و شاد قرار دهد. پسر نیز باید مهربان و مسرور بوده و در جهت هماهنگ کردن کامل دختر با خود صبور و کوشا باشد.

بسیاری از مشکلات و دردهای ناهموار در این زمینه معلول جهل و ناآگاهی دختران و پسران است، وگرنه عمل ازاله‌ی پرده‌ی بکارت بهترین کامی است که آفرینش برای اعلان وحدت دو روح نسبت به تحقّق زندگی مشترک، به عنوان هدیه و عطیه‌ی الهی در نهاد زن و مرد قرار داده است.

اگر پیش‌گیری‌های لازم در ازاله‌ی بکارت به‌خوبی رعایت شود و از عوارض جنبی هم جلوگیری به عمل آید، آن مقدار درد طبیعی گذشته از آن که قابل تحمل است، همراه با لذّت بوده و دارای خواص و منافع است. با توجه به موقعیت خاصّ عمر دختر

و پسر، یکی از این خاصیت‌ها، ایجاد محبت و ادراک وحدت کامل میان زن و مرد از طریق احساس است.

تمام یافته‌های انسانی درباره‌ی حقایق خلقت و آثار طبیعت، اقتضایی و نوعی است و کلیت ندارد و اگر کلیت هم داشته باشد، دلیل اثباتی گویایی ندارد؛ زیرا چنین امری به آسانی نمی‌تواند در تیررس عقل و اندیشه قرار گیرد. پس هنگامی که گفته می‌شود: ازاله‌ی پرده بکارت زن توسط شوهر و یا درد زایمان در مادر با دردهای دیگر متفاوت است و چنین دردهایی سبب قرب، وحدت و هم‌بستگی طبیعی می‌شود و تحریک عواطف انسانی را دربردارد، همگی بیان نوعیت‌های منطقی است. ازاله‌ی بکارت و تحریک و ایجاد چنین دردی که طبیعت به جهت عفاف و بهداشت برای شروع زندگی مشترک در زن قرار داده است، هم‌چون یک عقد و اعلان طبیعی است که فطرت و طبیعت، هماهنگ با شریعت از خود اظهار می‌دارند.

این درد چنان قرب و توجهی را برای زن و مرد ایجاد می‌کند که گویی التیام دو روح و وحدت دو نفس را در بر دارد؛ چنان‌که درد زایمان نیز چنین رابطه‌ای را میان مادر و فرزند برقرار می‌سازد.

زن و مرد با کام‌دهی و کام‌یابی طبیعی به سبب قرب و وصول و وحدت کامل نفس انسانی، زندگی مشترک خود را آغاز می‌کنند و عواطف حدوثی به زمینه‌های استمراری زندگی مشترک، حیات می‌بخشند.

البته همان‌طور که عواطف، مختلف است و افراد و خصوصیات آن‌ها در این زمینه متفاوتند، ممکن است انواع دردها در ازاله‌ی بکارت و زایمان مختلف باشند و همان‌گونه که خصوصیت‌های روانی متفاوت است، پرده بکارت هم متفاوت باشد و حالات مختلفی را ایجاد نماید.

همان‌طور که لذت ازاله‌ی بکارت برای زن، کم‌تر از لذت انجام آن برای مرد نیست،

به‌طور سنتی و در عقیده‌ی مسلکی - گرچه در هر شرایطی مورد تأیید نخواهد بود - نیز لذت شنیدن انجام و یا دیدن آثاری که حکایت از وقوع چنین عملی می‌کند، برای خویشان زن کم‌تر از لذت آگاهی از وقوع آن برای فامیل شوهر نمی‌باشد. گرچه ممکن است این‌گونه لذایذ و کام‌یابی‌های نفسانی، از لذایذ عقلی نباشند، ولی به‌طور حتم از لذت‌های واقعی و حظوظ نفسانی به‌شمار می‌روند.

پرده‌ی بکارت؛ عطیه‌ی الهی

پرده‌ی بکارت از نظر علمی دارای خواصّ طبیعی، آثار نفسی و ارزش اخلاقی است. این حقیقت عینی یک هدیه و عطیه‌ی الهی است که دختر می‌تواند به‌وسیله‌ی آن خود را باز یابد و به ارزش‌های معنوی خویش دست یابد و بر آن مباحثات کند.

از نظر شریعت، پرده‌ی بکارت در دختر اهمیت خاصی دارد و فقدانش، به فرض وجود، موجب امکان فسخ عقد می‌گردد. در این هنگام مرد در صورت تمایل می‌تواند ازدواج را به هم زده و آهنگ جدایی سر دهد. پرده‌ی بکارت در صورت تنقیص و تجاوز از جانب فردی دیه‌ی شرعی هم خواهد داشت.

دنیای علمی پس از گذشت قرن‌های بسیار و پیش‌رفت‌های چشم‌گیر هنوز نتوانسته به آثار واقعی پرده‌ی بکارت به‌خوبی واقف گردد؛ به همین دلیل در میان اقوام و ملل و مذاهب و ادیان دیگر، بیش‌تر جهات اخلاقی آن مطرح است. آری، هنوز آدمی نتوانسته به بسیاری از ظرافت‌های آفرینش آگاهی پیدا کند و با وجود دست‌آوردهای فراوان، هنوز در نخستین پیچ و خم‌های وادی علم و آگاهی است.

انسان با این همه طمطراق علمی هنوز نتوانسته از طرح‌های جزئی و احکام و دستورات ابتدایی شریعت آگاهی یابد؛ به‌طوری که نمی‌تواند حتی نسبت به پرده‌ی بکارت و ختنه‌ی زن و مرد و احکامی مانند آن چندان با اطمینان سخن بگوید؛ چرا که

پرده‌ی بکارت گذشته از جهات اخلاقی و معنوی، دارای خواصّ واقعی نیز هست و یک ضرورت طبیعی برای دختر به حساب می‌آید که خلقت، آن را برای این الهه‌ی عشق و مستی پیش‌بینی کرده است. پرده‌ی بکارت در جهت مصونیت مهبل از امراض و عفونت‌های مختلف در سنین کودکی نقش مناسبی ایفا می‌کند.

موضوع ختنه نیز این‌گونه است. هر چند شریعت ختنه را برای مردان الزامی و نسبت به زن‌ها غیر الزامی دانسته، ولی هر دو از ملاک خاصّ خود برخوردارند. جامعه‌ی علمی با الهام از قوانین دینی باید به‌طور دقیق در جهت بررسی هر چه تمام‌تر این امر گام بردارد تا روشن شود که این حکم الهی نه تنها منافاتی با حقایق علمی و علوم تجربی ندارد، بلکه می‌توان از طرفی نسبت به خواصّ بهداشتی آن -مانند: پیش‌گیری از دسته‌ای امراض عفونی و میکروبی - و از طرف دیگر، زمینه‌های اوج کام‌یابی و خصوصیات و آثار روحی - روانی و عوامل مثبت دیگر آن تحقیق و جست‌وجو کرد.

آری، در جای خود باید به همه‌ی این عناوین و ملاک‌ها به‌طور کامل پرداخت تا دنیای علمی امروز، آشنایی بیش‌تری با مبانی بلند دین مقدّس اسلام پیدا کرده و در جهت بهره‌گیری هر چه افزون‌تر از آن گام بردارد.

از این روست که می‌گوییم: به‌طور کلی، دردهای طبیعی - که آفرینش در انسان قرار داده است - بی‌منفعت و دور از مصلحت نیست، بلکه هر کدام گذشته از سودمندی، از جهتی لذّت است، هر چند حیثیت درد هیچ‌گاه حیثیت لذّت نمی‌باشد؛ همان‌طور که حیثیت طبع، حیثیت قسر (غیر طبع) نیست و هر یک جهت خاصّ خود را دارند.

البته بسیاری از دردهای به‌ظاهر طبیعی در قاعدگی، ازاله‌ی بکارت، دوران حاملگی و زایمان، طبیعی نیست و به ضعف یا امراض جنبی پنهانی و ناشناخته و یا ناآگاهی افراد

از شیوه‌ی برخورد با این امور ارتباط می‌یابد؛ پس نباید تمام این‌گونه مشکلات و مصائب و درد و رنج‌ها را به دوش طبیعت گذارد و یا آن‌ها را به دور از حکمت و مصلحت دانست. پر واضح است که با تحقیق و بررسی بیش‌تر در هر یک از این امور، مصالح و آثار بیش‌تری کشف خواهد شد.

پاسخ پنجم: درد و مشکلات زایمان

پیش از آن که به توهم و ایراد مطرح شده در این زمینه پاسخ داده شود، لازم است برای روشن شدن هر چه بیش‌تر آن، به چند مقدمه بپردازیم، آن‌گاه به این شبهه پاسخ دهیم.

تولید مثل

از اتحاد یاخته‌های جنسی مرد و زن تولید مثل محقق می‌گردد. وظیفه‌ی طبیعی مرد و زن ایجاد این سلول‌هاست. مرد تولید «اسپرم» می‌کند. این اسپرم‌ها در میان تخمک‌های زن (اوول) زمینه‌ی اتحاد را پیدامی‌کنند و اگر این اتحاد شکل گرفت، تولید مثل محقق می‌شود. توضیح و تشریح این اتحاد و تولید، ظرافت آفرینش نطفه را نشان می‌دهد و شعور طبیعی خلقت را آشکار می‌سازد.

این عظمتی است برای زن که رشد اشرف مخلوقات را در رحم فراهم می‌کند و انسان را در درون خود به‌بار آورده و پرورش می‌دهد؛ بنابراین، زن مرتباً تکوینی انسان است.

اسپرم مرد با اوول زن تفاوت گویایی دارد. تخمک، گرد و کروی و اسپرم دراز است. تخمک، بی‌حرکت و اسپرم دارای حرکت است. با آن که تخمک بزرگ‌تر از اسپرم است، ولی تعداد آن به مراتب کم‌تر از اسپرم می‌باشد.

تولید مثل در همه‌ی حیوانات این‌گونه نیست و هر یک از آن‌ها به مقتضای موقعیت و اهمیت وجودی خود، نوع خاصی از تولید مثل را دارند. در این امر، حیوانات دانی با حیوانات عالی متفاوتند. حیواناتی که موقعیت ادراکی و توان‌مندی‌های حیاتی بالایی دارند، زایمان می‌کنند و دسته‌ای از حیوانات که در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارند، برای تولید مثل، تخم می‌گذارند.

میکروب‌ها برای تولید مثل از طریق تجزیه‌ی خود استفاده می‌کنند. نر و ماده‌ی بعضی از حیوانات - مانند: کرم خاکی - هر دو تولید اسپرم می‌کنند. در بعضی از حیوانات دانی برای تولید مثل تماسی میان نر و ماده رخ نمی‌دهد؛ تنها نر و ماده، بعد از آمادگی، سلول‌های خود را در آب می‌ریزند و از تماس این تخمک‌ها با هم تولید مثل به وجود می‌آید.

رشد یافته‌ترین حیوانات، آن‌هایی هستند که زایمان دارند و در میان جان‌داران تنها انسان است که رشدش، هم‌چون دیگر جهات، از کیفیت خاصی برخوردار است و دارای ویژگی‌های شگرفی می‌باشد.

نشانه‌های خداوند حکیم

شاید بعضی از عناوینی که در این صفحات می‌آید، از نظر برخی افراد، قدری مستهجن و نامتداول به نظر آید و طرح آن را در کتاب و نوشتار صحیح و مناسب ندانند، ولی حق آن است که نگرش و جهان‌بینی افراد نسبت به حقایق عالم هستی متفاوت است. اگر به واقعیت‌ها با دید مثبت و به عنوان حقیقت‌های علمی - معرفتی نگریسته شود، نه تنها بیان هیچ امر پنهانی، البته در جای خود زشت و ناپسند نیست، بلکه می‌تواند جهات مثبت و سازنده‌ی بسیاری نیز داشته باشد.

اگر فردی هستی را به عنوان آیه و نشانه‌ای از قدرت و حکمت حق بنگرد و عجایب

خلقت را با این دید ارزیابی نماید، هرگز به مطالب این کتاب خرده نخواهد گرفت و نیازی به پوزش از او هم پیش نمی‌آید. می‌بینیم که صادق آل محمد ﷺ در کتاب «توحید مفضل» به عنوان حکیمی معصوم، در مقام تشریح عجایب و ظرافت‌های خلقت به عمل جماع و آلت زن و مرد - که به طور قهری حیوانات مشابه در این امر را هم شامل می‌شود - اشاره می‌کند. امام ﷺ انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و به «مفضل» - که یکی از برجسته‌ترین شاگردانش است - می‌فرماید:

«انظر الان يا مفضل! كيف جعلت آلات الجماع في الذكر و الانثى جميعاً على ما يشاكل ذلك؛ فجعل للذكر آله ناشزة - ای: رافعة - تمتد حتى تصل النطفة الى الرحم اذ كان محتاجاً الى ان يقذف ماءه في غيره، و خلق للانثى وعاءاً أقرأ ليشتمل على المائین جميعاً و يحتمل الولد و يتسع له و يصونه حتى يستحکم؛ اليس ذلك من تدبير حكيم لطيف؟ سبحانه عمماً يشركون»؛^(۱)

ای مفضل! ببندیش به موقعیت عمل جنسی و آلت تناسلی و نوع آمیزش زن و مرد و آن‌چه مربوط به آن دو است؛ پس خداوند برای آلت مرد، در زمان آمیزش به واسطه‌ی تحریک و جریان بیش‌تر خون و انبساط غضروف‌ها حالت ستبری، بزرگی و استحکام قرار داد تا [افزون بر التذاذ و کام‌یابی دو طرف] وصول نطفه به رحم امکان‌پذیر باشد؛ البته زمانی که بخواهد نطفه را وارد رحم کند [و در حالت عادی دوباره به حال طبیعی و جای اصلی خود باز می‌گردد و انتشار خود را از دست می‌دهد].

هم‌چنین خداوند حکیم برای زن، بر خلاف آلت مرد، آلتی به صورت ظرفی عمیق آفرید تا نطفه‌ی زن و مرد در یک جا جمع شود. خلقت این آلت به شکلی است که قابل اتساع و ارتجاع است و می‌تواند کودک را در خود جای داده، او را حفظ و صیانت

۱- بحار، ج ۳، ص ۶۶، توحید مفضل.

نماید.

ای مفضل! آیا این از تدبیر و نشانه‌های خداوند حکیم و لطیف نیست؟! خداوند منزّه است از این که در این امور برای او شریک قائل شوند و این عجایب را اتّفاقی و زاییده‌ی طبیعت بی‌روح و جان بدانند.»

به راستی اگر آلت رجولیت مردی انتشار نداشت یا انتشار داشت، ولی به حالت نخست بر نمی‌گشت، چقدر باعث خجالت و شرم ساری انسان می‌شد و چه مشکلاتی را به دنبال داشت؟ شاید بیان این مطلب، نامناسب به نظر آید، ولی در نظر اهل بصیرت و صاحبان حکمت از آیات و نشانه‌های خالق حکیم و تواناست که در تمام ظروف عالم خودنمایی می‌کند.

همین طور مطالب بلند، عمیق و بی‌پیرایه‌ی دیگری که آن حضرت در جای‌جای این کتاب عظیم توحیدی آورده است، هر خواننده‌ای را به دقت و تأمل وامی‌دارد و گرد و غبار غفلت و انکار و بی‌توجهی به حق و نعمت‌های او را از چهره‌ی دل انسان پاک می‌کند؛ نعمت‌هایی که در طول حیات نسبت به آن‌ها بی‌توجه و بی‌تفاوتیم و هرگز قادر به شکرگزاری اندکی از آن‌ها نیستیم.

جهاز تناسلی مرد

دستگاه تناسلی مرد به طور کلی از دو بخش داخلی و خارجی تشکیل شده است. بخش نخست (داخلی) تولیدکننده‌ی اسپرم و بخش خارجی عامل وصول منی (نطفه) به رحم است. هر یک از این دو بخش دارای قسمت‌های مختلفی هستند که از ویژگی‌های خاص خود برخوردارند.

به طور کلی دستگاه ادرار غیر از دستگاه تولید منی است. ادرار از کلیه به واسطه‌ی «حالب» به مثانه می‌ریزد و از آنجا از طریق مجرای مخصوص خود دفع می‌شود.

مجرای خروجی ادرار و منی در زن از یک‌دیگر جداست. در مرد نیز گرچه مجرای خروجی هر دو یکی است، ولی هنگام خروج منی، مثانه به‌طور کلی مسدود می‌گردد و به هیچ وجه ادرار خارج نمی‌شود.

آلت رجولیت حالت ارتجاعی دارد و در صورت تحریک غضروف‌ها، خون در مویرگ‌ها جاری می‌شود و با ارتعاش عروق و غضروف‌ها، استحکام، بزرگی، سفتی و سختی پیدا می‌کند. آلت در مردها با آن که دارای سایزهای متعدد، اندازه‌های مختلف و کیفیت‌های متفاوتی است و شکل‌های گوناگونی دارد، ولی در اصل تحقق عمل، همگی یک‌سان بوده و نقش عمل جنسی را به‌خوبی ایفا می‌کنند و در این جهت تفاوتی میان آن‌ها نیست.

بنابراین، داستان سرایی‌های فراوانی که نسبت به آلت، به خصوص در مورد بزرگی و قطر و ضخامت آن، در زبان عامیانه و تاریخ و ادبیات آمده و به این امر اصالت داده است، به‌طور کلی بی‌اساس می‌باشد. آلت در مردها در اصل کام‌یابی یک‌سان عمل می‌کند؛ هر چند ویژگی‌های یاد شده در نوع لذت و گوناگونی کام‌یابی، بی‌اثر نیست و انواع خاصی از آن، آثار خاص خود را دارد و برخورد زن‌ها نیز در تماس با آن‌ها یک‌سان نخواهد بود.

منی، این کیمیای هستی، شکلی چون ژله دارد، لزج و چسبنده است، رنگ و بوی مخصوصی دارد و در یک چرخش، از غده‌ی پروستات و کوپر و دیگر غدد و ترشحات تخمی ساخته می‌شود. اسپرم جزو مهم و متمم کمال آن است که در مایع پلاسمای سمینال - که خود آمیخته‌ای است از مواد مختلف - شناور است.

رابطه‌ی مستقیمی میان بیضه‌ها و آلت وجود ندارد و به‌طور غیر مستقیم با هم مرتبط می‌باشند. بیضه‌ها خود از رگ‌های موئی تشکیل می‌گردند و در جای‌گاهی کیسه‌ای شکل قرار دارند.

جهاز تناسلی زن

آلت تناسلی زن وضعیت متفاوتی با جهاز تناسلی مرد دارد. دست معصومانه‌ی حضرت لطیف در خلقت، بهترین شیوه را در قالب ریزی و هماهنگی آن به عمل آورده است که هر عاقل هوش مندی را حیران و مبهوت می‌سازد.

فرج، اندام بیرونی آلت تناسلی زن و دامنه‌ی خارجی آن است و گذشته از انواع فراوان و گوناگونش، شکل و حالت خاصی دارد و هر یک از آن‌ها خود به تنهایی دارای گوناگونی و خصوصیت و حالت‌های مختلف و فراوان می‌باشد و در سنین مختلف حالات متفاوتی به خود می‌گیرد.

پرده‌ی بکارت، پیش روی مهبل قرار دارد و مهبل به رحم متصل و رحم هم با تخمدان‌ها مرتبط است که از آن «اوول» زن به وجود می‌آید. در مهبل دو لبه‌ی داخلی و خارجی وجود دارد که تحریک‌پذیر است و «ختنه‌ی استحبایی» زن مربوط به لبه‌ی خارجی است. اگر عمل ختنه در زن درست و به‌خوبی و درستی انجام گیرد، گذشته از پیش‌گیری از برخی مشکلات و امراض، موجب تحکیم لذت در زمان نزدیکی و سبب زیبایی و تناسب موزون دستگاه تناسلی می‌شود. لبه‌های بزرگ خارجی فرج، لبه‌های کوچک داخلی دهانه‌ی مهبل را می‌پوشاند. گرچه قطر سوراخ مجرای مهبل‌ها متفاوت است و کیفیت‌ها و کمیت‌های گوناگونی دارد، ولی از هماهنگی خاصی برخوردار است و نقش خود را در هر صورت به خوبی بازی می‌کند.

مجرای مهبل حالت ارتجاعی دارد و قابل انبساط و انقباض است و دیواره‌های آن از لایه‌های فراوان بر هم ریخته، موزون و پیوسته تشکیل شده و به آسانی باز و بسته و کوچک و بزرگ می‌شود، بی‌آن که برای این باز و بستگی و کوچک و بزرگ شدن در حال مجامعت و یا زایمان نیاز به کمک داشته باشد.

اگر در روایات، برای عمل طبیعی انبساط و انقباض، مأمورانی چون فرشتگان عنوان

گردیده، منافاتی با عمل کرد طبیعت یا هر عضو مادّی ندارد. آری، اگرچه عوامل تجردی بر همه‌ی عوامل مادی اشراف دارند، ولی این اشراف منافاتی با شعور مرموز خلقت و عمل کرد طبیعی اعضای بدن یا هر عضو مادی دیگر ندارد.

از این رو آنچه در بعضی روایات به این صورت نقل شده، تنها به منظور بیان مطلب و تقریب ذهنی برای مردم عادی بوده است، اگر چه تمام علل و اسباب تکوینی می‌توانند زمینه‌ی اشراف فرشتگان مدبّر بر انسان را هم‌راه داشته باشند.

بخش دیگر اندام تناسلی زن، «رحم» است. رحم، این آشیانه و جای‌گاه جنین، با توجه به حالت ارتجاعی و بافت عضلانی‌اش، قابلیت خاصی برای اتّساع و بزرگ شدن دارد و در حال رشد جنین با هماهنگی خاصی بزرگ شده، به قدر لازم وسعت می‌یابد و دیواره‌های آن نازک و کشیده می‌شود. بافت‌های اطراف دستگاه تناسلی زن و دیواره‌های مهبل هم نقش خاصی را در این امر بازی می‌کنند. به‌راستی خلقتی با این تدبیر و حکمت، چگونه به زن ستم روا می‌دارد!

درد و پرده‌ی بکارت

پرده‌ی بکارت در مدخل مهبل وجود دارد و دارای شکل‌های هلالی، حلقوی، غریبالی، قیفی بی‌سوراخ و متّسع می‌باشد که قسمت تحتانی مهبل را پوشانده است. البته برخی شکل‌های آن سوراخ مهبل را هم به طور کامل می‌پوشانند.

این پرده گاهی چنان بسته است که سوراخی باقی نمی‌گذارد و حتی برای خروج خون قاعدگی نیازمند گشایش و عمل جراحی است. گاهی هم چنان گسترده است که بعد از دخول و مجامعت نیز سالم باقی می‌ماند و تا هنگام زایمان از بین نمی‌رود که این دسته از پرده‌ها را پرده‌های «حلقوی» می‌نامند.

پرده‌ی بکارت می‌تواند ضخیم یا نازک، نرم یا زمخت و سفت، محکم و قابل

ارتجاع باشد. گاه ازاله‌ی این پرده در عمل آمیزش بدون خون‌ریزی انجام می‌شود و گاهی هم برای برطرف ساختن آن، به عمل جراحی نیاز هست.

این پرده در حیوانات عالی نیز کم و بیش یافت می‌شود؛ هرچند گونه‌ی کامل و دقیق آن از امتیازهای انسان است و بر ارزش و پیچیدگی این موجود زمینی - آسمانی می‌افزاید.

کم و زیاد بودن درد ازاله‌ی بکارت در زن بستگی به نوع آن دارد و ممکن است ازاله‌ی نوعی از آن درد نداشته باشد یا هم‌راه با درد کمی باشد.

دوران حاملگی تا زایمان

با حرکت اسپرم و اوول و اتحاد آن دو در لوله‌های مرتبط با رحم، عمل مقدّس لقاح انجام می‌شود و نطفه وارد رحم می‌گردد. بعد از نزدیکی، چند روز طول می‌کشد تا اسپرم و اوول به رحم برسند و رحم آماده‌ی گیرندگی و پرورش شود و آن دو در نقطه‌ای از رحم مشغول رشد گردند. آن گاه با همین تکثیر و رشد آهسته و پیوسته، اعضای بدن جنین ساخته می‌شود.

در حدود ۳۰ روز نخست، برای این موجود متحرک، چهره‌ی مشخصی جز صورت پدید نمی‌آید. در ماه دوم، بدن جنین شکل می‌یابد و در حدود چهار ماهگی صورت کامل انسانی به خود می‌گیرد و رشد بیش‌تری پیدا می‌کند.

در ماه ششم، رحم چنان بزرگ می‌شود که به ناف می‌رسد و در نه ماهگی به بالای شکم خواهد رسید.

به زبان قرآن کریم، سیر تکوینی نطفه با خون‌بسته شده‌ای که «عَلَقَه» نام دارد، شروع می‌شود و سپس به گوشتی به نام «مُضْغَه» تبدیل می‌گردد و در مرحله‌ی بعد استخوان‌بندی پیدا می‌کند و پس از آن بر روی استخوان گوشت می‌روید؛ آن‌گاه انشای الهی حقیقت روح را در جنین می‌دمد و آن را به صورت انسانی کامل در می‌آورد و خداوند متعال به آن می‌بالد و به‌به سر می‌دهد و تنها غزل عشق و مستی خلقت را درباره‌ی این گل سر سبد آفرینش می‌سراید و زیر لب سرود «فتبارک الله احسن الخالقین»^(۱) را ترنم می‌کند. در بیانی ظریف، این آیه را این گونه می‌توان معنا کرد: به‌به! بارک الله به تو ای خدا! چه خلق کردی و چه خلقی ایجاد نمودی! ای بهترین آفریننده! آری، در سراسر قرآن کریم این بیان تنها یک بار، آن هم در مورد خلقت انسان

آمده است.

جنین با آن که در تمام این مدّت در رحم قرار دارد، تماس مستقیمی با آن ندارد و با کیسه‌ای پر آب که آن را احاطه کرده، محافظت می‌گردد و به واسطه‌ی جفت خود، غذای مورد نیاز به او می‌رسد. جنین در این مدّت، اکسیژن و مواد غذایی را از خون مادر می‌گیرد و مواد زاید را از طریق همان جفت دفع می‌کند.

بعد از عمل لقاح، تخم در روزهای نخست، با حرکت خود سطحی از رحم را اشغال می‌کند و جوانه‌های کوچکی در رحم ایجاد می‌گردد که با آن زمینه‌ی اولیه‌ی ساختمان جفت ریخته می‌شود. جفت وسیله‌ی تغذیه‌ی جنین از خون مادر توسط بند ناف است که بعد از تولّد طفل بند ناف را می‌برند و سپس جفت را خارج می‌کنند.

تولّد

عمل زایمان به واسطه‌ی هماهنگی سر جنین با لگن و عبور طبیعی سر از آن صورت می‌گیرد. جنین برای این که از لگن عبور نماید، کوچک‌ترین قطر سر خود را با بزرگ‌ترین قطر لگن مادر هماهنگ ساخته و حرکات متعدّد و مختلفی را وارد می‌سازد تا این گذرگاه حسّاس را پیروزمندانه طی کند.

در زمان نزدیکی زایمان بر اثر آمادگی رحم و سرعت و شدّت حرکت جنین و بروز خردّه دردها همراه با ثقل جنین و رسیدن آن به مواضع حسّاس رحم، انقباضاتی در رحم ایجاد می‌شود که درد زایمان را پدید می‌آورد. درد با اتّصال و انفصال و کم و زیاد شدن همراه است. این حرکات انقباضی رحم، نشان از نزدیک شدن زایمان دارد. در این هنگام، رحم متّسع و گشاده می‌شود و به واسطه‌ی این عوامل، عمل زایمان انجام می‌پذیرد و جنین با فشار از مجرای مهبل خارج می‌گردد.

پاسخ به اشکال درد زایمان

پس از بیان مقدمات لازم، اکنون به جواب شبهه‌ی مطرح شده در زمینه‌ی درد زایمان زن می‌پردازیم.

اصل زایمان، درد زیادی همراه ندارد، بلکه در بسیاری از موارد، عوامل جنینی، امراض، ضعف‌ها و زندگی‌های ناسالم شهری و روستایی در جهات متفاوت، علت درد فراوان می‌شود و کار را بیش از حد طبیعی مشکل می‌سازد. عدم پیش‌گیری‌های لازم، ترس، ناآگاهی و کمبودهای بهداشتی - درمانی مشکلات فراوانی را در امر زایمان به بار می‌آورد که گاهی هم منجر به مرگ مادر یا فرزند و یا هر دوی آنها می‌شود. مدت طبیعی زایمان چند ساعت است، ولی عوامل مختلفی در طولانی شدن و کوتاهی آن دخالت دارد.

هر زایمان به طور طبیعی سه دوره‌ی مشخص دارد: ابتدا شروع خردده دردها که معلول انقباض‌های رحم می‌باشد و باعث باز شدن کامل دهانه‌ی زهدان می‌گردد. سپس از زمانی که دهانه‌ی زهدان به طور کامل باز می‌شود تا هنگام خروج جنین، سر جنین کم کم در لگن قرار می‌گیرد و رحم، جنین را به پایین می‌راند و همین امر سبب شدت یافتن درد در این مرحله می‌شود.

دوره‌ی نهایی، آمدن جنین تا خروج جفت است. در این مرحله، بعد از آمدن جنین، اندکی از درد و انقباضات رحم کاسته می‌شود، ولی با گذشت زمان کوتاهی، دردهای نهایی پیدا می‌شود تا این که با خروج جفت، درد زایمان و انقباض‌های زهدان به پایان می‌رسد.

این سه دوره، در زایمان نخست حدود ۱۲ ساعت و در زایمان‌های بعدی حدود ۸ ساعت طول می‌کشد. کمی و زیادی دردها و کوتاهی و بلندی مدت زایمان می‌تواند عوامل طبیعی، غیرطبیعی، جسمانی و یا روحی داشته باشد و آگاهی و عدم آگاهی زن از

زایمان و مراحل و خصوصیات آن در بود و نبود این دردها نقش مهمی دارد.

عوامل طبیعی کاهش درد زایمان

ابتدا باید دانست که بیش از نود درصد زایمان‌ها به طور طبیعی صورت می‌گیرد و تعداد اندکی هم که به طور طبیعی انجام نمی‌شود، بر اثر عدم آگاهی و کوتاهی در مراقبت‌های لازم و یا به علت نواقص طبیعی، امراض و مشکلات جانبی است؛ امروزه درصدی از زایمان‌ها نیز به جهت فرار از درد زایمان که از طریق عمل جراحی بوده و به طور طبیعی صورت نمی‌گیرد، ولی به طور کلی تأکید پزشکان به زایمان طبیعی بوده و به دلیل عوارض جانبی، از زایمان غیرطبیعی تا حد مقدور، برحذر می‌دارند، پس هرگونه تشویق و یا توصیه‌ی بی‌مورد نسبت به زایمان غیرطبیعی، گذشته از آن‌که علمی نیست یک نوع انحراف در امر پزشکی است.

عوامل طبیعی - هم‌چون توانایی و سلامت زن و تعادل رشد جنین و طفل در رحم مادر - در کمی درد و کوتاهی مدت زایمان نقش اساسی دارد و عوامل قسری و غیرطبیعی - مانند: فشار خون بالا یا پایین، بیماری قلبی و عروقی، قند و چربی در زن و یا مشکلاتی از قبیل: نارسایی‌های رحم و مقعد، عدم تعادل لگن، ضعف انقباضات زهدان، پاره شدن کیسه‌ی آب که از مهبل جریان پیدا می‌کند، عدم تناسب طبیعی میان جنبش سر کودک و لگن مادر و حرکت غیرطبیعی آن - سبب شدت درد و طولانی شدن زمان زایمان می‌شود.

از عمده‌ترین عوامل روانی برای کاهش درد و طول مدت زایمان و حفظ سلامتی مادر و فرزند، آگاهی زن از مسائل زایمان و زنانگی در طول مدت حمل، نبود ترس‌ها، مختلف در او به خاطر عواقب احتمالی یا خیالی و وجود امید و نشاط در زن، به خصوص از جانب شوهر می‌باشد.

بعد از زایمان و فراغت مادر از فرزند، مادر کم کم حالت عادی خود را بازمی‌یابد و رحم به تدریج جمع می‌شود و در عرض چند هفته به اندازه‌ی طبیعی خود برمی‌گردد و دهانه‌ی مهبل و دیواره‌های آن چینش طبیعی پیشین خود را بازمی‌یابند.

پس در یک نتیجه‌گیری کلی نسبت به زن و مشکلات زنانه باید گفت: این مشکلات دو جهت دارد: یکی، کاستی‌های غیر طبیعی و نواقص و مشکلات جانبی که قابل پیش‌گیری و درمان است و وجود هر چه بیش‌تر آن در زن از اهمال یا ناآگاهی است؛ دیگری، دسته‌ای از امور زنانه و صفات طبیعی که آفرینش، آن‌ها را برای زن پیش‌بینی نموده است. این‌ها گرچه برای زن ناهمواری‌ها و زحماتی را دربردارند، ولی در قیاس با ارزش‌ها و صفات حسن و امتیازاتی که به زن اعطا می‌کنند، ناموزون نیستند و باید با قاطعیّت گفت: در این قسمت نیز طبیعت ظلمی بر زن روا نداشته است.

پاسخ ششم: قاعدگی و درد

قاعدگی دورانی است که به‌طور نوعی، زن در آن طیّ هر ماه به مدّت چند روز خون می‌بیند که به آن خون حیض و زن را در این ایّام حائض گویند. در روزهای قاعدگی، دهانه‌ی رحم زن کمی به حالت رها و افتاده در می‌آید و برجستگی کم‌تری دارد. زن در این دوران، حالات گوناگونی هم‌چون: سوزش رحم، اضطراب، بی‌حوصلگی و عصبانیت در خود مشاهده می‌کند. خون در مهبل می‌تواند زمینه‌ی ایجاد میکروب‌ها و امراض مختلفی را فراهم سازد و عفونت رحم را در پی داشته باشد.

نزدیکی و عمل جنسی در این مدّت ممکن است زمینه مناسبی برای انتقال و سرایت امراض و عفونت‌ها به مرد باشد و سلامت او یا هر دوی آن‌ها را به خطر اندازد. یکی از عوامل حرمت شرعی مقاربت در این ایّام، همین امر است؛ گذشته از این‌ها، آمیزش در این ایّام می‌تواند باعث تورّم دیواره‌های رحم و افزایش خون قاعدگی گردد

و جریان زیاد خون قاعدگی هم موجب سستی، ضعف و ناتوانی هر چه بیش تر زن شود تا جایی که ممکن است خون حیض او به خون استحاضه تبدیل شده و از ده روز نیز تجاوز کند.

قاعدگی در زنان به‌طور متوسط از حدود دوازده سالگی آغاز می‌شود. تخمک‌گذاری در رحم کم و بیش چند روز بعد از قاعدگی شروع می‌شود و این تخمک‌ها سبب پیدایش اوول می‌شوند. این کار برای تخمدان‌ها یک وظیفه‌ی طبیعی است و آن‌ها حتی بدون تحریک جنسی هم تخمک می‌سازند و در رحم رها می‌کنند. رحم آرام‌گاهی برای جنین و جای‌گاه پرورش آن است. رحم همیشه برای تخم‌گذاری آماده است و در صورت عدم شکل‌گیری جنین، تخمک‌ها هم‌راه با خون قاعدگی از مهبل خارج می‌شوند.

خون قاعدگی در زن علامت توان او در تولید مثل است. وجود این خون و امر قاعدگی رابطه‌ی مستقیمی با تولید مثل، زایمان و شیردهی دارد. این خون در زن نقش‌های حسّاسی بازی می‌کند: گاه به راحتی فرو می‌ریزد و زمانی با تبدیل شدن به جفت در دوران بارداری، منبع غذای کودک در رحم می‌شود و زمانی هم در دوره‌ای از شیردهی، مایه‌ی تولید شیر می‌گردد. همین خون، دلیل بارزی بر تمامیت و کمال خلقت است و اسراری را هم‌راه دارد: این خون سرخ رنگ - که در تولید مثل نقش مستقیم و حسّاسی ایفا می‌کند - گاهی فرو می‌ریزد و با ریزش خود، سلامت را برای زن به ارمغان می‌آورد و زمانی رنگ سفید و شفاف‌ی به خود می‌گیرد و غذایی لذیذ و گوارا برای کودک می‌شود.

درد قاعدگی در دسته‌ای از زنان، بیش تر معلول عوامل و عوارض جنبی و قسری است و قاعدگی به طور طبیعی نباید درد چندانی داشته باشد، گرچه در بعضی از موارد هم‌راه با سوزش است.

رابطه‌ی تنگاتنگی میان هورمون و تخمدان و قاعدگی وجود دارد؛ زیرا قاعدگی نتیجه‌ی فعالیت تخمدان‌هاست. هورمون‌ها هنگام جدایی تخم از کیسه‌ی تخمدان‌ها خون قاعدگی را ایجاد می‌کنند که قاعدگی بی‌تخمک‌گذاری و تخمک‌گذاری بدون قاعدگی هم ممکن است چراکه رابطه‌ی قاعدگی با تخمک‌گذاری غیر از رابطه‌ی هورمون‌ها و تخمدان با خون قاعدگی است.

دستورات دل‌پذیر شریعت

شریعت اسلام برای صیانت زن و مرد و دوری از آلودگی‌های مادی و معنوی، قوانین خاصی در تمام زمینه‌های لازم قرار داده است. شریعت، آگاه‌ترین مرجع به خصوصیات و امور مربوط به زن است و شایسته است که همه‌ی چهره‌های علمی جهان در تمام زمینه‌های شناخت ویژگی‌های زن از دین استمداد کنند و به احکام مقدّس اسلام دقت بیشتری داشته و از آن به آسانی نگذرند؛ چه آن‌هایی که پیرو دین مقدّس اسلامند و چه کسانی که اعتقادات دیگری دارند؛ زیرا در مباحث علمی و از جمله بحث درباره‌ی کام‌یابی، نباید وابستگی‌های اعتقادی نقش داشته باشد.

اسلام درباره‌ی زن احکام و دستورهای دقیق و حساب شده‌ای دارد و در همه‌ی جهات با عنایت خاصی نظر خود را به صراحت بیان داشته است؛ از مسأله‌ی طهارتِ «مُدّی» و «وَدّی» و دیگر ترشحات پاک موجود در زن و مرد گرفته تا نجاست خون، منی و ادرار که برای هر یک از آن‌ها احکام دل‌پذیر و دستورات به جایی صادر کرده است.

پاسخ هفتم: مشکلات زن در خون‌های دستگاه تناسلی

به طور کلی خون‌هایی که مربوط به دستگاه تناسلی زن است، به دسته‌های گوناگونی تقسیم می‌شود: از خون حیض، نفاس و استحاضه گرفته تا خون زخم، دمل، بکارت و

دیگر خون‌ها؛ هم‌چون: خون یائسگی که عنوان شرعی و احکام خاصی دارد. دین مقدّس اسلام برای خروج بعضی از این خون‌ها - مانند: حیض، استحاضه و نفاس - غسل قرار داده و تطهیر خون‌هایی مانند بکارت، دمل و زخم را با شست‌وشو کافی دانسته است. شریعت برای شناخت هر یک از اقسام این خون‌ها، به خصوص حیض، نفاس و استحاضه، شرایط و احکام خاصی برشمرده و حتّی رنگ، شکل، بو و سردی و گرمی آن‌ها را هم ملاک و میزان قرار داده و برای هر یک خصوصیات بیانی نموده است.

الف: خون نفاس

خون نفاس هم‌راه با خروج نخستین جزو نوزاد خارج می‌شود و بیش از ۱۰ روز جریان ندارد. خون بعد از ۱۰ روز و خون پیش از زایمان، خون نفاس نیست. در لسان شریعت، زنی که این خون را می‌بیند، «نفساء» نامیده شده است. گاهی خون نفاس به کم‌تر از ۱۰ روز نیز می‌رسد. خون پیوسته به خون نفاس می‌تواند استحاضه و حیض باشد که هر یک احکام خاص خود را دارند.

ب: خون حیض

خون حیض که همان خون دوران قاعدگی است شایع‌ترین خون در زن است و ربطی به زایمان ندارد و به طور طبیعی، زنان در هر ماه چند روزی این خون را می‌بینند. مدّت زمان حیض از ۳ تا ۱۰ روز است. بنابراین، خون‌های کم‌تر از ۳ روز و بیش‌تر از ۱۰ روز خون حیض نیست. زن در این حالت عنوان «حائض» به خود می‌گیرد و محدودیت خاصی در عبادت و مجامعت و بعضی امور شرعی دیگر هم‌چون ممنوعیت از ورود در مسجد پیدا می‌کند؛ به طوری که تخلف از این محدودیت، گناه است و کفّاره و جریمه‌های متفاوت در مقاطع خاص خود نیز دارد. خون حیض، گرچه ملازمه‌ای با

بلوغ زن دارد، ولی ملازمه‌ای با وجود یا عدم حاملگی و شیر در زن ندارد. به طور عادی و در غیر موارد استثنا - چون غیبت زن و یا عدم امکان اطلاع از پاکی او - در حال حیض، طلاق زن صحیح نیست و به مجرد رؤیت و احساس پیدایش خون، عبادت او باطل می‌گردد. هم‌چنین به مجرد رؤیت این خون، مجامعت بر زن و مرد حرام می‌شود و در هر حالی که باشند، باید به سرعت از آمیزش دوری نمایند. دانشمندان علوم تجربی به اندازه‌ی شریعت به این امور اهمیت نداده و ممنوعیت در این حد را نپذیرفته‌اند. گویی هرچند دنیای علمی عواقب ناگواری را برای نزدیکی در چنین شرایطی مطرح می‌کند، ولی هنوز به خوبی به اسرار این امر واقف نگردیده است.

شریعت، خون حیض را تحت عناوینی قرار داده و زنان حائض را بر این اساس تقسیم نموده و برای هر یک، عادت، وقت و عدد خاصی را عنوان کرده است و آنان را تحت عناوین «مبتدئه، و قتیّه عددیه، و قتیّه، عددیه، مضطر به و ناسیه» بر شمرده است. مبتدئه، زنی است که نخستین خون عادت ماهیانه خود را دیده است. و قتیّه‌ی عددیه سالم‌ترین زن در عادت ماهیانه است که وقت و شماره‌ی روزهای عادتش مشخص می‌باشد؛ به طور مثال: از نخستین روز هر ماه به مدت ۷ روز تمام خون می‌بیند. و قتیّه، زنی است که زمان عادتش در هر ماه مشخص است و به طور مثال، ابتدای هر ماه عادت می‌شود، ولی مدّت معلومی ندارد و بانوسان هم‌راه است. عددیه هم زنی است که عادتش زمان مشخصی ندارد، ولی عدد معلومی دارد؛ به طور مثال: هر ماه ۷ روز به طور متفاوت نسبت به مبدأ شروع، خون می‌بیند.

مضطر به عنوان زنی است که از نظر وقت و عدد به طور آشفته و نامنظم خون می‌بیند. ناسیه هم زنی است که عادتش را فراموش کرده و نمی‌داند که عادت ماهیانه‌اش چه روزی و چند روز بوده است.

گاه می‌شود که یک خون پیوسته، دو یا سه عنوان پیدامی‌کند؛ به این معنا که زن چند روز خون نفاس، چند روزی حیض و چند روزی خون استحاضه می‌بیند و زن در این ایام، نفساء، حائض و مستحاضه نامیده می‌شود.

گاه می‌شود که زن در یک ماه، دو خون حیض دارد، در صورتی که پاکی ۱۰ روز را در میان این دو زمان داشته باشد. خونی که دختر پیش از بلوغ و زن بعد از «یائسه شدن» می‌بیند، خون حیض نیست. یائسه به زنی گفته می‌شود که زمان دیدن خون حیضش به پایان رسیده است و دیگر حیض نمی‌بیند و اگر خونی هم ببیند، عنوان حیض ندارد. این امر مخصوص زنان سال‌مند است که عموم زن‌ها از پنجاه سالگی و زنان سیّده از شصت سالگی این حکم را دارند.

یهود: زن حائض نجس است (!)

دین مقدّس اسلام، خون‌های زنانه را اذیّت و آزار و زحمتی می‌داند که در مسیر طبیعی خلقت زن ضرورت دارد^(۱) و همین خون، زنی را مادر، فرزندی را دارای غذا و در نهایت، زن را صاحب سلامت و رشد و کمال می‌سازد. اگرچه قدیسه‌هایی از زنان بی‌آن نیز در اوج کمال و طهارت می‌بوده‌اند - این خون هر چند نجس است، ولی مقدّمه‌ای برای تطهیر و طهارت و کمال زن است؛ به طوری که زن بعد از غسل به درجه‌ی مطّه‌ره و محبوبه‌ی الهی می‌رسد و امتنان حق را به خود جلب می‌نماید؛ زیرا در رابطه با احکام این خون‌ها چنین مشکلاتی وجود دارد: در جمع حیض و حاملگی یا نفاس و زایمان، جست‌وجو از استحاضه یا نفاس، تفاوت این دو با حیض، و خون مضطربه که خود عنوان اضطراب را همراه دارد؛ در حالی که مردها با این مشکلات و

۱- قل هو اذیّ. بقره/۲۲۲.

احکام و تکالیف بیگانه‌اند و تنها این زن است که در برخورد با آن باید صبور و پرهیزگار باشد و به طور طبیعی این اموراتنان حق را نسبت به زن طلب می‌کند.

پیش از اسلام و در دوره‌ی جاهلیت، مردم و به ویژه یهود، با برخوردی نادرست زن را در زمان حیض دیدن نجس دانسته و پرهیز کامل از او را واجب و لازم می‌شمردند. در تورات «شولویان» باب ۱۵ آمده است: هر بستری که زن حائض در آن بخوابد، نجس است. زن حائض بر روی هر چه بنشیند، نجس است. هر کس دست به بستر زن حائض بزند، لباسش نجس می‌شود و باید آن را با آب بشوید و حتی بعد از شستن هم تا شب نجس است. اگر این زن به چیزی دست بزند تا شب آن چیز نجس است و اگر مرد با او هم بستر شود، آن مرد هم تا یک هفته نجس است.

در دوران جاهلیت، مرد با زنی که عادت داشت، در یک مکان نمی‌نشست. با توجه به این سابقه، مردم از پیامبر ﷺ درباره‌ی حیض و زن حائض سؤال نمودند که قرآن مجید به همه‌ی این کج فکری‌ها خاتمه داد و فرمود:

«و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین؛^(۱)

[ای رسول ما!] درباره‌ی خون قاعدگی از تو سؤال می‌کنند. به آن‌ها بگو: این خون، آزرده‌گی و رنجش است؛ پس در این زمان با زنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند و بعد از پاکی، همان‌گونه که خداوند شما را فرمان داده، [که به طور غیر متعارف نباشد] با آن‌ها آمیزش داشته باشید. [تحمل رنج و آزار این دوران وسیله‌ی توجه و آمرزش و پاکی جسم و جان آنان است و] خداوند کسانی را که بسیار توبه می‌کنند و نیز پاک و

پاکیزه‌اند، دوست دارد.

محيض نخست در آيه، همان خون حيض است و «يسئلونك عن المحيض»، يعنى از اين خون مى‌پرسند، و اگر مصدر ميمي گرفته شود، مراد، پرسش از قاعده بودن زن است؛ و محيض دوم، زمان قاعدگي است كه در اين صورت، معنا چنين مى‌شود: از اين خون مى‌پرسند؛ بگو اذيت و رنجش خاطري است و تنها از مقاربت با زنان در اين هنگام پرهيز كنيد تا پاك گردند.

همان طور كه مى‌بينيد، در لسان قرآن، همه‌ي گفته‌هاي خرافي يهود و مردم زمان جاهليت، جز عمل مقاربت، نادیده گرفته شده است؛ اگر چه در اين آيه، طهارت و پاكي به قوت خود محفوظ است و قرآن مى‌فرمايد: «خداوند پاكان را دوست دارد»، ولي اين كه پاكي خوب است، غير از آن است كه زن در حال عادت از موقعيت انساني و زندگي محروم باشد.

اين احكام مترقي اسلام است كه خرافات گذشتگان را به كلي نابود مى‌كند تا جايي كه امروزه مردم يهود هم ديگر به گفته‌هاي تورات تحريفي اعتماد و اعتقادي ندارند و بايد براي حمايت از زن به قرآن حكيم پناه برند؛ همان طور كه همه‌ي جهانيان بايد براي حل مشكلات خود در تمام موارد، به ويژه مسأله‌ي زن، از قرآن مدد جويند.

ج: خون استحاضه

استحاضه خوني است، سرد و متمایل به زرد، بي فشار و به طور غالب هم‌راه با سوزش. گاهي اين خون خصوصيات و اوصاف ديگري هم دارد. زني را كه خون استحاضه مى‌بيند، «مستحاضه» مى‌گويند.

استحاضه به سه دسته تقسيم مى‌شود: قليله، متوسطه و كثيره. در استحاضه‌ي قليله، براي هر نماز تنها يك وضو لازم است و استحاضه‌ي متوسطه روزي يك غسل را هم

ایجاب می‌کند. استحاضه‌ی کثیره هم دو یا سه غسل لازم دارد. این وضو و غسل‌ها برای تطهیر جسم و روح زن لازم است. خون استحاضه مانعی برای نماز، روزه، مجامعت و نزدیکی ایجاد نمی‌کند و تنها احراز صفات و شرایط استحاضه بودن خون لازم است. خونی که حیض، نفاس و خون زخم و جراحت و دیگر خون‌های عفونی نباشد، استحاضه به حساب می‌آید.

غسل یا آب‌بازی؟

دین اسلام برای خروج منی، مجامعت و نزدیکی و پاک شدن از این خون‌ها با ویژگی‌های خاص خود، غسل قرار داده و تطهیر محل خروج ادرار را با شست و شو کافی دانسته است که این خود حکایت از دقت و ظرافت قوانین این دین دارد؛ به طور مثال: زن در هیچ زمانی یافت نمی‌شود که وجودش نسبت به نیاز به غسل حیض، نفاس و... و حدود موازین آن احساس تردید و سردرگمی کند، و این از عظمت و استحکام قوانین سنجیده‌ی شریعت ناشی می‌شود؛ چرا که روشن می‌شود هیچ جهتی از جهات آدمی از دید دین پنهان نمانده است.

این قوانین از زمان‌های قبل و بیش از هزار سال پیش تدوین شده و هر چه دانش بشری پیش‌رفت می‌کند، حکمت و تازگی آن نمود بیش‌تری می‌یابد؛ در حالی که قوانین بشری از چنین ثبات و استمرار و دقت و ظرافتی برخوردار نبوده و همواره توسط خود بشر در اندک زمانی تغییرات فراوانی پیدا می‌کند.

این که دین به دفع ادرار بعد از خروج منی و پیش از غسل به عنوان امری مستحبی توصیه نموده، برای تطهیر مجرای آلت است. شریعت برای جنابت احکامی وضع کرده و زن و مرد جنب را تحت عناوین وجوب، حرمت، کراهت و استحباب، نسبت به بعضی از امور در محدودیت‌های خاصی قرار داده تا موقعیت طهارت و پاکی روشن باشد.

اسلام انجام اموری از قبیل عبادت، قرائت قرآن کریم و ورود به مسجد و بارگاه مقدس معصومین علیهم‌السلام را مشروط به طهارت و دوری از جنابت دانسته است. اسلام کمیت و کیفیت هر یک از اقسام خون‌های را که غسل لازم دارد، بیان نموده است که شناخت خصوصیات و مناط و ملاک هر کدام از این احکام، نیازمند کوشش‌های فراوان علمی و تحقیقی است.

البته تمام ترشحات زنانه غسل ندارد و تنها برخی از این خون‌ها موجب غسل می‌شود. خون حیض و نفاس فقط بعد از قطع شدن، غسل دارد و استحاضه هم ممکن است برای بسیاری از زن‌ها پیش نیاید و برای آن‌هایی هم که پیش می‌آید، همیشگی نیست. بسیاری از موارد استحاضه بر اثر ضعف و کمبود و بیماری است و امکان پیش‌گیری از آن وجود دارد و زنان قوی و سالم چنین خونی به خود نمی‌بینند؛ بنابراین، این ترشحات به میزان قابل توجهی کاهش می‌یابد و وجوب غسل در موارد باقی مانده برای زن زحمت و مشقتی نخواهد داشت.

استحاضه‌ی قلیله غسل ندارد. تعداد غسل‌های متوسطه و کثیره را هم با روش‌های خاصّ شرعی می‌توان به حداقل رساند؛ پس این گونه نیست که این غسل‌ها برای زن دشوار باشد، گذشته از آن که می‌توان در صورت زحمت و مشقت، تیمم را جای‌گزین آن نمود.

با این بیان روشن شد که غسل - چنان‌که گمان می‌شود - زحمت و مشقت چندانی برای زن ندارد تا بتوان گفت: طبیعت و نوع آفرینش زن هم دست به دست تاریخ و فرهنگ و رسوم اجتماعی و دین داده‌اند تا بر زن تازیانه‌ی تحقیر و ستم بنوازند. آری! حتی می‌توان در یک اتاق مفروش با مقدار اندکی آب غسل نمود؛ زیرا غسل بر خلاف وضو نیاز به جریان یافتن آب بر روی پوست ندارد و برای آن صرف ترشیدن پوست کفایت می‌کند. می‌توان دست‌ها را ترکرد و بر روی بدن کشید و تمام اعضای بدن را به ترتیب غسل، ترکرد و کمر را هم می‌توان با یک پارچه‌ی خیس غسل داد. بنابراین، مصرف آب فراوان و طیّ زمانی طولانی آب‌بازی است؛ نه غسل. اگر کسی دستورات دین را به درستی بفهمد و از کج فکری، خودخواهی و وسوسه و وسواس دست بردارد، خواهد دید که شریعت آسان‌ترین و بهترین راه را پیش پای بشر نهاده است.

غسل و موهای بلند زن

پرسش دیگری که مطرح شد، این بود که: زن با داشتن گیسوانی بلند چگونه می‌تواند همگی این غسل‌ها را به انجام برساند، در حالی که مردها بدون داشتن این مشکل، کم‌ترین غسل را دارند!

در پاسخ این اشکال باید گفت: این سخن نیز بی‌مورد است؛ زیرا اساساً غسل موهای سر واجب نیست و حتی زن می‌تواند موهایش را خیس نکند؛ چنان‌که در متون فقهی - از جمله کتاب عروه - آمده:

«والواجب فيه غسل ظاهر تمام البدن؛^(۱)»

آنچه در غسل واجب است، شستن ظاهر همه‌ی بدن است» یا آمده است:

«ولا يجب غسل الشَّعر؛»

غسل و شست‌وشوی موها واجب نیست. و پیداست که موهای سر جزو بدن نیست، اگر چه متصل به بدن است؛ پس همین که سطح سر زن خیس شود، کافی است. حال اگر گفته شود: مشکل است زن‌ها سر را بشویند و موها خیس نشود، پس چه شستن موها واجب باشد یا نباشد، به‌طور قهری، موهای زن هنگام غسل باید خیس شود، در جواب می‌گوییم: این مشکل برای زن‌هایی است که هم می‌خواهند موهای بسیار بلند و گیسوان کمند خود را داشته باشند و هم امکان استفاده از وسایل ساده‌ی خشک‌کن را نیز نداشته باشند، که امروزه چنین مواردی کم‌تر یافت می‌شود؛ و در هر صورت، عدم وجوب شستن موهای بدن، در شریعت امری مسلم است و افزون بر شریعت، تکلیفی وجود ندارد.

۱- عروه، فصل غسل جنابت، ص ۹۳.

جنابت و محدودیت

درباره‌ی خروج منی و احکام مربوط به آن ممکن است این پرسش‌ها مطرح شود: یک. چرا منی، این کیمیای طبیعت - که علت تکوّن انسان است و رشد و پرورش حقیقت آدمی به آن بستگی دارد - نجس به حساب آمده و خوردن آن حرام است؟ دو. چرا دین برای انزال و جنابت، غسل قرار داده است و اساساً چه رابطه‌ای میان جنابت و غسل وجود دارد؟

سه. چرا شریعت اسلام نسبت به افراد جنب محدودیت‌های بسیاری قائل شده و برای آنان احکام خاصی قرار داده است؟

در پاسخ پرسش نخست می‌گوییم: نجاست، قذارت و آلودگی خاصی است که شارع مقدّس نسبت به آن، «حکایت تأسیسی» دارد و از یافته‌های دینی است. البته این تعریف از نجاست با کثافت عرفی و آلودگی عادی متفاوت است. از این رو، شریعت برای هر یک از انواع نجاست، خصوصیات و احکامی را بیان نموده است؛ به طور مثال: منی گرچه در ظرف ظهور موقعیت خود، علت تحقّق خلقت آدمی است، ولی در خارج از مواضع طبیعی اش، از نظر اسلام نجس است. کیمیای طبیعت بودن این ماده در ظرف تکوّن و خلقت، منافاتی با نجاست آن و ممنوعیت استفاده‌ی غیر شرعی از آن در ظرف خارج ندارد.

ممکن است چیزی در جهاتی به کار آید، در حالی که نجس باشد و برای بسیاری از مصارف هم مناسب نباشد؛ هم‌چون فضولات انسانی که در کشاورزی یا موارد دیگر قابل استفاده است، در حالی که نجس است و نباید مصرف خوراکی داشته و یا انسان در حال عبادت به آن آلوده باشد؛ همان‌طور که هر یک از اشیای موجود در طبیعت، موارد مصرف و موقعیت ارزشی محدودی دارند. در مورد منی هم شدت و کثرت ترکیب‌های ماده هم‌راه با موقعیت خاصّ تحقّق آن در بدن چنین ارزش بالایی را هم‌راه با عنوان

نجاست در خارج از مواضع طبیعی اش به آن می‌دهد؛ پس می‌شود گفت: گرچه منی در تکوّن انسان نقش دارد، ولی استفاده از همین ماده‌ی با اهمّیت، در غیر جای مناسب، بسیار ناپسند، زیان‌بار و خطرناک است. حال، شریعت، این موقعیت نامناسب را تحت عنوان نجس و حرام مطرح نموده است تا انسان از این کیمیای طبیعت تنها در مورد مناسب و به قدر لزوم بهره‌برداری نماید و در موارد ناپسند و زیان‌بار، هم‌چون خوردن، از آن دوری کند.

بنابراین، ممکن است چیزی نجس باشد، ولی از جهتی بسیار ارزش‌مند باشد؛ همان‌طور که می‌شود روح و نفس مجرد در ظرف نزول و ظهور ربوبی هم‌جوار و متحد با نجس گردد؛ مانند: روح حیوان‌های نجسی هم‌چون سگ و خوک.

پس تناسب امور و اشیا یک واقعیت است. این طور نیست که هر چیزی برای هر جا تناسب داشته و هر امری در تمام ظروف کارآیی یک‌سانی دارا باشد. دسته‌ای از مواد خوردنی‌اند و دسته‌ای برای خوردن مناسب نیستند؛ چیزهایی زیبايند و دسته‌ای هم دل‌ربانمی‌باشند، و چیزهایی ناپسند و شماری گوارايند؛ چه به واسطه‌ی تفاوت طبع انسان‌ها یا تمیزی و آلودگی این امور و یا با توجه به عناوین شرعی؛ از قبیل: نجاست، حرمت و ممنوعیت الزامی و غیر الزامی.

اگر کسی بگوید: من کثافت و نظافت رانمی‌شناسم، این خود گفته‌ای ناهنجار است؛ زیرا مفهوم این دو عنوان، بدیهی غیر قابل انکار است، اگرچه ممکن است در مصادیق آن‌ها تفاوت وجود داشته باشد.

اگر گفته شود: نجاست و حرمت و ممنوعیت شرعی رانمی‌شناسیم یا نمی‌پذیریم و یا نمی‌پسندیم، این امری معقول است که باید در مقام خود بدان پرداخت تا روشن شود که شریعت در پی وزان سالم و ارایه‌ی چنینش طبیعی موجودات است و فرد عاقل نباید از این امر گریزان باشد. البته چه شریعت مورد پسند فردی باشد یا نباشد، در هر

صورت، تناسب‌ها و ناپسندی‌ها - به ویژه در موارد خوردنی و آشامیدنی - قابل انکار نیست؛ مگر آن که از سر عناد و لجاجت و الحاد و سیاست بازی و بر اثر تکرار و مرور زمان، دسته‌ای به بدی‌ها عادت کرده باشند؛ همان طور که دنیای آلوده‌ی امروز، زنان را به خوردن کثافت‌هایی چون منی و ادرار آدمی و انواع ناپسندی‌ها و ادرار کرده است. امروزه دنیای - به اصطلاح - متجدّد، ملاحظت و معنویت را به بازی گرفته و حرمت و نجاست را نمی‌پذیرد و با این احکام الهی بیگانه است؛ به طوری که افرادی پلید در این جوامع به کردار ناشایست و شنیع خود دامن‌زده و با خوراندن نجاست خود به دسته‌ای از زن‌های آلوده هم‌چون خود، آنان را در نهایت تحقیر و ذلّت و پستی قرار می‌دهند! با کمال تأسف، دنیای غرب که این همه سنگ دفاع از زنان را به سینه می‌زند، امروزه آشکارا به چنین رفتارهایی دامن می‌زند. از همین عمل کرد به خوبی روشن می‌شود که غرض آنان از هیاهوی آزادی زن، استثمار او، بهره‌کشی از زن و بهره‌برداری از این‌گونه ناهنجاری‌هاست.

غسل جنابت و آرامش نفس

در پاسخ سؤال دوم باید گفت: خروج منی و انزال موجب ارتعاشات نفسانی و انعکاس‌های مزاجی می‌شود.^(۱) همین امر، آرامش روحی و سکون آدمی را به هم

۱- قال علی بن موسی الرضا علیه السلام: «علّة غسل الجنابة للتّطّافه و تطهیر الانسان نفسه ممّا اصابه من اذاه و تطهیر سائر جسده لآنّ الجنابة خارج من کلّ جسده فلذلک و جب علیه تطهیر جسده کلّه و علّة التّخفیف فی البول و الغائط لآنه اکثر و ادوم من الجنابة فرضی فیهِ بالوضوء لکثرته و مشقّته و مجیئه بغير ارادۀ منه و لا شهوة و الجنابة لا تكون الا بالاستلذاذ منهم و الاکراه لانفسهم؛

علل الشّرایع، باب ۱۹۵، ص ۲۸۱، ح ۱.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: علّت غسل جنابت پاکیزه شدن و پاک کردن نفس انسان از چیزهایی است که به او رسیده و او را آزرده است و نیز به منظور پاک کردن تمام جسم است؛ زیرا نطفه از تمام ←

می‌ریزد و سبب ناملايمات درونی می‌گردد که رفع این عوارض و تحصیل آرامش و سکون مجدد، غسل را طلب می‌کند؛ به طوری که می‌توان گفت: با جنابت، حقیقت روح آدمی قفل می‌شود و غسل کلید بازگشایی آن است؛ از این رو شارع مقدس برای رفع این ناآرامی و زلزله‌ی نفسی و ریزش طبیعی در روح و جان، غسل را واجب کرده است؛ زیرا غسل، تطهیر جسم و روح با آب هم‌راه با نیت و قصد قربی و وصول الهی است. تحقق این امر در انسان مؤمن، صفای روحی و شادابی روانی را ایجاد می‌کند؛ گذشته از آن که سبب گسترش بهداشت فردی و عمومی و نظافت بدن هم می‌شود. به همین جهت، آرامش روحی - روانی افراد مذهبی، از افراد غیر مذهبی - که با این حکم بیگانه‌اند - بیش‌تر بوده و ناراحتی‌های عصبی در آنان کم‌تر به چشم می‌خورد. آری، احکام مترقی دین در جهت سالم‌سازی و آرامش روح و روان افراد جامعه و رعایت کمال آدمی می‌باشد.

اکنون ممکن است این پرسش پیش آید که: چنین ارتعاش نفسانی در دفع فضولات هم اتفاق می‌افتد؛ پس چرا در این مورد، از نظر دین، غسل واجب نشده است؟ در پاسخ این پرسش هم باید گفت: هر چند این دو امر از جهاتی با هم تناسب دارند،

→ بدن خارج می‌شود و به همین دلیل تطهیر همه‌ی بدن واجب شده است. و علت آسان‌گیری در بول و غائط آن است که موارد این‌ها بیش‌تر و همیشگی‌تر از جنابت است؛ از این رو خداوند به خاطر کثرت وقوع این دو و دشواری غسل برای آن‌ها و این که بول و غائط بدون اراده و شهوت خارج می‌شوند، به وضو راضی شده است، در حالی که جنابت محقق نمی‌شود، مگر به این صورت که از آن لذت می‌برند و خود را بدان وادار می‌کنند و اختیار آن در دست خود آن‌ها است - و جنابت در خواب گرچه کاملاً اختیاری نیز نباشد ولی ویژگی همیشگی نبودن و ارتعاش نفسانی را به‌طور معمول دارد -

- قال رسول الله ﷺ: «فاذا جامع الرجل اهله خرج الماء من كل عرق و شعرة في جسده...؛ علل الشرایع، ص ۲۸۲، باب ۱۹۵، ح ۲.

هر گاه مرد با همسرش بیامیزد، در ظرف انزال، نطفه از درون تمام عروق و پیازچه‌ی هر مویی از بدنش خارج می‌شود.»

ولی از چند جهت قابل توجه با هم متفاوتند. جهات تفاوت را می‌توان در این عناوین برشمرد:

یک. دفع فضولات در واقع خروج زواید غیر ضروری و رسوبات میکروبی بدن می‌باشد و موجب راحتی انسان هم می‌گردد؛ در حالی که منی این چنین نیست، بلکه خروجش در واقع ریزش بخشی از قوای مفید و توان‌مندی انسان است. دو. دفع فضولات سبب آرامش نفسانی است؛ در حالی که خروج منی رخوت و سستی را هم‌راه دارد.

سه. کیسه‌ی مخصوص جمع‌آوری فضولات (روده) تنها از فضولات و مواد زاید یک قسمت بدن پر می‌شود، ولی ریزش منی در کیسه‌ی مخصوص آن از سراسر بدن آدمی و همه‌ی وجود اوست و به همین علت، فروریزی این ماده با ارتعاشات نفسانی و ضعف قوا هم‌راه است؛ به طوری که اگر این ریزش با لذت هم‌راه نبود، هیچ‌کس به آن تن نمی‌داد و نسبت به مصرف این ماده‌ی حیات بخل می‌ورزید.

انزال منی هیجان تمامی شراشر وجود انسان را به دنبال دارد و تنها غسل با خصوصیت‌های قربی‌اش همه‌ی این ناملايمات نفسانی را رفع و قوا را متعادل می‌کند. همین امر علت آرامش بیش‌تر اعصاب و روح و روان افراد مذهبی نسبت به افرادی است که از این احکام سرباز می‌زنند.

بنابراین، خروج فضولات هم‌گرچه انعکاس نفسی و دگرگونی حالات را به دنبال دارد، ولی با انزال به کلی متفاوت است و از این رو اسلام با دفع فضولات، تنها طهارت را از دست رفته می‌داند و تحصیل آن را با وضو ایجاد ساخته است؛ گذشته از آن که اگر در دفع فضولات، مانند ریزش منی، غسل واجب می‌شد، به علت کثرت وقوع آن، زحمت و مشکلات فراوانی را به هم‌راه می‌آورد و عدم تشریح این حکم از لطف و امتنان الهی هم حکایت می‌کند.

در پاسخ پرسش سوم نیز به طور خلاصه باید گفت: همان طور که پیش‌تر گفته شد، عبادت حالتی معنوی است که در صورت تحقق شرایط، به‌طور اقتضایی، قرب و وصول به حق را ایجاب می‌کند و جنابت و نجاست، مانعی است که سدّ تحصیل چنین قرب و وصولی می‌شود. به همین علّت، شریعت از باب ارشاد و امتنان نسبت به دسته‌ای از عبادت‌ها، با عزیمت و الزام و دستور اکید در ترک به نوع خاص، ترخیص در آن را ایجاب نموده تا مومن تلاش و کوشش بی‌مورد و تحصیل بی‌حاصلی را در این زمینه دنبال ننماید، بلکه برای رفع مشکل و تحصیل قرب، دست به یک اقدام ضروری و راه‌کار مناسب در جهت رفع مانع که جنابت است بزند؛ هم‌چنان‌که برای رفع حالت جنابت سفارش شده که با تعجیل و سرعت اقدام شود؛ به طوری که باید گفت: پیش از عبادت و هر کار دیگری به عنوان وجوب یا استحباب باید به غسل پرداخت؛ هر چند در غیر ظرف عبادت و بدون هر کاری هم، غسل مستحب و نیکوست.

نمادی کلی

طبیعت؛ بهترین حامی زن

بعد از بیان مسائل کلی زنانگی و احکام آن، زمینه‌ی همه‌ی توهّمات به خوبی برطرف می‌گردد و شبهات مرتفع می‌شود.

طبیعت و آفرینش، زن را به مبارزه فرانخوانده است، بلکه بهترین حامی اوست. اگر درد و سوز زن طبیعی باشد، گذشته از آن که دشوار و ناهموار نیست، دارای مصلحت و منفعت هم هست. دردهای غیر طبیعی نیز همواره عوامل خاصّ خود را دارند و به آفرینش زن مربوط نمی‌شوند و باید زنان، همسران آنان و خانواده‌ها و جوامع علمی در شناسایی و رفع این‌گونه مشکلات بکوشند.

شب زفاف و ازاله‌ی پرده‌ی بکارت و به خانه‌ی شوهر رفتن نیز خود دنیایی از آرزو و امید برای زن است. همین ازاله و درد، اوج عشق و شوق، محبّت و مهر ورزی و شور و سرمستی را در شب زفاف به همراه دارد که نقطه‌ی اوج عزّت و کمال و سرور و شادمانی برای زن و مرد است و حقیقت انسان را در چهره‌ی این وصال به عرصه‌ی نمود کامل می‌رساند. بسیاری از نارسایی‌ها در این زمینه معلول عوارض جانبی است که باید در رفع آن‌ها کوشید تا همان‌طور که طبیعت پیش‌بینی کرده است، حقیقت، چهره‌ی خود را در قامت رسای انسان ظاهر سازد.

ثقل و حمل و زحمات دوران حاملگی نشانه‌ی عظمت و بزرگی زن است. زن در این کوشش و کنش مقدّس و الهی بر مرد مباحثات می‌کند؛ چرا که در این مدّت «انسان» را در خود پرورش می‌دهد و زمینه‌ی ادامه‌ی وجود خویش را - که تحقّق انسان است - تحکیم می‌بخشد. زن می‌تواند این دوران را به آسانی پشت سر بگذارد و مشکلات

خود را به طور طبیعی بر طرف نماید؛ البته به این شرط که عوارض جنبی و نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی از حریم زن دور گردد و زمینه‌ای سالم برای ایفای نقش او محقق شود تا او بتواند ارزش و موقعیت خود را باز یابد؛ هم‌چنان‌که شریعت، مرگ ناگاه در این طریق را برای زن، «شهادت» به حساب آورده است؛ پس این ارزش و اهمیت زن است که انسان می‌پروراند و به همین جهت بهشت تنها زیر پای مادران قرار می‌گیرد.^(۱)

پس این که فرزند به نام پدر شناسایی می‌شود و به مرد انتساب می‌یابد، به این معنا نیست که زن نصیبی از او نداشته باشد، بلکه این طرح برای آزادی و آسایش زن است. آری! تنها به مقتضای عدالت و در مقابل مسئولیت‌هایی که طبیعت و شریعت بر دوش زن نهاده، مسئولیتی بر دوش مرد گذارده شده است تا او بتواند کاری خود، مشکلات فرزند را برطرف نماید و نیازمندی‌هایش را بر دوش گیرد و بار زن را در امر فرزندپروری سبک‌تر نماید؛ همان‌طور که در دوران حمل و شیردهی، این مادر و زن است که بار اصلی مسئولیت فرزند را به دوش دارد.

کودک‌پروری و شیردهی هم‌ادامه‌ی تکامل مادر است. از نظر تکوین و تشریح، مادر و شیر او نقش عمده‌ای در تربیت فرزند دارند؛ به طوری که صفای مادر و سلامت شیر او می‌تواند فرزندی سالم و کامل به جامعه ارایه کند؛ البته او به واسطه‌ی شیر دادن حقی معنوی بر فرزند و حقی مادی - که طلب اجرت است - بر شوهر پیدا می‌کند که در شریعت به روشنی بیان شده است.

درباره‌ی درد قاعدگی و زایمان و دیگر دردهای موجود در زن نیز روشن شد که

۱- عن النبی ﷺ أنه قال: «الجَنَّةُ تحتِ أقدامِ الأمَّهاتِ»؛

مستدرک الوسائل، ج ۱۵، باب ۷۰، ص ۱۸۰.

دردهای طبیعی، گذشته از آن که چندان زیاد و غیرقابل تحمل نیست، پرفایده و سودمند نیز هست. دردهای غیرطبیعی قاعدگی و زایمان، عوامل قسری (غیرطبیعی) دارد و درمان‌پذیر است و باید افراد جامعه، زن‌ها و مراکز علمی در جهت رفع آن کوشا باشند.

خون‌های زنانه نیز به موجب خلقت زن برای تولیدمثل، زایمان و شیر ضرورت دارد و همه در جهت صفا، پاکی و طهارت اوست. هرگونه اختلال در این زمینه، کمبود به حساب می‌آید و باید در پی درمان آن برآمد. غسل هم مشکلی پیش‌روی زن قرار نمی‌دهد و شریعت روش تسهیل آن را بیان کرده است؛^(۱) گذشته از آن که این غسل‌ها در تطهیر روح و جسم زن تأثیر به‌سزا دارد و در جهت پیش‌گیری از بیماری و بهداشت و سلامت او دارای نقش اساسی است.

هم‌چنین این که زن - مانند دیگر پستان‌داران - در زایمان شرایط خاصی دارد و مدّت حمل وی طولانی بوده و تولید مثل او از طریق تخم‌گذاری نیست، کمال انسان، ارزش زن و اهمّیت نژاد آدمی را نشان می‌دهد؛ که این امر - پرورش جسم و روح انسان در درون مادر - از چنان استحکام و ظرافتی برخوردار است که در بیانی الهی، قابلیت تحسین حضرت حق را می‌یابد.

خلاصه، این ثقل و سنگینی، این حمل و زایمان و این درد و سوز طبیعی است که زن را مادر می‌کند و او را لایق عنوان مادری می‌سازد و مهر، محبّت، عاطفه و علاقه را در او بر می‌انگیزد؛ چنان که هیچ مردی نمی‌تواند این موهبت الهی را داشته باشد.

۱- در فراز «غسل یا آب‌بازی؟» این روش بیان شد.

گنج امید و نشاط

پرده‌ی بکارت و درد ازاله‌ی آن، گنجی از امید و نشاط برای زن است. این عمل و این پرده‌ی بکارت است که دختر را به کمال خود می‌رساند و او را زن نموده و مقام شوهرداری و قابلیت فرزندپروری را به او می‌بخشد؛ پس زن شدن و زن بودن، نه تنها نقص به حساب نمی‌آید، بلکه کمال مخصوص زن است.

آری! پرده‌ی بکارت، حریم عفاف و پاکی یک دختر است و اگر تحت شرایط و قوانین خود ازاله شود، گذشته از آن که نقصی به شمار نمی‌رود، موقعیت مهم زن را نیز بیان می‌کند. البته اگر بکارت به طور نامطلوبی ازاله شود و حریم پاکی خدشه دار گردد، یک نقص است که این نقص، دیگر به اراده و اختیار انسان بستگی دارد و بر آفرینش زن ایرادی وارد نخواهد کرد.

این معجزه‌ی آفرینش است که ازاله‌ی بکارت و عمل نزدیکی و مقاربت و خروج فرزند از رحم و تولید مثل، هر یک در مقام خود بوده و وضعیت مناسبی دارند و مشکلی پیش نمی‌آورند. آری! با وجود این حمل و ثقل، زن در یک موقعیت ارزشی قرار دارد و از این استعداد، توان و عمل خود لذت می‌برد و فقدان آن آزارش می‌دهد.

بامشاهده‌ی افرادی که در این جهات کمبودی دارند و از ثمرات طبیعی آن محرومند یا در بارداری آن‌ها تأخیر پیش می‌آید و یا نازایی دارند، در می‌یابیم که آن‌ها از چه نگرانی و اندوهی برخوردارند و چه غم‌بارگی‌هایی را به دوش می‌کشند. البته برخی از این کمبودها مشکلات و موانع غیر طبیعی می‌باشند که از عوارض غیر طبیعی ناشی می‌شوند و ربطی به عصمت آفرینش زن و انسان ندارند.

پس تمام «نمی‌شده‌ها» اگر می‌شد، آفرینش زن و انسان دچار نابسامانی‌های فراوانی می‌گردید و حیات و بقای آدمی در مخاطره‌ی جدی قرار می‌گرفت. همه‌ی آن‌چه شده، به جاست و آن‌چه نمی‌بایست می‌شد، نشده است و نواقص و مشکلاتی هم که توسط

انسان در جامعه پیدامی شود، همگی، بر اثر عمل کردهای ناپسند خود انسان است و نباید آن را به حساب آفرینش و اصل خلقت انسان گذارد.

زن؛ تک بیت خلقت حق

آفرینش و خلقت زن - که از لطایف مقام خالقیت و ظرایف ظهور فعلی حق تعالی است - از هر نقص و عیب طبیعی به دور است و وصف حُسن، بلکه احسن را به حقیقت داراست. زن نیز چون مرد، انسان است و در جهات خاص خود، مکمل اوست. زن و مرد بدون یکدیگر نمی‌توانند تحقق طبیعی داشته باشند و به کمال دست یابند. این پیوستگی موجب می‌شود که هر یک از این دو چهره‌ی کمال و نسخه‌ی عالم خلقت، دارای ویژگی‌های خاص خود باشند و در مسیر همین ویژگی‌هاست که قانون‌های متفاوتی، متناسب با آنها پیدا می‌شود کوچک‌ترین جانب‌داری و جهت‌گرایی در آفرینش و یا قوانین تشریحی الهی وجود ندارد، بلکه هر امری در تکوین و تشریح به مقتضای موقعیت خاص زن و مرد لحاظ گردیده است.

اگر مشکلاتی در جامعه وجود دارد یا زنان گرفتار انواع نابسامانی هستند و یا حوادث شومی در تاریخ برای زن اتفاق افتاده و برای مرد و زن نارسایی‌های عملی در کار بوده است، همه و همه، از سوء نیت و جهل و نادانی ناشی شده است. برای سلامت جامعه و آرامش بشر باید حقوق و حدود الهی مربوط به زن در نظر گرفته شود و از هرگونه جانب‌داری بی‌مورد و قطب‌گرایی و جهت‌گرایی زنانه و مردانه پرهیز شود.

بنابراین، مشکلات موجود جامعه و زنان، معلول عوامل غیرطبیعی و جانبی است؛ به همین دلیل نباید آفرینش زن را متهم ساخت و به دین و قوانین شریعت بی‌اعتقاد شد و در رعایت مسائل و احکام اسلام کوتاهی کرد. هنگامی که در ذهن انسان توهمی درباره‌ی خلقت و یا قوانین دینی پیدا می‌شود، باید در رفع آن بکوشد و نقص را در

ادراک خود ببیند؛ نه در آفرینش و دین.

آفرینش جهان و انسان، کامل است و زن نیز خلقتی کامل دارد. از سویی مشکلات موجود را نباید به آفرینش نسبت داد، بلکه باید مشکل را در کاستی‌های خود جست‌وجو کرد و از سوی دیگر نباید معصیت و عریانی و بی‌بند و باری را رواج داد؛ چراکه آلودگی و نابسامانی جامعه و مردم را به دنبال خواهد داشت.

زن باید در جامعه رشد طبیعی خود را داشته باشد و نباید او را محدود ساخت؛ البته باید از اختلاط بی‌مورد و برخوردهای ناسالم هم پرهیز داشت؛ هم‌چنین نباید زن را خوراک تبلیغاتی سیاست‌بازی دسته‌ها و گروه‌های مختلف قرار داد، بلکه باید از شعار و خطابه در این زمینه پرهیز نمود و به واقعیت‌ها اهمیت داد و در جهت تحقق پاکی و بروز طهارت و رشد خوبی‌ها کوشید.

اگر شریعت، بدن زن را عورت به حساب آورده و درباره‌ی پوشش او ویژگی‌های خاصی را عنوان نموده، برای حرمت زن و حفظ حریم پاکی و زیبایی اوست. دین می‌خواهد این موجود ملکوتی و انسان‌پرور، در چنگال زشتی‌ها و پلیدی‌ها قرار نگیرد و افراد آلوده به او طمع نورزند و به آمال ناپسند خود تحقق نبخشند.

باید بر اساس تکوین، به منظور آسایش افراد، تحصیل طهارت جامعه و سعادت انسان، به زن - این صفا و رونق انسان و جهان - احترام گذاشت و حریم خاصش را مشخص نمود و از سوءنیت‌ها و کج‌روی‌ها نسبت به وی جلوگیری کرد؛ نه او را موجودی نامرئی به حساب آورد و تنها سزاوار صندوق‌خانه و پستوی خانه‌ها دید و نه او را دوشادوش مرد تا آغوش بی‌حرمتی‌ها و پرده‌دری‌ها کشاند؛ بلکه او باید در زمینه‌ی واقعی و محدوده‌ی طبیعی خود رشد کند. باید از هرگونه افراط و تفریط علم‌مآبانه و یا مجمل‌گویی درباره‌ی زن خودداری شود تا شخصیت گران‌مایه‌ی او دست‌خوش حوادث شوم جهل و انحراف نگردد. در این صورت است که می‌توان امید جامعه‌ی

سالم و زندگی بهتری را در اندیشه پروراند و جامعه و مردم را برخوردار از انس و پاکی و محبت و دوستی دانست؛ چراکه سلامت جامعه، بی سلامت زن هرگز میسر نخواهد بود و فساد زن، فساد جامعه را در پی خواهد داشت و نابسامانی‌های موجود را افزون‌تر خواهد کرد.

منايع جلد سوم

١- قرآن كريم

- ٢- البروجردى، حسين، جامع الاحاديث الشيعة، قم، مطبعة علمية، ١٣٥٩ ق.
- ٣- الحر العاملى، محمد بن الحسن، تفصيل وسائل الشيعة، الطبعة الرابعة، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٩١ ق.
- ٤- الحويزى، على بن عبد جمعه العروسى، تفسير نورالثقلين، الطبعة الثانية، قم، دارالكتب العلمية (اسماعيليان)، ١٣٨٣ ق.
- ٥- الديلمى، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٣٩٨ ق.
- ٦- الصدوق، محمد بن على، علل الشرائع، نجف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٦ ق.
- ٧- _____، _____، عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، نجف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩٠ ق.
- ٨- الطبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٩٠ ق.
- ٩- الطبرسى، حسن بن فضل، مكارم الاخلاق، نجف اشرف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩١ ق.
- ١٠- العاملى، محمد بن مكى، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، طهران، كتابفروشى علميه اسلاميه، ١٣٠٩ ق.
- ١١- الفتال النيسابورى، محمد، روضة الواعظين، قم، منشورات الرضى.
- ١٢- الفيض، محمد بن محسن، الوافى، الطبعة الاولى، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق.
- ١٣- الكلينى، محمد بن يعقوب، فروع الكافى، طهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٥٠ ق.

١٤- المجلسي، محمدباقر، بحار الأنوار، طهران، دارالكتب الإسلامية.

١٥- النوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، طهران، مطبعة

الإسلامية، ١٣٨٢ ق.